



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir



تأليف: شهید دکتر سید رضا پاکنژاد

جلد بیست و یکم

اولین دانشگاه

# و آخرین پیاہر

## بہداشت نسل

(ازدواج - منعه - ازدواج با خویش یا بیگانه -

آشنایی قبل از ازدواج - خطبہ عقد و مهر و ...)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اولین دانشگاه و آخرین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

نویسنده:

رضا پاک نژاد

ناشر چاپی:

اسلامیه

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۷	اولین دانشگاه و آخرین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جلد ۲۱
۷	مشخصات کتاب
۸	اشاره
۱۰	مقدمه
۱۱	توجه
۱۲	ستایش:
۱۲	درود:
۱۴	بهداشت نسل
۲۸	کلماتی ردیف کلمه نسب
۳۳	باز از قرآن درباره نسل
۴۰	باز ارزش نسل از قرآن
۴۲	ازدواج در آغوش رهبانیت
۶۳	ازدواج
۸۵	بهداشت ازدواج از قرآن
۹۳	باز هم تساوی در زمینه ازدواج به نظر قرآن
۱۰۱	ازدواج با محارم هرچند نسلی نیاید
۱۰۳	ازدواج مقدم بر ایجاد نسل
۱۰۶	عشق و کشش جنسی
۱۱۱	یک نقش نسل در زندگی
۱۱۷	ازدواج بیگانه در نظر اسلام
۱۲۵	متعه
۱۳۹	ارکان ازدواج موقت
۱۴۴	آیا ازدواج موقع همان بی بند و باریها نیست

۱۶۳	ازدواج با بیگانه یا خویشاوند
۱۹۴	ولایت
۱۹۸	سلول
۲۰۶	چگونگی انتقال آثار و اشکال و ...
۲۱۱	کرموزم و زن
۲۱۷	وراثت و تحول
۲۴۴	بدا
۲۵۶	حساب احتمالات
۲۶۱	جهش
۲۶۶	بیماریهای وراثتی انسان
۲۶۹	ارزش به اخلاق خدائی در آمدن و زنتیک
۲۷۴	آشنایی قبل از ازدواج
۲۸۴	ثروت نباید معیار قبول ازدواج باشد
۳۰۴	اقدامی مقتضی
۳۰۴	مدارس مختلط
۳۰۹	تعلیم امور جنسی در مدارس
۳۱۸	در صورت رضایت طرفیت خطبه عقد یعنی چه؟
۳۳۱	مهریه
۳۴۳	استدراک جلد ۲۱
۳۴۵	درباره مرکز

مشخصات کتاب

سرشناسه: پاک نژاد، رضا، ۱۳۰۳ - ۱۳۶۰.

عنوان و نام پدیدآور: اولین دانشگاه و آخرین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم / از رضا پاک نژاد.

وضعیت ویراست: ویراست ۲.

مشخصات نشر: تهران: کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۶۰ -

مشخصات ظاهری: ۴۰ ج.

شابک: ۲۲۰ ریال (ج. ۲)؛ ۱۸۰ ریال (ج. ۱۹)؛ ۱۸۰ ریال (ج. ۲۰)؛ ۸۰ ریال (ج. ۷، چاپ ؟)؛ ۸۰ ریال (ج. ۱، چاپ سوم)

وضعیت فهرست نویسی: برون سپاری

یادداشت: فهرست نویسی براساس جلد دوم، ۱۳۶۳.

یادداشت: چاپ سوم: ج. ۱: ۱۳۸۸ (فیبا)

یادداشت: چاپ چهارم.

یادداشت: ج. ۷ (چاپ ؟): ۱۳۵۴.

یادداشت: ج. ۱ (چاپ سوم): ۱۳۴۹.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیر نویس.

مندرجات: ج. ۳. میکروب شناسی - زیست شناسی حیوانی - جنین شناسی. - ج. ۱۹ و ۲۰. بهداشت لباس. --

موضوع: اسلام و علوم

موضوع: اسلام و بهداشت

موضوع: اسلام و مسائل اجتماعی

رده بندی کنگره: BP۲۳۲/پ ۲ الف ۸ ۱۳۶۳

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۸۵

شماره کتابشناسی ملی : م ۶۳-۲۸۴۰

مبسوطی از رساله دکترا که با درجه ممتاز گذشته و اینک به نام

اولین دانشگاه و آخرین پیامبر

از دکتر سید رضا پاک نژاد

جلد بیست و یکم: بهداشت نسل

(بحثی از نسل - ازدواج با خویشاوند و بیگانه - ازدواج موقت)

تقدیم میگردد.

ص: ۱

**اشاره**



جلد اول: میکرب شناسی و اسلام - بیولوژی حیوانی و اسلام - جنین شناسی و اسلام.

جلد دوم: بهداشت شهر و بهداشت اجتماع در اسلام.

جلد سوم سوم الی یازدهم: بهداشت غذا و تغذیه

جلد دوازدهم الی هفدهم: بهداشت بدن

جلد هیجدهم و نوزدهم و بیستم: بهداشت لباس

و اینک جلد بیست و یکم: بهداشت نسل

تقدیم به کسانی که نه از دانشمندان لادینند و نه از دینداران جاهل

دکتر رضا پاک نژاد

(دکتر در طب)

\*\*\*

دانشمندان لادین که رابطه انسان و طبیعت را غرور آمیز کرده اما رابطه انسان و انسان را تیره ساخته اند و دینداران جاهل که از آن غرور بی بهره اند و در این تیرگی سهیم.

و ستمکارتر از همه مشرک که معبود خود را آنقدر پائین میآورد تا حد انسانی یا یکی از ساخته های دست انسانی در صورتی که خدا میخواهد انسانی آنقدر بالا برود تا مثل ذات مقدسش گردد. مشرک خدای راپائین میآورد و خدای انسان را بالا میبرد.

به بیان دیگر انسان در سه جنگی که دارد (جنگ انسان با طبیعت - جنگ انسان با انسان - جنگ انسان با خویشتن) (در اولی نسبتاً فائق شده - در دومی مشغول و در سومی شکست خورده است) (۱)

---

۱- تنها کسیکه جنگ چهارم دارد (جنگ انسان با خدا) رباخواری است که قدرت ترک تمرکز تمکن دیگران را نزد خود ندارد (قرآن ۲۷۹ البقره).

## توجه

چهار تذکری که در آغاز جلد اول چاپ سوم به بعد و تذکراتی که در اوائل جلد‌های دیگر داده شده است بقوت خود باقیست.

\*\*\*

ترجمه چاپ اول هر جلد با اجازه نویسنده و چاپ‌های دیگر آزاد و نقل مطالب کتاب با ذکر مأخذ بلامانع است.

## ستایش:

بحان الله

توحید خالصی که اندیشه های عالمانه روز آنرا میطلبد و در انحصار مسلمانان است (۱) مسلمانانی که هم در مرحله عقیده، ایمان به خدا دارند و هم در مرحله عمل خدا را عبادت میکنند (۲).

## درود:

درود بر نبی گرامی اسلام که پیروانش را فرموده روزانه ده مرتبه از خدا بخواهند که همه مسلمانان را به راه راست هدایت فرماید راهی که به کمال رسیدگان پیمودند نه راه دانشمندان لادین و نه راه دینداران جاهل.

درود بر دوازده جانشین ایشان بویژه درود بر تشکیل دهنده حکومت واحد جهانی پیشوای وقت و امام زمان حضرت حجه بن الحسن العسکری ارواحنا فداه (۳).

۱- شرح مبسوط در جلد اول چاپ چهارم به بعد که خلاصه چنین است: از هر کس سؤال شود تو را که خلق کرده؟ میگوید خدا اما در مرحله عمل محسوسات را عبادت کرده و احترام میگذارد از قبیل: بت، آتش، گاو، و ... یعنی همه در مرحله اعتقاد میگویند خدا و چون به عمل رسید به غیر خدا متوجهند جز مسلمانان که اعتقادشان به غیب است و نماز و هر عبادتشان نیز متوجه به غیب (خدا)

۲- شرح مبسوط در جلد اول چاپ چهارم به بعد که خلاصه چنین است: از هر کس سؤال شود تو را که خلق کرده؟ میگوید خدا اما در مرحله عمل محسوسات را عبادت کرده و احترام میگذارد از قبیل: بت، آتش، گاو، و ... یعنی همه در مرحله اعتقاد میگویند خدا و چون به عمل رسید به غیر خدا متوجهند جز مسلمانان که اعتقادشان به غیب است و نماز و هر عبادتشان نیز متوجه به غیب (خدا)

۳- شرح در ابتدای جلد هشتم

چون خبر درگذشت مالک اشتر به حضرت علی رسید به منبر رفت، گریه کرد، درباره اش طلب مغفرت نمود و سخنانی فرمود تا آنجا که: مگر این اجتماع میتواند مالکی پرورد....

قبل از انعقاد نطفه مربی خوب و از انعقاد نطفه تا تولد مادر خوب و از تولد تا مرگ معلم خوب لازم است تا بتوان شاهد آنچه را حضرت علی صلوات الله و سلامه علیه درباره پیدایش یک نسل خوب فرمود، بوده باشیم.

دکتر پاک نژاد

کنار حجله وصلت است و گوشه زایشگاه یگانگی و مصالح ساختمان روح انسانیت بر حیوانیت توسط پدر و مخصوصاً مادر تهیه میشود.

دکتر پاک نژاد

## بهداشت نسل

نسل، اوه چه مسئله بزرگی که نسل تمام زندگی است، پهنایش، طول روز خواستگاری تا زمان بلوغ حسی و درازیش، از نهاد تاریخ تا اولین روز که به مرز زن شناسی میرسد و روز خواستگاری همان مسرت بخش مسئله ای است که در چهار دیوار خانه از اندیشه خارج نشده که سخت شوریده مورد بحث محافل زنان بر زن است و زمان بلوغ حسی آنگاه که بلوغ جنسی ریشه عربده ها را از جسم و جان کنده و اینک احساس تعالی و ترقی و محبت جانشین کشش و جاذبه بین نر و ماده شده است. یعنی دوران سربازی، یکدوره تاریخ، حوالی بیست سال و از اینقرار بهداشت نسل در شر و شورهای انتخاب همسر شروع و پس از غوغای تولد و ولوله نوزاد و شیرین زبانی های کودک و مصرفهای نامعقول پسر با دختر به ذکر خیر مجدد از انتخاب همسر نسل پایان مییابد یا کوتاهتر، نسل از پدر و مادر آغاز و به کردار گرائی فرزند چشم براه پدر مادر شدن پایان می یابد.

نسل کم وزن تر از ذرات اشعه آفتاب که اطراف شهرش میرقصند هیچ نمیباشد، پیدانیست، اندازه شن، به قد و بالای زنبور

عسل، هم وزن یک گل، یک سیب، یک پرنده قشنگ، یک ... و اینک آنچه هیچ بود، مادر فردا آفرین است پس زانو راه پیروزی اجتماع و روابط تاریخ ساز میباشد و نزد اسلام این موجود پیروزی اجتماع و رابط تاریخ ساز میباشد و نزد اسلام این موجود مقدس ارزش مجاهد فی سبیل الله را دارد از روزیکه آشیانه گیری نسل آغاز میشود تا گاه پرواز و ترک لانه و خانه؛ و اینک دختری مادر شده است و نزد همه روانشناسان قطعی که تولد کودک شخصیت زن را کامل میکند و همه بر این عقیده متفق که پسر و دختر دو آشنائی بزرگ دارند کنار حجله وصلت است و گوشه زایشگاه یگانگی، و فامیل های عروس و داماد به محض تولد اولین نوزاد احساس میکنند که دیگر بیگانه نیستند، اما دختر دو عشق دارد عشقی که نقش پدر را در پسری جستجو میکند که سرپرستیش را بپذیرد و عشقی که ناگهان قسمتی از خود جدا شده را در کنارش مینماید ظریف، لطیف، گویا، شنوا، بینا، پدر فردا، مادر آینده، نگهدار حیات و بالاخره نسل، فتبارک الله احسن الخالقین.

این جدا شده بوی مادر میدهد، او را میبوید، خوی مادر دارد او را میطلبد، به روی مادر مینگرد او را میبوسد. سرا پا عشق است سوزان است، شعله است. گویا مادر احساس امنیت میکند زیرا پیری بی امان را مدد کاری رسیده و آئینه پدر مادر نما و نگهدار صفات و سجایای آنها آمده است دست نازک کوچک لطیفش را با دهان غنچه مانندش آماده مینماید هر دو را باز میکند این را به نوک پستان و آنرا به هاله اش میگذارد. این تحریک میکند و آن ترغیب و مادر همان اوج لذت جنسی را درک مینماید و از شیر

جان سیراب میکند و نیز با اولین چشم باز کردن و شناخت، فرزند نگاه اطمینان بخش مادر را میجوید و مادر و پدر نظرش را دنبال میکنند که وی جوجه است و قادر به تهیه و برداشت نیست تا برایش درمان دردها باشند و آب و غذای بوی برسانند و وای بر آن اضطراب که پدر و مادر احساس کنند از عهده تغذیه و سیراب کردن نوزاد و مانده اند و اینکه شش ماهه سالار شهیدان کمیت شهادت را به عالیتین کیفیت ترازو کرد تنها ناخن زدن به سینه بی شیر و پیچان شدن به دامان مادر نبود بلکه ارزش خودش که فهرست بزرگ و حشیگری خصم بود دنبال نگرانی پدر و مادر و اطرافیان که راه رفع تشنگی و گرسنگی نداشتند:

کم وزن ترین شهیدان وزین ترین ساخته ها؛ سلام بر این نسل و تمام نسلهای صالح و سلام بر کسانی که حتی بسیار اندک توجهی مبذول میدارند که: در راه اسلام چه حق ها لگدمال و چه خونها ریخته شده تا بسهولت به ما رسیده و آنرا گرامی میدارند و از جمله خون همین نوری که زبان درخواست باز نکرده بود و خون پدرش که چاره زبان باز کردن نداشت.

نسل امتداد وجود است و هر کس آینده خود را در نسل باقی میپندارد نداشته باشد منقطع و بریده فرض میکند و بر عکس از آن آنطرفش هم میخواهد با گذشته ارتباط داشته باشد، بداند از کدام مادر و پدر است و این مسیر ابتدا تا انتها که هر کس میخواهد در آن شرکت کند خود دلیلی بر اثبات معاد است که جای خود بحث خواهد شد.

نسل چه نیروئی هولناک، مساعد، معارض و در هر صورت



آقای تاریخ، که همه چیز با رنگ جوهر اقتصاد و نیروی انسانیت جوان به شادمانی یا ملال گرایش می یابد و باز هم نسل تمام زندگی است که اقتصاد هم قضایای جوانی است و به یکدیگر پیوستگی کلی دارند و عظمت و افتخار پیشگفتار ویژه قرآن سرا پا اعجاز که اگر همه چیز غذا و تغذیه را در آیه کلوا واشربوا ولا تسرفوا به مهار اندازه و کمیت در آورد و در آیه فلینظر الانسان الی طعامه بر طبق تحقیق و کیفیت نهاد که در جلد سوم به تفصیل شرح دادم اینک تمام چشم اندازه‌های مسائل مربوط به نسل که همه چیز را دارد و فقط در دو آیه وارد می‌باشد. آیه ای که مرثیه ضایع سازان نسل است آن کسانی که فرصت زنده به گور کردن دختران را همانند عصر جاهلیت نداشته قبل از ایجادش به عدم می‌فرستند یا لحظه ایها که از همه بدترند و به عدم نیز خط قرمز و بطلان میکشند یعنی بندهای باز را بسته و بسته ها را گشوده و همه را معرفی خواهم کرد.

آیه دیگر سرود نوزاد است و جشن نسل، سرود که: ای سل، روز و روزگاری مهر افتخار و عظمت از کنارت گذشت و لحظه ای ترا نوازش کرد که از خالق تعالی و تقدس به عنوان و نفخ فیه من روحه مفتخر شدی و همان دم بود که حصارها از تو دور شد که آزاد بیائی و آزاد فکر کنی و آزاد بمیری و آزاد محضور شوی؛ و جشن نسل که حرمتی عاشقانه به تو نسبت دادند و وسائل و ابزاری که ترا به هر نوع آزادی مجهز میکند و اگذار نمودند از گوشه شنوا، چشمی بینا و دلی آگاه. الذی احسن کل شیء خلقه و بدء خلق الانسان من طین ثم جعل نسله من سلاله من

ماء مهین ثم سویه و نفخ فیه من روحه و جعل لکم السمع و الابصار و الافئده قليلا۔ ما تشکرون (آنکه ذات مقدسش نکو گردانید هرچیز آفرینش را و آغاز کرد خلقت آدمی را از گل پس نسلش را از چکه آبی پست سپس آراستش و دمید در او از روح خویش و قرار داد او را گوش شنوا و چشم بینا و دل آگاه، کمی سپاسگزارند - آیه ۶ سوره السجده) و تنها دو مرتبه کلمه «نسل» را در قرآن می بینم در دو آیه که قلمداد شده اش در انحصار نسل انسانی است اما انسانی که قلیلا ما تشکرون و بسیارشان پیکری بی روح و نزدیکتر به نسل غیر انسانی میباشند و آیه دیگر که گفتم علامت مویه بر عاملان ضایعساز هر بذری و هر نسلی است و اذا تولى سعى فى الارض ليفسد فيها و يهلك الحرث و النسل (که اینجا سخن از خصم است که پشت به حقیقت، تلاش فساد کردن در زمین را دارد و چه فسادى که نابودى زندگى سطر اول خواسته های اوست زیرا حیات در نبات و حیوان، و نبات و حیوان در بذر و حرث و جنین و نسل تلخیص شده است - ۳۰۴ سوره البقره) و همین آیه است که به دو نیروی اداره کننده جهان: اقتصاد و جوان، اشاره میفرماید زیرا اقتصاد عمیق در درخشانی امتیازات اکتسابی از حرث و کشت است و نیروی انسانی و انسانیت در گرو بهتر بدست آوردن راه و رسم رشد دادن نسل و کودک.

تولی: بیست مرتبه این کلمه در قرآن دیده میشود که گاه منسوب به آنرا از فاسقان خوانده (۸۲ آل عمران) حواله به دوزه داده (۱۱۵ النساء) در کنار دروغگویان گذاشته (۴۸ طه - ۳۲ القیامه - ۱۶ اللیل - ۱۳ العلق) و عید به

عذاب (۱۱ النور) نسبت کفر (۲۳ الغاشیه) و نویسندۀ با توجه به نفی موالات در مهنی آنرا مستحق کسانى میدانم که پشت به ولایت دارند صلوات الله و سلامه على والائمه من ولده، از اینقرار تولى در آیه ای که نام انسانیت در آن است پشت به انسانیت کردن میباشد یعنی سیمای انسان داشتن و عاری از انسانیت بودن.

سعی: سرعت در کار یا جدیت و کوشش در انجام هرچیز، چه خیر چه شر مثلا سعی در خرابی مساجد (۱۱۴ البقره).

یا یعنی در بیشتر کردن بهره خود از آخرت و ایمان (۱۹ الاسراء) که خود نمودی از آزاد بودن در عمل است و مختار در انحراف و چرخش بجانب گمراهی یا استقامت بر راه راست و تقویت روح اطاعت از يك سیستم الهی و پروردگار خود این مطلب را مذکر است که و ان لیس للانسان الاماسعی (۳۹ النجم) که همه را کلمه سعی در آیه مورد بحث چنین تذکر میدهد که تولى و پشت کردن بحق در اختیار انسانهاست و میتوانند بسوی حق عقب گرد نمایند یا پشت حق بر همان حالت متعفن غیر انسانی باقی بمانند.

لیفسد: کلمه فساد را قرآن در برابر کلمه صلاح آورده و به علم شناخت مصلح از مفسد اشاره فرموده است (والله یعلمن المفسد من المصلح - ۲۲۰ البقره). که این علم شناخت همانند همه علوم در اختیار ذات باریتعالی است. در بیشتر آیات ارض را مکان فساد ذکر فرموده و امکان ظهورش را در خشکیها و دریاها بیان داشته است (ظهر الفساد فی البر والبحر

بما کسبت ایدی الناس - ۴۱ الروم) و زمان وقوع فساد را در چند آیه هنگام پیروی از هوا و هوس دانسته، آنرا از فرط نابکاری مقدم بر خونریزی (قالوا اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء - ۳۰ البقره) قرار داده و برای نشان دادن نمونه هائی از فساد، قتل نفس و نابودی حرث و نسل را بیش از موارد دیگر شاهد و نشان آورده و عاملان را وعیدالهم اللعنه و لهم سوء الدار (۲۵ الرعد) که گرفتاری بد سرای جاودانی است می‌دهد و از همه آیات که مربوط به فساد مفسدین است آیه ۲۸ سوره ص قدرت تمایزی بیشتری داد که اهل ایمان و کسانی که عمل صالح دارند جمله را از گروه مفسدین جدا ساخته و جا دارد بگوئیم سیستم الهی حاضر به تحویل گرفتن مفسدین نیست (ام نجعل الذین آمنوا و عملوا الصالحات کالمفسدین فی الارض).

یهلک: نابود ساختن میباشد که غالباً پروردگار در مورد گوشمالی دادن اقوام و نابود کردن قریه اشان آورده است و امکان چنین هلاکتی را بدست بشر مثل اینکه در انحصار به نابودی کشاندن حرث و نسل اعلام می‌فرماید.

الحرث: ده مرتبه این کلمه را قرآن آورده است که اغلب در مورد کشت و زرع بوده و نوبتی نیز نساؤ کم حرث لکم (۲۲۳ البقره) دارد که زن را حرث خوانده است و اشاره به ابعاد باروری زن در برابر بذر و اسپرماتوزئید مرد مسئله را روشنگری مینماید که چون محصول آمیزش کلالة و پرچم در دل خاک جای گرفت وضعی مشابه زمان نفوذ نطفه بهم آمیخته زن و مرد در دیواره رحم مادر است و آنجا حرث میباشد و اینجا نیز

همان، آنجا آب است و برداشت از عناصر غذایی موجود در خاک بطور مستقیم و اینجا نیز مادر آب آشامیده و سبزی را خود خورده یا از گوشت و لبنیات حیوانی که آن سبزی را صرف کرده است که باز همه سبزیها همان آب و همان عناصر پراکنده در خاکند و اطلاق حرث بر بذر و دل خاک و رشد گیاه بهمان ارزش است که در مورد بذر و میان رحم و رشد جنین.

النسل: اگر کلمه حرث را بمعنای کشت و زرع بپذیریم در آیه مورد بحث مطلق نسل را میرساند و در اینصورت ضایعسازی نسل، هر موجود سود رسانی را در برمیگیرد اما چنانچه حرث را زن حساب کنیم نسل را فقط منسوب به آدمیان باید دانست (حرث هرگونه موجود زنده نباتی مفید بحال انسان باشد نسل کلیه موالید مفید انسانهاست - و اگر حرث زن باشد نسل فقط نوزاد انسانی).

از قراری که گذشت پوچی و زوال پذیری بشر زمانی است که دهان گشاد مرگ را در فاصله چند ساله ای از خود میبیند و سرعت زمان را در نزدیک ساختنش به کوچ کردن مشاهده مینماید و با وجود این در برابر قدرت کاذب خود سرانه همه را بهیچ میگیرد و در زندگی ناموفقش وقت عزیز را فقط وقف بر جا دادن امیال عمیق ذهن خود در پیر اجتماع میکند و آنچه را به تصور واهی خود سنگ را شمائل ناهنجار میبیند با ولع لذت آمیزی به سراشیب کسر و قتل و نابودی هل میدهند و در این مواقع افتخار بر کسانیکه اهل ایمان و عمل صالحند زیرا اینان در برابر قحطی و قتل (نابودی حرث و نسل) از راه انفاق جان و مال آنچه میکنند به جبران ناشایستگی های پدیدار مفسدین است.

کلمه حرث مقدم بر نسل ذکر شده زیرا نسل باید از عناصر جدا شده مورد لزوم که حرث از زمین برداشت کرده برای حیات خود تغذیه کند یا بطور مستقیم یا آنکه حیوانی گیاه محتوی عناصر را بخورد و حیوان دیگر او را طعمه خود کند و امکان وجود نسل در گرو مقدمه ای است که در موجودیت حرث خلاصه میشود و قرآن هم آنرا مقدم آورده است و باز مقدم بر هردو کلمه (حرث و نسل) نیت آلوده ای است که در جان آلودگان رشد مینماید و بصورت فساد در زمین آنهمه نیروی خباثت نهفته در اندرون مبدل به ماده جانگداز فساد میگردد که قرآن تمام مراحل را بر شمرده است که شروع آن با تولی و پشت به حق کردن و پایانش با طرد مفسدین و پشت کردن حق به آنها میباشد.

تا اینجا پیشرو حواشی مطلب بودم و اینک نتیجه گوی صغری کبری کردن چند آیه قلمداد شده که: مفسدین بسیارند و از جمله نابود کنندگان حرث و نسل که هرگز لایق نیستند در برابر اهل ایمان به مقام مقایسه و سنجش در آیند از اینقرار اهل ایمان را نشانه هائیت و از جمله خصمیت با اعمال مفسدین که بجای نابودی کشت و کشت نسل در افزایش بذر و تعلیم کشاورزی و تجارت فایده بخشنده و در نگهداری نسل و احیاء نفس سودمند و خلاصه تر: اهل ایمان تلاشگر تصاحب اقتصاد بهتر و نسل سالمترند.

دانشمندان روز تازه به اهمیت این دو مسئله و قوفی حاصل نموده و مکتب هائی از اقتصاد و نسل عرضه داشته اند که معروفترین آنها مکتب اقتصادی مارکس و مکتب جنسی و سکسی فروید میباشد که اگر بخواهیم به قرآن آنرا عرضه داریم باید گفت «مکتب های

اقتصادی مارکس و نسل طلبی فرود چیزی جز ترس از انسداد روده و بی آلتی نیست در صورتیکه علم ژنتیک توانای حرث بهتر و نسل سالمتر تحویل دادن میباشد و قرآن نیز همین را خواسته است و به زبان پیامبرش که کشت خوب را استدعا نموده (۲۰ الشوری) یا دیگری که نسل وارث صالحان درخواست مینماید (۶ مریم) نمونه ای از آنها میباشد و شرح خواهم داد.

اصولاً عالم تکوین متشکل از مصالح ساختمانی قریب یکصد و چهار رقم است از هیدروژن، هلیم، کربن و .. و امر تشریح را زیربنائی از اتصال و انفعالهای حروف بیست و هشت گانه بلکه الفبای ساختمانی تکوین تقریباً ۱۰۴ و تشریح تحقیقاً ۲۸ (۱) میباشد و جان تمام آنچه پروردگار آفریده است از عالم خلق و عالم امر یا علم خلق و آنچه تدبیر امر اوست (الاله الخلق والامر - ۵۴ الاعراف) عالم آخرت است که فعلاً معرفت ما درباره اوست متناسب با شناسائیمان راجع به روح میباشد بهمان مقیاسی که روح نسبت به جسم و سنجش در آمده است آخرت نیز که روح عالمها میباشد شناساست و همانگونه که ما چند مرتبه خود را از مادیت رهائی میدهیم تا به آخرت برسیم روزگار کوچ کردن از جهان رحم به دنیا جفت را می اندازیم و از این دنیا به برزخ بدن را و از برزخ به آخرت برزخی خود را همه عوالم نیز برای تکامل براه کمال بسوی خدا سوق داده شده (الی الله المصیر - الیه راجعون که بارها برای انسان و همه آفرینش آورده شده است و به آخرت منتهی میشوند و باز عمل مشابه دیگری دارند که در

عالم تشریح دیده میشود و آن یکی از بزرگترین تفاوت بین پیامبران و کسانی است که داعیه سلطنت و ریاست دارند.

هر شخص اولی خارج از سه نوع کردار و پندار نیست یا اصلاح طلب و فرمیسم است و در حفظ وضع موجود میکوشد که اجتماع را بتدریج به صلاح و صواب سوق دهد یا محافظه کار است و حافظ اجتماع به نحوی که در آن واقع است و نوع سوم انقلابی که همه چیز را در هم کوبد و دگرگون سازد غیر از آنچه هست بود نماید. اما پیامبران نوع چهارمی نیز دارند که نمونه های بسیارش در اسلام هویدا است که از پدیده ها و اعمال و سنتها که همه مربوط به عهد کفر و عصر جهل است به نحو مطلوب نتیجه برداری متعالی بر مبنای توحیدی مینمایند و حج عصر جاهلیت و تبدیلهش به حج اسلامی از آنهاست آخرت نیز همین که بدنها و ساختمانها و هر چه از آفرینش است با همان الفبای قبلی برداشت جاودانی میدهند و تبدیل به ابدیت شده روح و روحانیت ساز میشوند و باز هم در عالم امر و خلق سازمانهای همانندی است که در اسلام به سبب آخر بودنش بیشتر و بیشتر از ادیان دیگر پایه هایش به آسمانها کشیده شده است و اصلها ثابت و فرعها فی السماء و میبیینیم اصول دینی داریم (توحید، عدل، نبوت، امامت، معاد) و قواعدی برای تحکیم امور (ایمان، عقل، جان، نسب، مال) و در کتاب قواعد شهید اول است که هیچ پیامبری مبعوث نرگردید مگر برای تحکیم پنج امر مذکور و در اول کتاب - تفصیل وسائل الشیعه اسلام - اسلام را بر پنج پایه بنیاد نهاده و مستحکم میشناسد (نماز، زکوه، حج، روزه، ولایت) که در هر سه مورد نتیجه یکی و همانند است و



جسم و جان ما و جسم و جان کلی آفرینش (عالم امر و خلق آخرت) را ابزار تطابق بخش و امنیت ده و سلامت باش و به هر سه گروه پنج رقمی آورده شده بنگر که کدامین بدون دیگری میتواند پا برجائی کند و از این پانزده کلمه یکی را آیا میتوان نادیده گرفت که اگر یکی از ریشه بر آید در عالم امر و شرع همان رخ دهد که در تکوین؛ چنانچه یک الکترون از یک شیء عظیم به عدم گراید احساس از آن چیز به هیچ وجه نشود؛ آیا از اصول دین توحید، عدل، نبوت، امامت، معاد، هیچکدام جدا شدنی است؟ یا از امور پنجگانه ای که زیربنای همه ادیان ایمان، عقل، جان، نسب، مال، کدام را میتوان دون دیگری به وضع نسبتاً معتدلی حفظ کرد؟ آیا از نماز و روزه و زکوه و حج و ولایت میتوان به کدام پشت نمود آیا نماز که غذای ایمان است و ولایت که راهنمای عقل، روزه برای جان و حج جهت مال و زکات درباره نسب؛ و بهتر بگویم هر کدام برای هر نه رقم دیگر بلکه هر یک برای چهارده شماره دیگر؛ و بحث ما در حرث و نسل است یا بنابر آنچه فقها گویند بحث از مال و نسب؛ و کلمه نسل را که از قرآن است انتخاب میکنیم که تا نسل بوجود نیاید نسب های سببی نسبت بهم بیگانه اند و قلمرو نسب وسیعتر و بحث ما محدود به زمان خواستگاری تا بلوغ حسی و آنچه از نسب و خویشاوندی و بررسیهای غریزی و جنسی و زناشوئی و خانوادگی منسوب به نسب میماند در جلدهای دیگر و احتمالاً روانشناسی بحث خواهد شد.

آنچه جالب تر از همه به نظر میرسد آنکه در میان سه گروه پنج رقمی چه در قرآن و چه در اخبار همیشه تقسیم بندی هر یک از پنج رقم این چنین دیده میشود که نماز و زکات (اقیموا الصلوه و اتوا الزکاه)، ایمان و عقل (صم بکم عمی فهم لا یعقلون و آیات دیگر و حدیث نبوی: من لا عقل له لا ایمان له)، حرکت و نسل (مال و نسب)، توحید و نبوت (لا اله الا الله محمد رسول الله و آیاتی که همیشه نبوت را بلافاصله پس از ربوبیت و وحدانیت دارد)، عدل و امامت (عدل از جمله صفات ذات باریتعالی است که فرقه امامیه به طرز اسلامی به آن معتقدند و وسیله باز شناخت شان از سایر فرق)، روزه و حج (شهر الله و بیت الله - زمان و مکان) با همدند و در هر ردیف یک رقم میمانند که آنها هر سه یکی است: ولایت، جان، معاد.

باز این مطلب جالب را تکرار میکنم:

اصول دین پنج بلکه سه است: توحید و نبوت - عدل و امامت - معاد.

تمام پیامبران برای تحکیم پنج امر بلکه سه امر مبعوث شدند: ایمان و عقل - نسب و مال - جان.

اسلام بر پنج پایه بلکه سه پایه استوار است: نماز و زکوه - روزه و حج - ولایت.

معاد روح همه آفرینش است، جان روح آفرینش حیات، ولایت روح آفرینش تشریح.

نسل و مال بلکه مال و نسب (حرث و نسل) با همدند و ایمان و

عقل با هم و جدا در این ردیف تنها جان و باز سؤالی است که چرا هر پانزده را ردیف نیاورده بگویند دین یعنی توحید و نبوت و عدل و ایمان و امامت، معاد و جان و ولایت و نماز و روزه و زکات و حج و نسب و مال و در سه ردیف نقل شده است؟

کسیکه بر روش و رسم امامیه است به عدل پروردگار معترف و به نبوت و در نتیجه به معاد معتقد و جمله را در توحید جستجو میکند.

آنکه خود را دوست داشت جانش را با نماز تغذیه میکند و جسمش را با روزه صحت میبخشد و اجتماعش را دوست دارد و با زکات نگه میدارد و بوسیله حج به همه مرتبط و نزدیک و آشنا میسازد و درجات بالاتر نسبت به عالم تکوین و تشریح محبت دارد که همه در ولایت جمع است و ولایت تکوین بوسیله عمران و احیاء موات شناخته میشود و ولایت تشریح با دوست داشتن موالیان گرام اسلام که حضرت مرتضی صلوات الله و سلامه علیه رأس ولایت است.

ردیف دیگر را استاد دانشمندی (۱) چنین بیان داشته است: با پیشرفت علم خواهند گفت: «همه چیز بشر ناشی از غریز» حب ذات (خود خواهی و اهمیت جان) است نه مال و غریزه جنسی، زیرا این دو اگر در طریق حفظ و سعادت جان مصرف نشوند ارزش و اهمیتی ندارند و انسان اگر برای کسب کمال و اعمال غریزه جان خود را در خطر بیند باز می ایستد و عقل نشینی میکند و نیز مال

برای حفظ جان خویش خرج میکند پس ریشه و زیربنای تمام حرکات و سکنتات انسان حب ذات است.

و باز اگر در پیشرفت علمی خود قدمی فراتر گذارند، عقل را جایگزین جان کنند و بگویند: همه تلاش و فعالیت انسان برای حفظ و تعدیل عقل است، زیرا جان بدون عقل ارزشی ندارد و انسان دیوانه در تیمارستان اسیر تیمار داری خویش است و بدتر از حیوان زندگی میکند.

و باز در گام سوم پیشرفت خود، شاید ایمان را جانشین عقل کنند و بگویند مطالب عقلی ما به سر حد ایمان یعنی باور قطعی و اعتقاد ثابت نرسیده باشد، ارزشی ندارد زیرا تصویری بیش نیست و از مرحله ذهن تجاوز نکرده، انسان را به فعالیت و عمل و ادرار نمیسازد، پس شریف ترین غریزه و پر ارزش ترین سرمایه معنوی انسان که منشاء همه اعمال و گفتار اوست ایمان و سپس عقل و بعد از آن جان و آنگاه نسب و مال است.

### کلماتی ردیف کلمه نسب

ثمره و نتیجه حاصل از ازدواج را قرآن شریف به نسل تنها محدود نساخته و کلماتی دیگر نیز در قلمرو ایجاد شده های مشمول دارد:

ابن: که قرآن ۲۵ مرتبه با چنین کلمه حضرت مسیح را به حضرت مریم نسبت داده و ۸ مرتبه کسانی را که دور از وطن به فقر یا قرض مبتلا میشوند بوسیله کلمه مذکور به راه متصل ساخته و کلمه زیبای فرزند راه (ابن السبیل) خوانده است یک مرتبه

حضرت هارون برادر خود حضرت موسی را با چنین کلمه به شفقت و برادری آرام کرده (۹۴ طه) و نوبتی کارمندان حضرت یوسف دستور به برادران حضرت دادند که چون به کنعان برگشتند به پدرشان حضرت یعقوب بگویند ابن وی (بنیامین) گناه کرده است (۸۱ یوسف) و نیز نوح دو نوبت فرزند خود را (۴۲ هود و ۴۵) و لقمان پسرش را یک نوبت به همین کلمه خوانده است و تحت عنوان کلمات بنوا، بنون، بنی، بنین، بیه، ابناء آیاتی هست که مجموعاً با کلمات قبلی ۱۴۳ آیه میگردد.

ابنت که تاء تأنیث به ابن و پسر اضافه شده تنها یک مرتبه به نام مریم دختر عمران در قرآن دیده میشود و در قلمرو آن کلمات دیگری هست همه از بنات که جمعا ۱۹ عدد است. (ابنت - بنت).

ذریه: به ذریه ضعفاء و انبیاء و آنچه از هر دو جنس چه نر چه ماده از هر فردی تا دامنه قیامت بوده باشد ذریه گفته میشود و در قلمرو این کلمه ۳۲ مرتبه در آیات تکرار شده است.

ولد: نسبت به نسل، ذریه، ابن و بنت وسیعترین کلمه ولد میباشد زیرا صدق، کذب، اعتباری، حقیقی هر کدام باشد میتوان آنرا به مورد آورد و رسم نیز چنین است که ولد صدق گویند و بدنبال کلمات دیگر صدق و کذب نمی آورند گفته نمیشود نسل صدق، ابن صدق، ذریه صدق مگر خلف صدق که قلمرو وسیعی همانند ولد دارد بلکه بیشتر و آنچه در آیات که ۱۰۲ عدد در قلمرو کلمه مذکور است مشاهده میگردد کلمه ولد یا در مورد اختراهایی است که مشرکیت به ذات مقدس باری تعالی روا داشته نسبت ولد داشته را به پروردگار داده یا اشاره به روز تولد و

سلامتی است یا اینکه به احتمال زایمان هست و یا نیست یا خواسته اند به کثلت مال و فرزند اشاره نمایند که کلمه مذکور را آورده اند و نیز نسبت دادن فرزند را به خالق اعتباری ولد و پدر و مادر را والدین و در برابر خالق حقیقی نیز همین را گفته اند و پروردگار متعال نیز چون خواسته نفی هرگونه تولیدی را از خود بفرماید آنرا آورده است: *بسم الله الرحمن الرحيم قل هو الله احد، الله الصمد، لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً احد، نه ذات مقدسش تولید شده از چیزی و دیگری است و نه از او چیزی و دیگری متولد میشود (نه از جایی و شکمی و درونی آمده و نه محدودیت و اول و آخر و شکم و درونی دارد که چیزی از آن بیاید) و آنچه هست و بوده و خواهد بود به اراده اش تعلق دارد و بس و اگر ابن همان بنا و بنیانگزاری است که مسیحیت نیز حضرت مسیح را به این کلمه به خدا نسبت میدهند و بدینوسیله باور کردن خود را ابراز میدارند پروردگار همیشه در مقام نفی هرگونه بنا و ذریه و نسل و ... که همه در تولید و تولد مستتر و جمع است بر آمده و کلمه مورد بحث «ولد» را ذکر میفرماید و ذکر کلمه ولد در کنال مال که در ۱۶ آیه مشاهده میشود و آوردنش در زمان تقسیم ارث و هنگام زایمان و سفارش به احسان به پدر و مادر و روزگار شیر دادن و تغذیه و پوشاندن همه بر وسعت قلمرو و امکان ذکرش در هر جا و هر زمان هست آنجا که تولیدی و جدا شدنی در کار باشد.*

نتیجه آنکه: ابن بهر بنیانگزاری در ابعاد مختلف تولید شده، تربیت شده، خدمتگزاری شده، تفقد شده و ... ذریه به

کسانی که نسبت به والدینشان کوچکند و بخاطر والدین والا مقامشان محترم و ... ولد تولید شده ای که هم زمان هم مکان هم اهل و عیال و خویشاوند را در بر میگیرد و ... - گفته میشود- و نسل نوعی انفصال است که حاوی صفات از بوجود آورنده خود باشد و در معنی کردن این کلمه تعجب است گویا به لسان عربی مبین قرآن این معنای دیگر را نیز باید از جمله بطون قرآنی شمرده شود که نسل را در محلی ذکر فرموده که میتوان صفات مولد را در آن جستجو کرد یعنی انتخاب خود کلمه در قرآن برگزینی است آبستن از علومی که در آینده بررسی و معلوم میگردد و حتی در مورد کلمه مذکور کتاب های لغت و فرهنگ به چنین معنایی اشاره کرده اند و یکی از آنها در مفردات راغب است: يقال ايضا اذا طلبت فضل انسان فخذ ما نسل لك منه عفوا.

ناگفته نماند چون بخواهند نسبتی از پائین به بالا بدهند یعنی فرزندان را به پدران یا مادران خواه در پدر مشترک باشند یا مادر نسبت بدهند کلمه نسب را بکار میبرند که در قلمرو وسیعتری از آن کلمه اصل نیز بکار برده میشود و بدین قرار کلمات نسل، ابن و بنت، ذریه، ولد، نسب، اصل، خلف باز شناخته میشوند.

به چند بطن قرآن آشنائید: بطن های فصاحت، بلاغت، علم، آهنگ و پرده و صدا، ریاضی (که مثلا آیات مربوط به فلان موضوع هر سال با تساعد ریاضی اضافه شده و میتوان محورها و خطوط جانبی برای آیات کشید و نیز اقدام رشاد خلیفه که معلوم داشت حروف مقطعه قرآن نشان دهنده نسبت منظور شده ای برای

ارقام و اعداد حروف سوره هاست) و اینک بطن دیگر: بطن حکمت و علت (بعنوان مثال: نام سکر و مستی در آیات هست اما زمان وضع قانون بجای سکر کلمه خمر بکار برده شده است که علت تحریم در آن نهفته و معنی پوشاک مغز را نیز میدهد که شرح داده شد. مثال دیگر: زمانی که میخواهد دستور خود تقویت کردن به مسلمین بدهد کلمه قوه را بکار میبرد که زمانی قوه بازو، زمان دیگری قوه باروت و ... اتم و هسته و ... خواهد بود (و اعدوا لهم ما استطعتم من قوه ...) مثال دیگر: به مرکب های زمان نزول وحی، اسب و خر اشاره کرده بعد میفرماید یخلق مالا تعلمون که چیزهایی برای سواری بعدها خلق میشود که امروز نمیدانید و علت چنین اقدامی را در وعلی الله قصد السبیل و اینکه برای نزدیکتر کردن کارهاست خلاصه فرموده و چون بخواهد نمونه ای از مرکب بعد خلق شده را بدهد کلمه ای را بیان میفرماید که میتواند از انسانهای دونده، عماریهها، موتورها، ماشینها، هواپیما، مافوق صوت و ... و بالاخره مافوق نور هم سرعتش تجاوز نماید و آن کلمه جائر میباشد که معنای از حد گذرنده را میدهد، از حد هر چیزی در زمانهای مختلف میگذرد) و بدون شک متوجه اعجاز اینکه کلمه نسل را قرآن در کنار حرث ذکر فرموده شدید که ساختمان هر موجود را نیز از همان موجود با کلمه نسل تذکر فرموده که هم نام است و هم حکمت و علت و شرح خواهم داد.

خارج از موضوع: هر مطلب علمی را به اشکال میتوان در جملاتی رسا در آورد یعنی رعایت دو بطن در نویسنده گی از جمله



شاهکارهاست و آوردن جملاتی که چندین بطن دارد در انحصار ذات باری تعالی بوده و میتواند تحدی کند و هل من مبارز بطلبد و بشری را که حاضر است برای درهم کوبیدن قرآن و عقاید مخالف هوی و هوس خود جوانانش را به کشتن دهد، جنگ براه اندازد، قرآن دعوتش به تحدی کند و این نوعی تحریک علمی و توجه دادن است که اگر بشر میتواند در برابر تحدی قرآن درآید و آنرا رسوا سازد هر آینه اقدام کرده بود و بجای جنگ و خون، آیه مشابه و رسوا کننده ای را عنوان میکرد.

### باز از قرآن درباره نسل

ضمن بیان و بررسی از آیه شریفه که دو کلمه حرث و نسل را داشت گفتم دو نظریه در کتابهای تفسیر آورده شده است یکدسته که هرگونه کشت و هر نوع نسلی را عقیده دارند و عده ای که کشت و زرع مفید بحال انسان را حرث و فرزندان آدمیان را نسل دانسته اند بسم الله الرحمن الرحيم لا اقسام بهذا البلد و انت حل بهذا البلد و والد و ما ولد لقد خلقنا الانسان فی کبد.....

سوگند به این شهر که تو در آنی و شهری میتواند مورد قسم ذات مقدس کبریائی قرار گیرد که شخص اولش محمد باشد و الا همانگونه که شعرا بدون شعرشان و پزشکان بدون طبشان و نویسندگان بدون رساله شان همردیف سایر مردمند. شهر متشکل از خشت و گل منهای محمدش چه دارد که سایر شهرها را نیست و هر کشوری را به مفاخرش نسبت میدهند و کشور کورش یا مملکت

ناپلئون ایران و فرانسه نمونه ای از آنهاست با توجه به اینکه هیچ کشور گشائی را که در جبهه بمنظور تصرف سرزمین پیش میراند نمیتوان در برابر فرستادگان خدا که بخاطر جان بخشیدن آنها جلو میایند به مقام مقایسه و سنجش کشاند.

سوگند به شهریکه تو در آنی و سوگند به دستگاه های تولیدی، سوگند به هر پدر و فرزندی، و نه تنها این والد و ولد بلکه سوگند به دستگاه فعاله و محصول آن و سوگند به هر دستگاه تولیدی.

آری شهر و دیاری که شخص اولش قابل دارندگی مقام و منزلتی باشد که به آن سوگند توان یاد کرد هم والدش درست است و ثمربخش و هم ولدش نتیجه و محصول عالی از آن والد را دارد و در شهری که والدش محمد است ولدش اسلام و والده اش ام القری که همه و همه شهرهای دیگر جهان باید از پستان قانون وحی شده این شهر سیراب شوند و راه معین شده از جانب شخص اولش محمد را برگزینند که سعادت اینجاست کمال اینجا، ابدیت رضایت بخش اینجا.

سوگند به این شهر (مکان اسلام) که شخصیت محمدی (زمان اسلام) در آن است و سوگند به آنچه تولى کننده است و آنچه تولید میگردد و مگر در چنان مکان مقدس و چنین زمان پر افتخار میتوان مولد و موالیدی جز آنچه آرمان است و ایده آل داشته باشد؟

اگر یک اصفهانی یا طوسی به شهرش سوگند خورد یا یک شیرازی یا یک همدانی یا .... که شیخ بهائی یا خواجه نصیرالدین،

صدرالمآلهن از آنجاست یا بو علی سینا آرامگاهش؛ سوگندی پذیرنده است اما سوگندی که در حقیقت به فلسفه و حکمت مود دارد زیرا، شیخ و خواجه و صدر و رئیس منهای فلسفه و حکمتشان چون دیگرانند اما ام القری چه سوگند به آن یا کردن کدام ارزشش را دارد که تنها میتوان گفت محمد منهای نبوت و خاتمیتش چون دیگرانند اما توجه باید داشت که نبوت همه چیز است و الله اعلم حیث یجعل رسالته و از خدا فرا گرفته و از طرفش برگزیده شده و صفات الهی در وجودش دویده و یک انسانیت کامل سازمان بخشی نموده است و دیگران زانون در برابر استاد خم کرده و بفرمان انسان دیگر اکتساباتی جمع آوری نموده و قریب صد اختلاف بین نابغه و پیامبر را در جلد یازده آوردم که نمیتوان گفت حتی در مقام مقایسه و سنجش این چنین است و آن چنان. مگر آنکه فرآورده خواجه و صدر را با آنچه در ظل عنایت بعثت محمدی نتیجه و برداشت به جهانیان داده شد کنار یکدیگر ببینیم.

سوگند به والد و ماولد و سوگند به دستگاه تولیدی آنچه فرآورده دارد و از جمله همین تشکیلات توای محمد که سر فرماندهی و به منزله پدری و اسلام فرزندان، مبدا مسلمانان اظهار خستگی و نارحتی کنند که هر پدر میداند یک فرزند را بزرگ کردن و درست تربیت نمودن و به جامعه تحویل دادن با چه سختیها و رنجها همراه بوده و چه مشکلاتی که باید تحمل کرد. (لقد خلقنا الانسان کبدا).

ان مع العصر یسرا ثم ان معل العسر یسرا. قرآن را نگر که در سوره دیگر تکرار کرده که تأکیدی است اما چه مطلبی را دو

مرتبۀ پشت هم آورده یک عسر و سختی را که با الف و لام حد و اندازه و شناسائی و معرفتی درباره اش است و یک یسر و آسانی و سهولت را که نکره و بدون الف و لام و بی حد و حصر است یعنی اگر اندکی عسر را تحمل کنید در پیرو آن به آسانیهای بسیاری نائل خواهید آمد.

اینکه نبی گرامی میراثی را که بهتر از بجای گذاردن کتابی ارزنده، فرزندی صالح، عمرانی سود رساننده ندانسته اند همان والد و دستگاه تولیدی است که میتوان شهرش را به وجود وی مورد سوگند قرار داد و چه محصول و نتیجه و فرزندی بهتر از این که کتابی، فرزندی، فقاتی که همه ارزنده باشند و جمله آباد کننده بجای بماند: (قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: اذا مات ابن آدم انقطع عمله الا من ثلاث: صدقه جاریه و علم ینتفع الناس و ولد صالح یدعوله).

باز اسلام را نگر که چون به نتیجه و ولد میرسد آنجا که موالد انسانی در کار است همه و همه را موظف میدارد به دستگاه تولید و خالق اعتباری خود احترام گذارند و چگونه اخترامی که اگر در اسلام آوردن نام مقدس ترین والد، پدر روحانی امت حضرت محمد بدنبال و بلافاصله پس از کلمه توحید است (لا اله الا الله، محمد رسول الله) یعنی پدر امت در کنار خالق همه چیز است. در آیات بسیاری نام پدر افراد چه مؤمن و چه کافر بدنبال و کنار نام مقدس پروردگار است و سفارش به گرامی داشتن هر والدی: قل تعالوا اتلف ما حرم ربکم علیکم الانشر کوابه شیئاً و بالوالدین احساناً (۲۳ الاسراء) الا تعبدون الا الله و بالوالدین احساناً (۸۳ البقره) و آیات دیگر که احسان به پدر و مادر را کنار و

بلافاصله پس از عبادت و عدم شرک آورده و مهمتر آنکه به سپاسگزاری و شکر از خودش و پدر و مادر دستور ان اشکر لی و لوا الدیک (۴ لقمان) میفرماید گرچه پدر یا مادر بیگانه باشند و این چه نسلی خواهد بود که اسلام میخواهد دستگاه تولیدی خود را هر چه باشد گرامی دارد و به هر نوع خلاقیتی و قعی بی منتها نهد که و ما ولد و ایجاد و مسئله سازندگی نزد اسلام مقام والائی دارد و اگر نسلی صالح باشد چون خود سرآغاز سازندگیها بوجود آوردن است دستگاہی که جز نیکی و خوشبختی و رفاه برای دیگران نیتی و هدفی و نتیجه و محصول و ماولدی ندارد بر هر عمل صالح دیگری برتر است و چه ارزشمند نسل صالح، نسل ثمربخش، نسل و ماولدی که والدش محمد است و علی همانگونه که فرمودند: انا و علی ابوا هذه الامه.

جالب است که در سوره القیامه پروردگار میفرماید: ایحسب الانسان ان یترک سدی آیا انسان خیال میکند او را وامیگذاریم بحال سدی. سدی معنی مهمل میدهد، خرمای دال نرسیده که باید او را رساند. عسل نگداخته که لازم است گداخته اش کرد که تا شهد از سایر قسمت ها جدا شود.

بی شبانی گذاشتن شتر را (سادی بر وزن کامل و اسدی از باب افعال) که هرگز بدون هادی و سرپرست رها نمیشود و سدی بکسر سین تا پارچه ای است که پودهم لازم دارد (۱) پس اصل اینست که راهنما و راهنمایی، بدن و روح، جسم و جان و

---

۱- ۱۹۲ گفتار واعظ گرد آورنده آقای محمد مهدی تاج لنگرودی از سخنان آقای حاج شیخ محمد تقی صدر اراکی

خلاصه انسانی از دو قسمت درست شده، یک قسمت که تغذیه و هضم و جذب دارد و فضولاتی در نتیجه چون مدفوع و ادرار و عرق و صفرا و ناخن و مو و ... از خد دفع مینماید و قسمت دیگر که برای رشد و کمالش واجباتی را باید جذب کند و بجا آوردن و دفع کند فضولاتی از روان خود بنام محرّمات که همه در سیستم الهی معین و مقرر شده و دانای به همه خالق همه است و اگر نسل با چنین تار و پود و راهبر و راهنما و جسم و جانی و روحی روانی بود نسل برازنده و رو به کمالی خواهد بود که از طریق دریچه عقلی ارتباطی با درون و برون خویش دارد.

پس از این آیه پروردگار به قسمتی از مکانیسم سازمان بخشی آدمی اشاره فرموده و آفرینش انسان را از دو جنس مذکر و مؤنث تذکر میدهد که آوردن این مطلب که مرد و زن از یک نطفه جدا میشود آن هم در پانزده قرن قبل خود معجزه ای است که در جنین شناسی شرح خواهیم داد و شرحی نیز داده ام.

حال که از لقد خلقنا الانسان فی کبد سخنی آمد چه خوش است اشکالی را که کرده اند بحث شود؛ اینکه میگویند چرا پروردگار انسان را از اول در کبد و رنج آفرید؟

فراموش نکرده باشید دانشمندی از ایتالیا (پتروچی) نطفه های مرد و زن را گرفت و مونتاژ کرد و در رحم مصنوعی دستگاه رساننده و دفع کننده و شرایط لازم یک رحم را بوجود آورد و جنین شروع به بزرگ شدن گذاشت و چه سر و صداها که روزنامه ها براه نینداختند و هر روز گزارشی که بچه پتروچی طبیعی و عادی است و بزرگ میشود و فردا زنان از رنج زایمان در امانند و به دکان

رحم فروشی رفته خود رحمی را که خواهند انتخاب کرده در کنار پستو گذارده همانند گلدانی که گلی در آن بزرگ میشود نسلشان پرورش داده میشود اما چه شد ناگهان همه صداها خاموش شد؟ زیرا دیدند بچه پترونچی همینکه به دنیا آمد در برابر بزرگترین عوامل تحریک بدون درک و احساس است مضحک ترین وقایع را میبیند و خنثی و بدون تبسم است داغ جگر گوشگان میبیند و قیافه بدون اثر و تغییر نشان میدهد! چرا؟ زیرا لقد خلقنا الانسان فی کبد را مشمول نشده است و به دریافت رنجهای ترقی دهنده و تکامل بخش نائل نگردیده است. او بجای مادر (انسان متأثر و صاحب اثر) شیشه و پیچ و لوله برایش مادری کرده است. مادر ناراحت میشده و ترشحات کبدی (۱) و رنج آور وارد خون بچه میکرد و در نتیجه بچه ای انسان تحویل داده است نه بچه ای بره مانند که گرگ به گله افتد و همه را بدرد و آن دیگر قیافه اش همان باشد که قبلا بود (گرچه بسیاری از انسانها نیز انک لا تسمع الموتی و در برابر عذاب و رنج غیر کبدی نیروی پذیرشی بیشتری از قبول رنج و عذاب رستگاری نشان میدهند).

---

۱- مقصود از کبد رنج است نه ترشحات جگر

## باز ارزش نسل از قرآن

سه نوبت در قرآن مژدگانی پدید آمدن نسل به والدین داده شده:

۱- پدر، حضرت ابراهیم خلیل الرحمان، شیخ الانبیاء که نسلی از هاجر دارد و عقیم نیست. مادر، سارا همسر آن حضرت که عاقر و نازاست ولی به اهمیت نسل کاملاً وارد می‌باشد آنچنان که به میهمانان خود (فرشتگان) نزدیک میشد و سخن از نازائیش میگفت و بصورت خود میزد (فاقبلت امرأته فی صره فصکت وجهها و قالت عجوز عقیم -۲۹ الذاریات) و پدر جز از کبر سن خود شکایتی نداشت و عدم توانائی بر پیامبر نقص است، نه پیر شدن کما آنکه:

۲- حضرت زکریا نیز که پدر بود در دعائی که جهت فرزند خواهی مینماید از کبر سن خود و نازائی و عاقر بودن همسرش اظهاراتی مینماید (قال رب انی یکون لی غلام و قد بلغنی الکبر و امرأتی عاقراً - ۴۰ آل عمران.. و انی خفت الموالی من ورائی و کانت امرأتی عاقراً - ۵ مریم.. قال رب انی یکون لی غلام و کانت امرأتی عاقراً - ۸ مریم) اما در اینجا از همسر حضرت زکریا آنچنانکه سارا در تلاش فرزند خواهی بود چیزی عنوان نشده است.

۳- در آن دو مژده ای که داده شد پدرانی صالح و مادرانی صالحه، طاب یکدیگر و پیدا شدن فرزندان صالح از آنها بشارتی و مژده ای است و حق هم چنین است که باید بشارتی و تبریکی گفت



که نسل را درخور میباید و اینک پدر، اراده نافذ و حکم قاطع الهی است و مادر دختر عمران سیده زنان جهان روز حضرت مریم و مژده از پروردگارش که یا مریم ان الله يبشرك بكلمه منه به آوردن کلمه الله و روح الله اسمه المسيح عیسی بن مریم (۴۵ آل عمران).

توجه فرمائید که مژده در برابر احساسات پاک فرزند خواهی، یک پیامبر اولوالعزم را قرآن با همسرش برابر گرفته زیرا تنها در اینجا زن با بصورت زدن خود اهمیت نسل را به جهانیان نشان داد که کتابها بنویسند و داستانها باز گویند و بهتر و بیشتر اهمیت نسل داشتن را نشان دهند و پیامبری چون زکریا را آن چنان به انابه و تضرع بدارد که در فرزند خواهی عرض نماید ای پروردگار تو که هرگز در دعا مرا محروم نداشتی (ولم اکن بدعائك رب شقیا - ۴ مریم) در اینجا نیز نا امید مگردان.

وقتی به مقررات اسلامی مینگریم تا بتوانیم دختری را با مشخصاتی جهت ازدواج انتخاب نمائیم که حداکثر رعایت درست گزینشی بجای آورده شود تا روح سازگاری و توافق بین طرفین و در خاندان برقرار باشد میبینیم در مواردی چند هنگامی معرفی دختری که باید منظور بود در صف اول مقدم بر همه کلمه ولو در ا به قامت ارزشمند یک دختر، رسا دانسته و دستور انتخاب زن ولود میدهند.

ولود زنی است که زیاد تولید کند و زایمان بسیار نماید اما این چیست که از یک طرف انتخاب دوشیزه را برتر معرفی مینمایند و از جانب دیگر به چند زائی اش اشاره میکنند؟

سفارش در انتخاب ولود خود ارزش دادن به نسل و اهمیت

آن است اما راه انتخاب باز به علم ژنتیک بر می گردد و تربیت خانوادگی و آثار محیط که برخی از خاندانها فرزند زیاد دوست دارند و این موافق است با آنچه نبی گرامی فرمودند که مباحث روز واپسینم به تعداد شما مسلمانان است حتی اگر سقط شده ها را نیز به شمارش آورید و در بحث سقط جنین و تنظیم بهداشت خانواده شرایط و ضوابطی را که دارد شرح خواهم داد.

### ازدواج در آغوش رهبانیت

رهبانیت مسئله ای است نه رها شده از انجیل و نه از حضرت مسیح فرزند انسان. از برای دفاع هوسها و کشتن لذتها هم نیست. پس چیست؟ امروز هیچ، اما دیروز شغل پنهان پرستش (نه شغل دینی بلکه بدعت) تارک دنیا شدن و اختیار رهبانیت عطر بسیار تند دماغسوز غرب بود که از طرف مردان و زنان جامعه ما بجز اندکی، قریب باتفاق تقلید و دنبال نکردند و جان نثارانه به مراجع تقلید عربی خود مراجعه نمودند و غرب دیر رسید که اگر زودتر رسیده بود یعنی زمانی که انگلیزیسیون حاکم بود میتوانست تبار هیپی و مینی را از شر شیاطینی که در جانشان به شرارت انجام وظیفه مینمودند نجات و از تارک دنیا و راهب و کلیسا شرکت سهامی جاسوسی تشکل دهد که امروز پدران روحانی در شرایط خاص هر کدامشان به تنهایی شرکت سهامی جاسوسی اند و هنگام اتصالشان به اجتماع تارک دنیا عنوان انفصال برای جاسوسی و اتصال که سایه آن است و محو و تاریک ادعای ترک دنیا.

گویا محدودیت جهان سیاست کلیسا را وادر به نوشتن انجیل دیگری نموده که دست به تبلیغات مذهبی بوسیله پدران روحانی زده باشد، زیرا در انجیل حضرت مسیح که دنباله رو تورات حضرت موسی است هدف و غایت تبلیغات دینی همانند اسلام وجود ندارد و جز اسلام که التزام و تعهد و مسئولیت بعهد هر فردی نهاده تا دین و دانش آنچه را دارد و تا آنجا که میتواند بهره رساند نه اسلایلی تبلیغ میکند نه زرتشتی و نه در میانشان پدر روحانی یا مادر مذهبی وجود دارد تا نیروی انسانی خود را نثار قدم دولت خویش کنند و فقط شبکلاه را برای کلیسا بردارند.

از صحن خانه تا به لب بام از آن من\*\*\*از سطح بام تا به ثریا از آن تو

این گربه معو معو کن بابا از آن تو\*\*\*وین قاطر چموش لگد زن از آن من

و خدا رحمت کند وحشی بافقی یزدی را که شرعا عرفا مجاز بوده تا ادبیات مذکور را که هنوز دنباله دارد بسراید و امروز ما مسلمانها نیز گربه ناز بابا را در آغوش فشرده ایم و قاطر چموش را با توجیه و تأویل مستحق خدمتگزاری اربابان دو دستی تقدیم مینمائیم و هیچکدام به این هم راضی و قانع نبوده بر نعش کلیسا و جسد مجسد هم شلاق میزنیم تا افسار قاطر چموش بدست پدر روحانی برسد.

مردها درزی حضرت مسیح، زنها درزی مریم مقدس همه چیز رهبانیت و تارک دنیا شدن به همین نحو حل و فصل میشد

حضرت مسیح، فرستاده خدا، همه پاکی و روحانیت و قداست که از همه لذتهای مادی چشم پوشیده و یکپارچه روحانیت است و مهمتر که داماد نشد و بر بزرگترین نیروی غریزی که قدرت کشش فوق العاه ای دارد غالب و فائق آمد و مادرش نیز مقدس و عذر او باکره و دختران تارک دنیا بهر قیمتی شده هر چه به حضرتش نزدیکتر بهتر و محبوب تر، که مرد از داماد نشدن مسیح نمیشود و دختر از عروس نگردیدن مریم نمیگردد و مسیح و مریم شدن خدا لازم دارد نه تسبیح و صومعه و پدر روحانی.

قرآن کریم میفرماید: در دلهای پیروان راستین انجیل و مسیح رافت و رحمت قرار دادیم و جهت بدست آوردن رضایت پروردگار رهبانیتی را که ما مقرر نداشتیم پیشه خود قرار دادند ولی حدود و شرائط و ضوابطش را مراعات نکردند (آیه ۷۲ سوره الحديد و جعلنا فی قلوب الذین اتبعوه رأفه و رحمظ و رهبانیه ابتدعوها ما کتبناها علیهم الا بتغاء رضوان الله فمارعوها حق رعایتها).

از نبی گرامی نقل شده است (۱) اندکی پس از حضرت مسیح زمامداران ستمگر بر مردم مسلط شدند (چون مؤمنین مزاحم ستمگری زمامداران بودند) میان زمامداران و مؤمنان کشمکش و جنگ روی داد و بسیاری از مسیحیان به قتل رسیدند. بازماندگان مصلحت اندیشی کرده گفتند مقاومتشان سبب انقراض مسیحیت خواهد شد از اینرو به جانب غارها و کوه ها در انتظار پیامبر نجات دهنده ای که مسیح وعده داده بود رهسپار شدند و تا اینجا «الا بتغاء رضوان الله» آنچه موجب رضای خدا بود بعمل آمد و سپس

آنچنان «فمارعوها حق رعایتها» آغاز گردید که نه پناهندگی به کوه ها در انتظار بود و نه با آمدن نبی گرامی برحق انتظارشان به پایان رسید و ایمان آوردند و نه به آنچه خد بدعت گذاشتند به آن عمل کردند زیرا بتدریج دعای عبادت و ترک لذت آنچنان کردند که جوانی در دیری در صخره دیواری برکاه میخوابید و همه روزها روزه میداشت و مدت ۳۸ سال آنقدر از لذات دوری میجست که از سوراخ دیر هرگاه نگاهش به دریاچه سویس می افتاد دستها را برای درک نکردن لذت بصر بر چشمها مینهاد(۱).

تاریخ نام ستمگری را که مؤمنان را بسیار کشت و در نتیجه به کوه ها و صومعه و دیرها پناه بردند دیسیوس گفته است(۲).

ویل دورانت در جلد یازدهمش (۳) و دائره المعارف وجدی جلد های ۳ و ۴ نقل از لاروس (۴) شرحی درباره آلودگیها و فسادهایی که در دیرها و صومعه ها مسلط بر جسم و جان تارکان دنیا بوده داده و از اسقف ها و معتقدانی با ایمان مطالبی نقی مینمایند که آوردنش شرم آور بوده و طالبان میتوانند خود مراجعه نمایند و توجه فرمائید هک با داماد نشدن و عروس نگردیدن چگونه استدعای مسیح و مریم شدن داشتند.

۱- جلد ۱۱ ویل دورانت ۴۱۱.

۲- جلد ۳ دائره المعارف فرید وجدی ۲۹۷.

۳- صفحه ۴۲۳ و ...

۴- جلد ۳ صفحه ۸۹۷ و ...

«لیگی» در کتاب «تاریخ اخلاق در اروپا» وضعی را که رهبانیت پدی آورده بود بدینگونه توصیف کرد:

«تعداد راهبان فزونی گرفته، موقعیت آنان حساس شده و کارشان بالا گرفته بود، انظار را به سوی خد جلب کرده و همه را سرگرم خویش ساخته بودند... امروزه نمیتوان شماره دقیق راهبان آن روز را معین کرد ولی برای اینکه به اجمال از تعداد بیشمار آنان اطلاع یافته و رواج فوق العاده رهبانیت را بدست آوریم، این گفته مورخان کافیت که گفته اند در روزهای فصیح (۱) پنجاه هزار راهب در اجتماعات شرکت می جستند... در قرن چهارم میلادی، یکی از راهبان، سرپرست پنج هزار راهب بود... و راهب «سرایین» برده هزار راهب ریاست داشت... و در آخر قرن چهارم میلادی، شماره راهبان به اندازه تمامی نفوس مصر بود».

استاد ابوالحسن ندوی در کتاب «ماذا خسر العالم بانحطاط المسلمین» (۲) مینویسد:

«شکنجه دادن جسم تا دو قرن تمام نمونه کامل دین و اخلاق شمرده میشد و مورخان از این دوران عجائبی نقل کرده اند از جمله گفته اند که راهب ماکاریوس شش ماه در باطلاق خوابید تا پیکر برهنه اش آماج حمله پشه های خونخوار قرار گیرد. گذشته از آن، وی همیشه باندازه یک فنطار (۴۸۰۰۰ درم)

۱- از اعیاد مذهبی مسیحیان و یاد بود روزی که مسیح زنده شد.

۲- به فارسی ترجمه شده است.

آهن با خود حمل میکرد. دوستش راهب یوسی بیس نیز همیشه دو قنطار آهن با خود حمل میکرد و سه سال نیز در چاه بدون آب بسر برد. راهب دیگری به نام یوحنا سه سال بر روی یک پا ایستاد و در تمام این مدت لحظه ای نشست و نخواهید فقط گاه که خستگی بر او چیره میشد به صخره ای تکیه میکرد، بعضی از راهبان هرگز لباس نمیپوشیدند و با موی بلند عورت خود را میپوشانیدند و چون چهار پایان با دست و پا راه میرفتند. بیشتر راهبان در غارها و چاههای خشک و گورها بسر میردند و بسیاری از آنان علف و گیاه میخوردند، به عقیده آنان پاکیزگی جسم، منافی با طهارت روح بود و انسان تمیز، گناهکار شمرده میشد. زاهدترین و پرهیزکارترین افراد کسی بود که از پاکیزگی دورتر و به کثافت و نجاست نزدیکتر باشد... راهب اتهینس گوید: راهب انتونی در سرتاسر زندگی خویش هرگز گناه شستن پارا مرتکب نگشت. راهب دیگری به نام ابراهام پنجاه سال دست و روی خود را با آب آشنا ساخت. سالها بعد از این اوضاع راهبی از مردم اسکندریه با تأسف میگفت: ما روزگاری را دیدیم که شستشوی صورت را حرام میدانستند و اکنون کار به جایی رسیده که خود ما با وجود مقام روحانی به حمام میرویم. راهبان در شهرها گردش میکردند و کودکان را میربودند و به صحراها و دیرها میگریختند و اطفال خردسال را از آغوش مادران جدا کرده و به آئین رهبانیت تربیت میکردند.... بسیاری از راهبان بزرگ و مشاهیر تاریخ مسیحیت به زبردستی در بودن اطفال شناخته شده بودند کار بجائی رسید که وقتی مادرها،

راهب امروز را میدیدند اطفال خود را در خانه پنهان میکردند و ... که همه را میتوان در دو کتاب نامبرده ملاحظه نمود(۱).

ساختمان دیرهایی که مسکن و معبد راهبان و تارکان بوده بسیار ساده و محقر و اسکلتی بشحر زیر داشته است:

نمازخانه و جای غذا در زیر سقف واحدی - بر سقف محل خواب بوده که بوسیله نردبانی به قسمت پائین متصل میشده است. جای خواب هر نفر یک جعبه چوبی بود که کفش را بر گ درختان مفروش میساخت.

کف دیر خاکی بود، پنجره هائی داشت که بزرگی آنها بیش از سر آدمی نمیبود.

زندگی دسته جمعی راهبان و تارکان با غذاهائی که گندم و ادویه و گوشت در آنها نبود میگذشت و خوراکشان را گیاهان و میوه جات و گاهی نیز گوشت ماهی تشکیل میداد.(۲)

البته به موازات اصلاح کلیساها دیرها نیز در صدد بر آمدند خدمات اجتماعی انجام دهند اما ممنوعیت از ازدواج و ترک لذات بهمان قوت سابق اگر بظاهر هم بود عنوان رهبانان و تارکان بشمار میرفته و میرود و چرا کلمه میرود را بکار میبرند؟ زیرا هنوز میخوانیم دسته ای از تارکان هستند بنام «ژزویت» که نمیدانند جنگ بین المللی دوم روی داده یا بشر قدم به کره ماه گذاشته یا بر هیروشما یک آلت قتاله انداخته اند که قریب یک

۱- قسمت اخیر از کتاب ادعا نامه ای علیه غرب تألیف سید قطب ترجمه آقایان سید علی خامنه ای و سید هادی خامنه ای بود.

۲- ۱۱ ویل دورانت ۲۰۹.



میلیون نفر را قتل و جرح کرد. زیرا نامبردگان از شنیدن رادیو و خواندن روزنامه ممنوع و محرومند و چرا باید آنقدر مسئله را شور کنند که چون به زن تحصیل کرده ای پیشنهاد تارک دنیا شدن میکنند جرئت کنند بگویند من در این دنیا بیشتر از مردان احتیاج دارم تا به آن دنیا از حضرت مسیح.

بعزت رساننده آلتها فروید آدمی را ناچار به داشتن سه نوع متمسک و متوسل و چاره جوئی میداند: (۱) مشغولیت های جالب که فکر به بیچارگیها کردن را فرصت ندهد. (۲) حفظ نفسها و خوشیهای واقعی غریزی که مجرای زندگی را دور از بیچارگیها بدارد. (۳) مواد مخدر و مسکر که فکر را بگیرد و هر سه اجتناب ناپذیرند. و اینک سؤال: رهبانیت در کدام دسته واقع است؟

در حظ نفسها و خوشیهاست، در قلمرو مخدر و مکسر محسوب میشود؟ لابد خواهید گفت از مشغولیت های جالب است و از اینقرار مشغولیت های جالب یعنی سرکوفتن حظ نفس بلکه این معنارا دارد که انسان ناچار به داشتن سه راه چاره جوئی است: (۱) منکوب ساختن حظ نفس. (۲) عزیز داشتن حظ نفس. (۳) هروئین و الکی. و لذا نه رهبانیت درست است و خود را در ترس آلت داشتن و نه فرویدیسیم سکسی صحیح است و ترس از بی آلتی بلکه ادیان واقعی الهی (نوح، ابراهیم، موسی، عسی، محمد) همه درست است و دست نخورده مانده اش اسلام محمد که آلت به اعتدال داشتن (گاهی عزیز داشتن و گاه لزوم ترس داشتن).

نبی گرامی اسلام لا رهبانیه فی الاسلام که جائی در اسلام برای رهبانیت وجود ندارد فرمودند.

چقدر اصرار در اشتغال بکار و مذمت از بیکاری در اسلام وجود دارد که در جلد‌های ۲ و ... اولین دانشگاه ملاحظه فرمودید در جلد‌های ۱۷ و .. دیدید چگونه با فطرت دمسازی داشت.

بهترین و پاکیزه ترین مواهب و الاء آفریده شده را در جلد‌های ۳ و ۴ و ... خواندید که خدای متعال برای بهترین و پاکیزه ترین بندگان خواسته است و هرچه بیشتر بجوئید بیشتر به دمسازی و همسازی و سازگاری اسلام با برآوردهای حقانه غریزه ای واقف میشوید.

بعلاوه لو تر مصلح و پیشوای پروتستانت ها آمد و اساس رهبانیت و تجرد را تحریم کرد و کشیشان و پدران روحانی را برای اینکه نسل مؤمنان و معتقدان قطع نشود ترغیب به ازدواج نمود.

ناسازگاری رهبانیت با فطرت و عقل امروز مسئله حل شده ای بوده خدمات اجتماعی انجام شده بوسیله دیرها را نیز به حساب رهبانیت نمیتوان گذارد زیرا غیر رهبان نیز حاضر به انجام خدمات اجتماعی میباشد.

بقدر کافی درباره سرگذشت دیرها و تارک دنیاها قلم چرخشها شده و میشود که اگر در اینجا بیاورم نامتجانس تلقی میشود ولی قبول این معنی نیز لازم است که مبارزه مخصوصا دختران با غرائز جنسی خود سخت جانی عشقشان در برابر هرچه نیتشان بوده و شکیبائییشان در مقابل زور آزمائی با یک خواسته بسیار نیرومند میباشد یعنی در مقام معنوی خود تصور میکردند اصول را بر احساسات

ترجیح داده اند.

ویرو تارک دنیای دیروز که قدیسه اعلاى کلیسا و از جمله شاخ و برگهای افتخار بخش مسیحیت بود با حذف سرمایه های معنوی قدیمی با دستی پر از اتکاء به پیامبری فروید در برابر نبوت حضرت مسیح هنوز تظاهر به ترک لذات میکند و اگر از آنها پرسیده شود عبادات و انحرافات مربوط به مسیح و فروید کدام مجاز است مدل یک دختر تارک دنیا بوده باشد پاسخ میدهد مسیحیت در یک مجموعه مطلق فریاد مزند: انجیل پسر انسان بما دستور میدهد اگر به گونه ات نواختند طرف دیگر پیش آور و اگر پیراهنت بردند روپوش را نیز رها کن و امروز حتی پدران روحانی که قائم مقام و متولیان امور مسیحیت اند مقبوض ایدئولوژی سیاسی اداره متبوع دولتی خویشند و این که در دیر کسی را در کنار حضرت مسیح می بینید نفی کلی اخلاق مسیحیت نیست اما پدر روحانی در نقش جاسوس چه؟

این دختر، گل لطیف و لعبت پر ناز که سرمایه زیبائی را باید با خود آرائی چندان برابر کند آنقدر جذاب و دلربا میشد و میشد که در مصر باستان در پای خدایان قربانی میگرددید و در عصر جاهلیت اسلام به سیاه دهن خاک فرو میرفت و در مسیحیت نیز آن چنانکه میتوانم بگویم مجموع اشک دختران تارک دنیا که شبانه بزیر بالششان نفوذ کرده آنقدر بر جمله اشکهای به صلیب ریخته اشان فزونی داشته و دارد که اختلافش را امروز برهنگی ها و بی بند و باریها پر میکند و باز هم ملاک قضاوت ما چیز دیگری است که باید از بس مینویسند حداقل ما نویسم و شما هم مقداری را

بدانید اما تنها اسلام بود که نبی گرامیش فرمود لا رهبانیه فی السلام و رهبان شدن و تارک دنیا گردیدن را بدون قید و شرط رد و حرام کرد و چرا از این عدم تجانس جلوگیری ننماید که پرستش بر فطرت است و امیال آمیزشی و جنسی بر غرائز و این دو نوعی تار و پود لازم برای زندگی میباشد که خلاق آفرینش بودیعت در همه چیز نهاده است و زندگی بدون هر کدام از غرائز آنچه آدمی را لازم است گوارا و شهد نیست.

سیمون دوبوار دانشمند فرانسوی میگوید: مادری ازدواج نکرده اهانتی به افکار عمومی است و فرزندش مانعی دشوار در راه زندگی او و مادری، تنها در زن شوهر دار احترام انگیز است..... یک زن مجرد در آمریکا حتی بیش از فرانسه موجودی است از حیث اجتماعی ناکامل ولو آنکه خود معاش خود را تأمین کند.

اینکه روانشناسان ثابت کرده اند زن در شوهر خویش نقش پدر را جستجو میکند، یعنی اگر ازدواج نکرد به نوعی یتیمی دچار شده است و رنج بیش شوهری بدتر است که اینجا قطع ابدی است.

اینکه برای زن رنج آور است مسئولیت اداره یک زندگی، یک خانواده، و ضرورت‌های خشن زنده ماندن را بپذیرد این معنی را میدهد که اگر ازدواج نکرده گم شده خود را که در پذیرش مسئولیت خلاصه میشود پیدا نکرده است و مرد برای پاسبانی زنی خلق شده که نسل آفرین است.

اینکه زن را جوهره خود آرائی و پیرایش است و آرزوی محبوب شدن مرد از قدیسه ترین صفات عشق‌هایش آیا اثبات ارزش عشق و زیبائیش جز بوسیله ازدواج است؟

دختری از پیش رفته ترین ممالک یا عقب افتاده ترین کشورها از هر جا همه نقشه اشان اینست که ازدواج خواهند کرد و این اساس زندگی‌شان است و لذا ازدواج احترام به زن است و برای زن دست یابی به لذات جنسی، موفقیت های اقتصادی و جسمی، شرایط زندگی نو، رهائی از تنهایی با داشتن همسر و فرزند، ایمنی در خانه و مکان مستقری داشتن.

ازدواج انسان را ابدی میسازد و وسیله ادغام شدن زن در اجتماع است که با جستجوی نقش پدر در یک مرد ثابت کند نصف اجتماع است و احساس تنهایی نیز ننماید.

اینکه در رؤیاهای عرفانی و شیرین مردان موفقیت های زندگی عرضه میشود اما برای زنان گوارا ترین آنها طبق اخلاصی است که شوهری را بر آن نشانده پیشکش مینمایند اثبات خواسته های درونی و امیال و آرزوهای فنا ناپذیر مرد را برای زندگی و زن را جهت ازدواج نمیرساند.

این حرف فرانسوا سازگان است:

«یک مرد و یک زن باید همیشه کسی را داشته باشند که دوستش بدارند و دوستشان بدارد» از اینرو ازدواج را مانع شدن جلوگیری از گرفتن دوستی است که هیچگونه جبرانی در نیافتن یا نداشتنش موجودیت نخواهد یافت.

اینکه حتی در باریکی های تاریک تاریخ نمیتوان جنگی را یافت که نشانی از لشکر کشی بین مرد و همسرش باشند این معنی را رساست که دیرینه ترین استحکامات دوستانه را که خلل ناپذیر بود در آنهمه دوستی خلاصه شده در ازدواج میتوان یافت زیرا

نسل باید بیاید جنگ کند و منع ازدواج قطع نسل است بمعنای تعطیل جنگ که محال است.

مرد با تعقل و امید، و زن با عاطفه و امید زندگی میکند و نیز مرد با روش قهرمانی، و زن مهربانی و عقل بدون عاطفه همان باشد که قهرمان نامهربان و راه توسل و چاره اندیشی تلخیص شده در ازدواج.

آیا با آنهمه تلاش در تساوی زن و مرد هنوز توانسته اند مطلق خانه داری را به مرد نسبت دهند؟ اگر جواب منفی است این معنی حتمی است که خانه داری و خانواده لازم و وجود زن و مرد که در کلمه ازدواج خلاصه میشود علت ایجاد خانه و خانواده میباشد.

پسر همینکه به سن تشخیص و تمیز رسید به رؤیاهای شیرین زنی دل آرام داشتن مینگرد و ذهن دختر در سن قلمداد شده پسری را دنبال میکند که در آینده کنار وی خانواده ای را تشکیل داده است، یعنی بنابر غریزه آفریده شده در آنها به نیاز مبرم یکدیگر حتی سالها قبل از ازدواج اندیشه مینمایند.

اینکه پسر و دختر به سن تمیز رسیده دوست ندارند در دامان والدین فشرده شوند گریزشان بجائی است که غریزه برایشان منظور داشته و امیدوارشان به آغوشی دیگر آرامیش دهنده میسازد که فقط در سایه ازدواج امکان وجودش است نه طریق دیگر که آغوش زنا آرامشی ایجاد نمیکند و همه آن است که حضرت علی فرمود العیش اولها طرب و آخرها عتب و اگر زنا را عیشی فرض نمائیم تازه پایانش به خود سرزنش کردن می انجامد.

مسمومیت ناشی از تارک دنیا همین بس که اگر همه و همه ترک لذت جنسی کنند قطع بشریت حتمی است و اگر بیشتر پافشاری نمایند نوعی تهاجم مذهبی به شمار میرود همان مذهبی را که حضرت مسیح علیه السلام حاشا و کلا به آن رغبت نماید بلکه مذهبی بر پایه آنچه قرآن کریم فرماید که رهبانیتش بر پایه بدعت و خود بوجود آوری است و رهبانیه ابتدعوها (۲۷ سوره الحدید)

در جلد قبل ملاحظه نمودید زن را گفتم عاجز نیست اما نیازمند است و مرد که عاجز میباشد ولی بی نیاز همه در برابر ازدواج این قدرت ترشحات غددی است که هر کدام کاری انجام میدهند یکی رشد میدهد در طول و عرض که چون قد و قامت زیاده بر اندازه شد اکرو مگالی و غولسازگی را میبینیم اما این مرحله فیزیولوژی است نه امر غریزی با آنکه غریزه رشید شدن وجود دارد و فیزیولوژی غیر از غریزه است و غریزه چیزی است که کمتر محمل فیزیولوژی داشته باشد بلکه مسئله روانی است، بلکه تجلی اعمال فیزیولوژی در مرحله روانی به شکل غریزه است و توانائی بر کاری بنحو مخصوص بدون اینکه قبلا برای انجام آن تعلیمی داده شده باشد بلکه غریزه همان نیازمندی است و غریزه هر چه عمل فیزیولوژی تندتری داشته باشد ناشناخته تر است بلکه دسترسی به شناخت وسیعی که دارد طول زمان بیشتری را ضروری میسازد همانگونه که فطرت پرستش در آدمی هست اما در مرحله فیزیولوژیکی چه؟ و فیزیولوژی رشد در اختیار ترشحاتی از سلطان غده ها هیپوفیز است اما غریزه رشد که حد اعتدالی دارد چیست؟ و در عمل میبینیم انسانها همه قدشان با اختلاف جزئی به رشد

میرسد و بالغ یک چهارم متری و چهار متری کجاست و چرا؟ و به زودی خواهید دید انسانهای متوسط، حیوانهای متوسط، گل‌های متوسط، دانه‌های متوسط همه در حد اعتدال فراوانند و بزرگ و کوچک در رقم کمتر. برتراند رسال که پستان مکیدن نوزاد را طبیعی‌ترین و جوه‌غریزه میدانند و امر ازدواج را بدست‌خوردگیها متهم میسازد تنها باید گفت مکیدن غریزی است زیرا پستانک و انگشت و هرشیء همان‌وقعی در مکیدن نوزاد دارد که پستان مادر و عمل مکیدن غریزه است و ازدواج را که اسلام عزیز، اسلام عالم، اسلام مقتدر، اسلام برای ابد در شکل فیزیولوژی نام نکاح داده بر غریزه است نه نکاح و مرحله آمیزشی آن همانند پستان مکیدن و پستانک که ضیائشی چند نیز مرحله فیزیولوژی را با جسد انسان و حتی حیوان و حتی ثقبه ای از دیوار به انجام رسانند پس لیبدو و موجود در دهان نوزاد که ارضا و اقناع جنسی و گوارشی است (بر فرض صحت مراتب فرویدیسم) در مراحل بالا-تر که بکلی زائل نمیشود یعنی امر تمایل به جنس مخالف و اقناع جنسی که از رحم آورده میشود روز بروز قوت میگیرد نه آنکه تمام شود و اگر تمام نمیشود با رهبانیت و تارک دنیا شدن سازگار نیست و غریزه لیبدوهانی نوزاد به شکل جفت‌خواهی متظاهر میگردد و ظهورش در تارک دنیا اگر به عبادت اقناع و ارضا میگردد همانند اینست که مادر پدر را که در محبت یگانه فرزندشان بر غرائز یک شعله آتشند مجبور سازند از راه عبادت خاموش سازند و میتوان کرد اما مگر وجود محبت پدر فرزندی از غرائز حتی در بین حیوانات نیست؟ و فشار ترشحات گنادی خود



مسئله ای به حساب در آمده است که نیروی خارق العاده کشش و جاذبه به جنس مخالف را به همراه داشته و اعمال مینماید.

آیا برتراند راسل فراموش کرده که آمیزش در انسانهای اولیه هم انجام میگرفته و فهم و شعور نوزادی آنها مسئله کشش بلکه آمیزش آن آدمیان را در چهارچوب غریزی مشابه با مکیدن به ما عرضه میدارد یا آنکه همانند بسیاری مسائل دیگر اطلاعات علمی اندک نویسنده فراموشی را به ایشان نسبت میدهد؟

از اینقرار همانند آموزش غریزی مکیدن که خلاق متعال نوزاد را آموخت انسانهای بی مهره از علم و دور از دستی که بتواند دخالت انحرافی یا سوق به غرائز دادن داشته باشند کشش و جذب و ازدواج و نکاح آموخت.

قلم را رها کنم تمایل زیاد چرخیدنش را احساس مینمایم و بیشتر گفتن بازماندن از اصالت هاست که آفرینش ظاهر دستگاه تناسلی زن و مرد و ترشحات آنها و تخمک از زن و کرمک از مرد که چون بیکدیگر رسند فقط قدرت خلاقه دارند و کار دگری را ساخته و پرداخته نبوده و مگر یک سلول عاطل و باطل در سراسر تن وجود دارد که سند و دلیل تارک دنیا شود و از رسیدن تخمک و کرمک بیکدیگر ابراز انزجار نماید و وجود زهدان بشکلی که فقط جای نشست جنین و خانه همه چیز سازگار نوزاد است و خودش رد ترک دنیا و برای اید خالی گذاشتن این عضو مجوف مستعد به امتلاست و ندای زعیم بزرگ اسلام در اقطار غرائز جنسی در چرخش که لارهبانیه فی الاسلام و اسلام با کشن کشش

و جاذبه ای که بموازات خلقت در حیوانات نیز تظاهرات جنسی دارد مخالف بوده و مگر نیست که هر چه حیوان کاملتر شود پرده بکارش بیشتر و در اسب و گاو هلال و گوشه و در میمون نیمدایره و در انسان همه جا گرد است و این مگر راه برداشت نکاح از ازدواج نیست! (با توجه به اینکه نکاح مرحله فیزیولوژی ازدواج است) (۱).

شعله های آتش جنسی مرد همینکه به قرارگاه تفتیده و تابناک زن افتاد و نکاح صورت گرفت تا در نتیجه نسل بوجود آید، نسل محفوظ بماند، نسل پایداری کند غرائز خاندانی و محبت خانوادگی کم و بیش بتدریج رو به کسر و کاهش گذاشته و نگذاشته که اولین فرزند بوجود بیاید و اینجاست که همه بیگانگی های فامیل عروس و داماد فرو میریزد و خویشاوندی دیگری آغاز میشود و خاندانی و خانوادگی کاهش یافته خدشه دار یا سرد شده جنسی، بوسیله محبت به فرزند جبران و تا پایان، مستحکم برقرار میماند و اگر این دو نیروی خارق العاده (کشش جنسی، فرزند دوستی) از عهده نگهداری زن و شوهر عاجز ماند سیمان دیگری که این دو پایه را بهم پیوند دهد وجود نداشته و نقطه ابهام دیگری زندگی بنام سر آغاز فصل جدائی و طلاق آغاز میگردد که عنوان آنرا افتتاح و شرح خواهم داد.

---

۱- دسته ای معنای نکاح را همان عقد گرفته اند اما عقده ای که به نکاح (آمیزش) انجامد همانگونه که شراب اسم دیگری گناه (اثم) است و اگر به خوردن نینجامد اثم نیست و بسیاری نیز ازدواج و نکاح را یکی دانسته اند

پسر که آن همه دعوای زنانگی و مشقت های بسر برد خانوادگی و به انجام رساندن فرزندان را دیده و شنیده و دختر که به مرگ دوم زنان، زائیدن واقف است همیشه در انتظار یکدیگر بلکه چشم براه پذیرش مشقت و دردند و همه غرور و گردنکشیهای پسر و قهر و آشتی های دختر را می بینم در برابر غریزه جنسی فروشکسته و تسلیم شده و در عین حال خود را غالب و فاتح میدانند و هیچ لحظه ای را همانند هنگام عقد پرواز روحانیت زندگی و هیچ زمانی آهنگی را خوشتر از خطبه ازدواج نشنیده و تصور نکرده و هرگز از یاد نبرده و نخواهد بر داماناله فرزند زدائی همسر را چه میشوند آهنگ آرزو، نوای بقال نسل، آوای درست پاسخگوئی به یک سیستم حاکم بر مبنای فطرت و غرائز.

فاصله ازدواج و نکاح را هرکس سپری ساخته میدانند از لحاظ مکان مساحتش صفر و بزعم گذشتم زمان بینهایت به ذهن قداست، زمان تفاهم، زمان یگانگی گرچه بعدها سرنوشت زدگان طلاق همین زمان را می فهمند دوره کمون (۱) ازدواج بوده است ولی این همه حرف، این همه کشش، این همه غرائز برای حفظ نسل و تازه نسلی که باز همه امید و آرزوست و برخی ناکام میمانند و اسلام برای جلوگیری از این پیش آمد ناهنجار آنقدر سفارش پدر و مادر را به فرزندان نموده که در بسیاری از آیات آنرا بلافاصله پس از خالق حقیقی به امور خالق اعتباری (پدر و مادر)

---

۱- کمون فاصله زمانی است که موجود متجاسر به بدن وارد میشود تا روز ظاهر شدن علائم ابتلا.

عنایت فرموده و به فرزندان توصیه کرده است که شرح خواهم داد. (... الا تعبدوا الا اياه و بالوالدين احسانا....).

این برنامه ریزی که تدوین شده الهی است از آن مشکلات مرگباری میباشد که در قوم عاد و ثمود هر زمان، میبارد و بگذارد که دل ناآگاهان و چشم نابینایان به غصه و رنج و نظم تکوین و اعجاز تشریح بمیرد که در برابر این مسئله با آنکه عاجز به جواب مانده اند حاضر به انتقال فکری نیستند زیرا گردشان را انواع بسیار زیادی حشره و حیوان و انسان فرا گرفته و در شمارش هر نوع می بینند جنس ها تقریباً مساویند پشه نر و ماده - خر نر و ماده - انسان نر و ماده پس کیست کنترل کننده و برنامه ریز که تنظیم نماید؟ آدمیان را مطالعه کردند زاد و رود ماده به نر نسبت ۱۰۴ به ۱۰۰ داشت یا اندکی بیشتر کمتر. جنگ بین الملل اول آمد میلیونها جنس نر تلف شد اما آنقدر نسبت تولد پسر به دختر افزایش یافت که تعجب مهلتشان نمیداد از این مسئله عدول کننده آمدند لاف بیشعوری طبیعت را بر مبنای شکمهای گرسنه قحطی زده پس از جنگ عنوانی دادند که علت همین است و هر کس گوشت کمتر بخورد اولادش محدودتر است و علت ازدیاد اولاد در فقر را همین که مواد پروتئینی مانند بسم الله است و فقر را غول اما نتوانتند توجیه کنند چرا جنس نر در جنگ زدگان بیشتر محصور ازدواجهاست آن هم در کشوری که کشتگان نر بوده اند.

جنگ دوم پیش آمد، ۱۹۴۵ پایانش، بشر به کیفیت عالیتری متوجه شد، چیست؟ مردان بیشتری کشته یا مفقود الاثرند

جهان از زیادتی زن رنج میبرد چه باید کرد. آمار متولدین پسر بهمان نسبت که کشتار جنگ دوم بر جنگ اول فزونی داشت رقم افزایشی نشان داد. نکند عامل تنظیم کننده ای که عاقل و حکیم است دخالت میکنند؟ کوبی ها، موش ها، حیواناتی را آزمایش باید کرد، هرچه نر دارند نابود شوند اگر شدند و باز جنس نر پی در پی آمد تا تعادل برقرار و مسئله بسیار شگفت و خارق العاده گردید اینک در مقابل برابری جنس نر و ماده چه باید اندیشید که میلیاردها کلاله و پرچم به نسبتی که آن متعلق به این باشد و این در خور باروری آن، میلیونها حشرات، حیوانات، انسانهای نر در برابر جنس مخالفش آفریده شده، برای چیست؟ آیا برای ترک یکدیگر و تارک دنیا شدن؟ بلکه جهت ازدواج، حتی برای نکاح.

آیا ترک دنیای چندین قرنی اروپا عکس العمل بی بند و باریهای کشورهای چینی و یونان و .. است و آیا بد مستی های سکسی و عربده های جنسی امروز نتیجه در چاله های دیر و قبرهای صومعه زندانی ساختن دختران نیست؟ اگر هست که نه آن درست و نه این صحیح حد اعتدالش را بیابید و مردم را دعوت به روش انتخاب شده مذکور نمائید و این اعتدال جوئی نزد دین اعتدال و امت وسط (اشاره به آیه شریفه و كذلك جعلناکم امه وسطا - ۱۴۳ البقره) یعنی اسلام است که ازدواج را سنت و در مواردی واجب دانسته و راه زنا را مسدود و حرام و طریق متعه و وسیله یا بی قانونی را تجویز فرموده است و ازدواج واجب مشابه مسائل دیگر اسلامی است (مثلا آموختن شکایات نماز بر دانائی افزایش دادن است و برای کسانی که هرگز شک نمیکنند واجب نیست

اما کسیکه شک میکند واجب است آنرا بداند؛ ازدواج نیز بر کسیکه در میدان نیروی کشش و جذب جنسی مغلوب گردیده و هر لحظه امکان انجام فسق و فجور برایش پیش بینی میشود واجب میباشد). پس ملاحظه میفرمائید که هدف اسلام پایه گزاری جهت بوجود آمدن نسل بهتر و سالمتر با رعایت مقررات تکوین و طبیعت است.

غریزه شهوت که نیروی بسیاری قوی آفریده شده در بسیاری از موجودات است تا آنجا که نسل را بوجود آورد شعله ور میباشد و بمحض آنکه کشش و کوشش و جذب و دلربائی های دو جنس به وصال رسید و نسل پایه گزاری گردید اگر حیوان است آنچنانکه غذایش را خورده و سیر شده و رفع احتیاجش گردیده و دیگر بیاد غذا تا وعده دیگر نمی افتد پس از آمیزش نیز نیازش بر آورده شده و تا احتیاج دیگر فراموشی دارد؛ همانگونه که فرستادن غذا به طرف دستگاه هاضمه با حیوان است و چون رسید بدون دخالت حیوان هضم و متابولیسم شروع میشود فرستادن نطفه نیز به دستگاه تناسلی ساده با جنس نر میباشد و چون رسید بدون دخل و تصرف حیوان رشد و دگرذیسی جنین آغاز میگردد آنجا غذا میرسد مواد اولیه تهیه شده از زمین که مستقیم بصورت گیاه وارد میشود یا غیر مستقیم وارد بدن حیوان دیگر شده بصورت گوشت یا شیر به بدن میرسد و در آنجا با دیاستازهای و ترشحات مکمل موجود عمل را شروع مینمایند، نطفه جنس نر نیز همینکه وارد دستگاه تناسلی زن شد همه تشریفات و آداب پذیرائی موجود است تا اینکه به نطفه جنس ماده ملحق گردد و بهمان نشانی که اصالت متابولیسم با غذای وارد شده است و ترشحات و دیاستازها همیشه یکسان، تعیین جنس و اصالت نطفه با مرد است و نطفه زن همیشه دارنده کرموزمهای تعیین

کننده جنس ماده می باشد.

در انسان هر آمیزشی اقناع کننده است نه اشباع کننده و زن و مرد همیشه چشم دل بعد از هر آمیزشی که حتی به ارگاسم و اوج لذت رسیده باشد به آمیزش های بعدی دارند و بهمین جهت که سیر شدن سکس نزد انسان معنی ندارد چنانچه به قیود و آداب نظم و ترتیب و مهار نگیرد به بی بند و باری انجامیده و در حقیقت به شهوترانی و فحشاء کمک شده است از اینرو انتخاب راه صحیح که نزد شرع است میتواند به عواقب وخیم هوی و هوسهای سکسی و سیاه روزیهای بیماریهای آمیزشی و نجات انسان از آنها کمک نماید تنها ازدواج است.

## ازدواج

از جمله نخستین مظاهر مدنی بشر ازدواج است و از روزی که خواست بگوید انسان از این به بعد انسانیت دارد تشکیل خانواده را هم به قیود و قوانینی پیراستگی و ترتیبی داد.

همه جانداران در قالبی طبیعی ازدواج داشته و دارند تا مثلشان و نسلشان بماند و انسان نیز بدنبال همین رویه گام بر میداشت تا گسترش مغزی و عقلی وی ظرف پذیرشهای ترتیبی ملکوتی از جانب پیامبران گردید که دیگر فبدهت لها سو آتھما و طفقا یخصفان علھما من ورق الجنه (۱) از برگ بهشتی عورتش را پوشاند و شاید کنایه از اینکه آدمها همانند سایر آلت داران بودند اما بدون سرپوشی از توجه و اندیشه که از مغزشان تراوش نماید و

دیگر نبی الهی آمد و خود و همسر و اعقابش به استعدادی که در پنهان و آشکار داشتن عورت دارند مطلع گردید و اینک دارائی سودمند انسانیت به انسانها آگاهی و اعلام گردید: نسل با آنهمه اهمیت نهفته در مسئله ای است بنام ازدواج، و ازدواج که مقام والائی دارد در نظم عورت ثمربخش و نسل صالح آفرین است.

نر و ماده، فحل میشوند، برخی در ایام مشخص، چنان که درندگان حوالی اسفند، گوسفندان آبان و اسفند و بسیاری مرغ و خروس و میمونها که نه زمان معین دارند نه مکان مشخص و آلت و ثقبه با فحل شدن مقابل قرار گرفتن است و کشش جنسی بمنظور ایجاد نسل فاصله قصد و اجرا را برداشته و به صفر رسانده است. انسان نیز زمان و مکان نمیشناسد اما زیبایی میشناسد و اراده دارد و تحول و انعطاف پذیر است و همه نشانی از اینکه مغز دارد و باید خود را آنچنان نسان دهد که میمون وار اسیر آلت و ثقبه نیست بلکه همه اعضایش در فرمان اراده مغز و عقل و ذهن اویند و همین اراده و مغز حتی در خواستن ها و رضایت طرفیت در بسیاری از زمانها و مکانها خلاصی می جست اما در بند حکم دلخواهی رؤسای قبائل و هوا و هوس کلانتر و ریش سفید اسیر بود و نه دختر میتوانست بدون اجازه سرپرست خانواده، پسری را بخواهد و نه پسر اجازه داشت بدون دستور بزرگ فامیل، اظهار علاقه به دختری نماید و این روش بلکه این قالب اسیری، زمانهای دراز جوانان را در بسیاری از سرزمین ها در خود به اسیری بند میگذاشت و چه سرزمین یخ زده غریزه کشی.



جوانها مقید در عزم و اراده بزرگتران مجبور به خاموش کردن اثرات تمایلات قلبی بودند تا نور اسلام تابدن گرفت (از روش و شرح ازدواج در ملل و ادیان بعثت در دست داشتن کتابهای چندی صرفنظر میشود) نوری که مجموع حقوق اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و حتی سکسی دختر و پسر و والدین و ریش سفیدها و بزرگترها را منظور داشته و در عین حال همه را آزادی بخشیده و حتی به دختر اجازه میدهد در صورت اهمال و سستی در ولایت به پدر و مادر مهلت بدهد و پس از انقضای مدت خود بر طبق موازین شرعی به اثر تمایلات قلبی خود احترام بگذارد و با پسر دلخواه وصلت نماید و این نیست که همیشه بتوانند پدر و مادر غریزه بسیار نیرومند دختر را با پیر کردنش خاموش سازند و احترام اجتماعی بدینسان در یک تشکیلات اسلامی فراموش شده باشد.

ازدواجی که بر مبنای اسلام خواسته صورت میگیرد یک امر بسیار مهم اجتماعی است نه تنها بخاطر دورانهای عاشقانه و آمیزشی بلکه بسبب پناهی که فرزندان اسلام ساز باید از این وصلت از اهمیت آن برخوردار شوند و افرادی سالم و غانم تحویل داده که هر تشکیل خانواده ای بنظر اسلام پایه و اساس تشکیلات بعدی و خانواده های آینده است.

اسلام مسائل مادی را در ازدواج در پائین ترین پلکان عشق میگذارد و آنچه را در درجه اول مینگرد و ارزش و وقع مینهد مسائل معنوی است که باید نسل اندر نسل مورد مذاقه و علاقه قرار گیرد تا مرتب و مدام در افراد تقویت گردد و هر روز از روز قبل نسل بهتری بر طبق اخلاص تسلیم اجتماع گرداند.

اسلام همیشه آمادگی اعلام میدارد که افرادش خود را به صفات الهی بیاراند تا فردای رستاخیز بدان صفات خدائی مشرف و جواز لیاقت جوار خدا نشستن داشته باشند؛ و مؤمن معتقد بودن، از اصالت خانوادگی برخوردار بودن، زیبا بودن، حسن اخلاق داشتن، و حسن التبعل و ... را از زن خواسته و از مرد نیز ایمان و حسن اخلاق و آسایش بخش و عاشر و هن بالمعروف را و چون آفتاب ازدواج نزدیک به گرم ساختن خانه یک خانوادگی جدید طالع میشود میفرماید همسر خوب آن است که زیبا و مهرش کم باشد (۱) یعنی انتخاب زیبایی برای رو بجمال بردن اجتماع مقدم بر اقتصاد که خود در سایه عیالوار شدن به اجبار پیش میاید ارزش دارد و نه تنها زیبایی چهره بر بالائی اقتصاد برتر است بلکه ازدواجهایی بر پایه مال و جاه را آسیب پذیر و بی دوام معرفی نموده در آیاتی از قرآن که سخن از وصلت است بیشتر به دو کلمه طاب و صالح برخورد مینمائیم که یکی (طاب) نشان دهنده تطابق درست مجموع خلقیات دو جنس انسان نر و ماده به یکدیگر است و روابط حسنه فیزیولوژیکی و اجتماعی و سنی و ... بین آن دو و دیگری (صالح) به مجموع آنچه باید داشته باشند تا مجموعه در قلمرو (طاب) را بتوانند بسر حد کمال برسانند؛ طاب پاکیزگی در این سرا منظور داشتن است و برای گذراندن یک عمر در خدمت ازدواج و صالح آنچنان پاکیزگی است برای در خدمت اجتماعی که خواهان به سعادت و به بهشت رسیدن است، طاب هم آهنگی بین دو انسانیت است و صالح، صلاحیت اینکه تعلق به عالم معنوی و ملکوتی داشته باشند، طاب نوعی صرافت طبع

برای زوجین است و صالح کلمه ای که صرافت طبع در برابری مقررات الهی را نشان می‌دهد و خلاصه طاب هم آهنگی زوجین است و صالح هم آهنگی با توحید.

اسلام خوشبختی را در نیرومندی روح میداند و هم جسم، همان پیامبرش که بر قبیله بنی اسلم میگذرد و آنها را سرگرم تیر اندازی میبند و میفرماید فرزندان اسماعیل تیر اندازی کنید که پدرتان هم تیر انداز ماهری و د یا خود در مسابقه شترسواری شرکت میفرمود بیش از هر چیز به معنویات توجه دارد و چون وارد مسجد میشود دو دسته را می بیند گروهی به نماز و قرآن و جمعیتی در بحث علمی خدای را سپاسگذارده، بهر دو جمعیت نزدیک شده هر دو را تفقد فرموده و ضمن آنکه میگفت من هر دو دسته را دوست دارم خود به گروه بحث کنندگان پیوست. آری همین پیامبر دوستی عطر و زن را در کنار نور چشمش نماز قرار میدهد (۱) روح را با عبادات و رهائی از آلودگیها و پلیدیها و دوستی ایمان و نیکوکاری و صبر و .. دستور تقویت میدهد و جسم را با بهداشت های هفتگانه که باختصار به بهداشت های غذایی و بدن و لباسش آشنا شده اید، آری همین پیامبر نیکی های باقی مانده را در فرزند خوب و کتاب خوب و آبادی بخش خوب معرفی میفرماید (۲) و چون به نسل میرسد حتی به آن جنین سقط شده اش افتخار میفرماید اما کدام جنین و کدام نسل؟

چه بهتر است که از قرآنش بیوسیم: قرآن در عین آنکه نوزاد را نعمتی جدید دانسته و ارزش نسل را هم ردیف زندگی

۱- متن روایات مربوط بزودی آورده میشود

۲- متن روایات مربوط بزودی آورده میشود

دنیا آورده است (۷۲ النحل - والله جعل لکم من انفسکم ازواجاً و جعل لکم من ازواجکم بتین و حفده و رزقکم من الطیبات) بعنوان مژده ای به حضرت ابراهیم خلیلش پیدایش نسل را عطا میفرماید (۷۱ هود - ولقد جاءت رسلنا ابراهیم بالبشری) و نیز حضرت زکریا را به حضرت یحیی مژده میدهد (۷ مریم - یا زکریا انا نبشرك بغلام اسمہ یحیی) و آمدن حضرت مسیح را به حضرت مریم نیز بشارت میدهد.

همانگونه که گفتم: انسانها بلکه بشر که باید گفت قرآن همه را بشر میدانند زیرا بشره اشان حد و مرزشان با دیگران است و از محیط نیز جدایشان میکند در صورتیکه حیوانات دیگر بشره اشان حد و مرز نیست و همه پوشیده از پر و بال و یال و کوپال و مو و پشم و ... است و انسان معرفی میفرماید که مغز یافته و به سه چیز نیاز اجباری دارد: انس، نوسان، نسیان و هر کدام نباشد اوضاع و احوالش خراب است و آدم که از ادیم و سفره زمین است و از هر عنصری در زمین وجود دارد در سرشتش یافت میشود اما همینکه خدائی را به رهبری شناخت میتواند نسل سالمی تحویل دهد که قبل از آن عورتش در قالبی از اوراق بهشتی به نظم و ترتیب انسانی مستقر نبود و بعد که پیامبری یافت و راهی به خدا پیدا کرد فبیت لهما سوآتهما و طفقا یخصفان علیهما من ورق الجنة و بدنبالش آمیزشها و سکسها و جنسها از آزادگی و روش حیوانی به مقررات انسانی گرائید. امروز نیز کسانی که خدا ندارند سه چیز دارند، یک غذا یک آلت تناسلی یک ماشین، شکمشان و عورتشان همانند انسانهای نخستین هم دو را پر کننده و زیاد

کنند و تنها سنگ آتش زنه اشان آخرین تکنیک و ماشینشان و نیز آنها که خدا دارند خدا همین سه را از آنان خواسته است: و الطیبات من الرزق قل هی للذین آمنوا تا هر چه از رزق پاکیزه تر است اهل ایمان را گوارا بادا و بی ایمانان را ز قوم دوزخ - و هر سه را برای مؤمنان خواسته در بهترین وضع حتی خانه وسیع و زن زیبا و صالح و آخرین نیرو که در اختیارشان باشد برای ترساندن دشمنان خدا و اسلام (و اعدوالمهم ما استطعتم من قوه و من رباط الخیل ترهبون....)

فروید که میگوید بدون توسل به چاره جوئیهای آرام بخش نمیتوان زندگی کرد و چاره جوئیهای مزبور سه تاست (۱) مشغولیت هائی جالب که ما را از فکر بیچارگیهایمان راحت کند. (۲) حظ نفس خوشی های واقعی که از رنجها بکاهد (۳) مواد مخدر و مسکر که فراموشی بدهد و هر سه اجتناب ناپذیرند یعنی هر سه رویهم ناگزیر باید باشند و این که اگر رهبانیت را بجای قسم دوم اختیار کنیم و مواد مخدر و مسکر را هم زیانبخش بشناسیم آن مشغولیت نجات دهنده چیست؟ آیا برگشت این مشغولیت از مجرای عالم است یا بازهم همان که دست و پا گیر است این مشغولیت برای مرد و زن متفاوت میباشد آن شیر و غذای بچه را تأمین میکند و این رشد اقتصادی بچه را، آن تولید نسل میکند و این نیز اما هر دو در جوانی؛ و چون بزرگ شدند تولید نسل کنندگان را می پرورند و اگر فقط به پول و اقتصاد و رشد جسمی این دو توجه کنند و خود را فدای مصالح معنوی نسازند بچه هم بزرگ که شد همین است مگر جهشی و مددی و بدائیسرد و در اینصورت

مشغولیت های جالب باید باشد چون ناگزیر بداشتن زن و فرزندیم بدون شک اینجا مسئولیتی هست اما باید خودمان آنرا جالبش کنیم و به قالب خوبی در آوریم که هم ازدواج، عاشقانه بماند و هم نسل تحویل داده شده صالح، و برای این چه باید کرد. آیا باید همان یک شکم و یک آلت و یک ماشین را داشت که نسل هم نهایت آدمیت را چنین تصور کند و همین باشد یا معنویتی نیز لازم است؟ اگر لازم میباشد لیاقت دارد که روز تولدش خدا سر سلامتی بدهد همچنان که به مسیح و یحیی داد (و سلام علیه یوم ولد و یوم اموت و یوم یبعث حیا و السلام علی یوم ولدت و یوم اموت و یوم ابعث حیا) و نبی گرامی برای حسن و حسینش عقیقه کند و جشن بگیرد چنانچه گرفت و نه تنها این سلامتی که خدا به انسانی داد قلمروش همین است که ما قلمرو یا نار کونی برداً و سلاما را دیدیم به کجا رسید و سلامتی از راه آتش ابراهیم خلیل را تا به محمد و علی و حضرت ولی عصر ارواحنا فداه کشاند و این سلامتی بدون گرم و سرد کردن چیزی است که پروردگار عیسی و یحیی را به آن مفتخر فرمود و سلامتی روز ولادت و مرگ و بعثت جهتشان آرزو کرد و چه مقامی بالا-تر برای ازدواج که محصولش (روز تولد) مورد سلام خدا قرار گیرد تا خلیل الرحمانی تحویل دهد یا سید الشهدائی و کدام مشغولیت از ن مهمتر که تا کودک اند نسل پیروانند نسلی صالح و چون بزرگتر شدند نسل پروران را مدد و یار باشند.

در اسلام پاسخ درست به غرائز دادن یک اصل کاملاً مراعات شده ای است که از میان آنها مقامش پس از تغذیه و سیر کردن شکم است و چه عضوی که تاب و تحمل گرسنگی ندارد و برای نگهداری

انساج و اعضاء و رشد آنها در سنين پائين همينکه مختصر محروميتي را احساس کرد صاحبش را مجبور به دهان باز کردن و در صدد غذا رساندن مينمايد و نيروي بعد از آن غريزه جنسي و کششهاي جفت خواهي است که چون زمان بلوغ فرار رسد تازيانه ترشحات هرموني احساسات و عواطف جذب بطرف جنس ديگر را ميکوبد تا به ندای اين غريزه حافظ نسل جواب مثبت داده شود، غذا براي نگهداري فرداست تا يك روز نطفه نسل ديگر پروراند و روز بعد نسل را و روزهاي بالاتر کسيکه در آينده نسل پرور خواهد بود اما جاذبه جنسي همه روز براي رساندن نطفه ها بيکديگر است و ايجاد نسل جديد را ضامن و تأمين کننده ميباشد و در اسلام ازدواج، مستحب مؤکدي است که هرگاه ممانعت از آن باعث آلودگي به زنا يا انحرافات جنسي و گناهي گرديد واجب ميگردد.

پروردگار در کتاب کریمش ميفرمايد: زنان و مردان مجرد و غلام و کنيزهاي شايسته تان را همسر دهيد که اگر فقير باشند خدا از فضل خود بي نيازشان ميگرداند و خدا بخشنده داناست (وانکحوا الايامي منکم و الصالحين من عبادکم و امائکم ان يکونوا فقراء يغنهم الله من فضل و الله واسع علیم - ۳۲ النور)

ترس از ازدواج در برابر نيروي شهوت بنظر ظاهر و سطحی همانند کسی است که دستها و پاهایش را به غل و بند کشيده اند و بشرطی حاضر به باز کردنش ميباشند که در تظاهراتی شرکت نمايد اما وی ملزم به پرداخت هزينه حزبي براي يك عمر بقدر السهم باشد که اگر غني نباشد طالب طريقي ديگر براي آزادي است؛ و ان يکونوا فقراء يغنهم الله من فضله از قرآن نیز همین است که: هرکس

در برابر ازدواج، اگر دوران تحصیلش است اثبات و نفیی در دو جهت مطالعه و فقر مناع بزرگش میباشد و در صورتیکه از منطقه شاگردی و آموزشی نجات یافته و در گوشه ای از اجتماع میخواهد بشکل خانوادگی موضع بگیرد باز هم عدم امنیت بعد اقتصادی در برابر ازدواج بصورت هیولائی نمودار میشود که اسلام فرمول آموزش را و علم را در برابر همه چیز حتی تشکیل خانواده وقع و ارزشی داده، انسان را به انتخاب راه ازدواج دائم یا موقت مختار میسازد اما همینکه هدف آموزشی رنگ نداشت نسل را پیشنهاد مینماید و اگر نه کتابی بود و نه نسلی؛ جاری ساختن قنات یا یک عمل خیر دیگر را پیشنهاد مینماید.

اینکه قرآن می فرماید با زن بدون شوهر و شوهری که زن ندارد (وانکحوا الایامی منکم) از خودتان (مسلمین) ازدواج کنید که فقرتان به غنای عطائی الهی مبدل گردد از لحاظ ظاهر آنقدر مطلب روشن و مشخص است که جوان بمحض آنکه قصد ازدواج میکند شرم بیکاری در جانش میدود. شرمی که باید در جواب پرسش خویشاوندان و سرپرستان دختر درباره کسبش بدهد و همین او را بفعالیت میدارد. در فاصله ازدواج و نکاح (قصد و اجرا) که برای برخی میتوان دوره کمون ازدواج نامگزاری کرد پسر را می بینند برای نشان دادن الرجال قومون علی النساء و سرپرستی خود به تعلیم رانندگی میپردازد تا گواهینامه ای بگیرد و اگر آنرا دارد بتلاش می افتد برای بدست آوردن امتیازی دیگر و همین که دهان نسل برای خواستن ها باز شد همتی دیگر به آینده گرائی می اندیشد و بر تلاش و کوشش می افزاید و این راه تجربی سطحی



است که در ذ برابر فضل نادیدنی پروردگار که ردیف پیوندهای فرخنده عطا میشود ناچیز و ناشمردنی است زیرا پیوند یک خانواده با خاندانی دیگر، خود کسب آفرین است و راه در آمد، نشان دادن و ارائه طریق از راه تعاون بین دو خاندانی که اینک فامیل شده اند و باز این هم نوعی غنای تجربی است که خاندان جدی التاسیس از آن بنحوی خاص برخوردارند و در برابر عنایات خاصه پروردگار که در قالب معنی عطا میفرماید کوچک مینماید چنانچه در نتیجه ازدواج وضع پخت و پز بهتر میشود، لباس و آرایش و پیرایش اعتدال میپذیرد، نقش پدر را دختر در شوهر می بیند و آغوش وی را به جانشینی آغوش پدر به مهربانی و آرامیش میپذیرد که این از جمله ابعاد لباسی است که قرآن مرد را لباس زن و زن را لباس مرد معرفی مینماید و در نتیجه آرامشها، کششهای کسبی و کوششهای در آمدی بهتر میگردد و این پدیده های انفعالی که در مرد، زمان ازدواج بیشتر میشود تا سعی در کسب و در آمد کند مورد تأیید قرآن است در آنجا که (سوره النور) تأکید در منکوب ساختن شهوت میفرماید به شرط آنکه شخص بترسد ازدواج کرده و به حال مسکنت و فقر بنشیند (و لیستعفف الذین لا یجدون نکاحا حتی یغنیهم الله من فضله) از اینرو مقصود قرآن این نیست که مرد بجای بیکاری و فقر و سستی و تبلی همه را در ازدواج به امید غنا و مکنت خلاصه کرده فضل خدا را در خواستگاری بجوید و این مسئله ای بس روشن است که کاسب و کارمند آنرا خود درک کرده اند که چون همسر یافتند وضع دکان آبرومند و بهداشتی میکنند یا مقررات اداری را بهتر رعایت مینمایند و اگر از آنها

سؤال شود چگونه شد و ضعتان عوض شد خواهند گفت تابحال یخله و تنها بودیم و از این سر به آن سر مملکت کشاندنمان آسان بود و بهر صورت پس از ازدواج در فقط مقام و میز و موقعیت کوشا میشوند و آیه مورد بحث منشاء و مأخذ روایاتی است که در این جلد آورده ام درباره اینکه خواستگار مؤمن را رد نکنید زیرا مؤمن بیکار نیست گدا نیست و اگر اهمالی یا اندک سستی دارد در اثر ازدواج با قبول مسئولیت سرپرستی و ایمان به واجب النفقه پیدا کردن زن و فرزند به کسب و کار رونقی خواهد داد و باز بهمین دلیل ازدواج با زنی ثروتمند که همه نظرها معطول به تمکنش است و دارائیش مایه و خمیره توقف میباشد ناپسند معرفی دشه است و شوهری که زن را بخاطر مال گرفته و همسرش وجوهاتی از فرآورده های اقتصادی میباشد در کنار چنین همسری همانگونه که قرآن و اسلام میگویند یأس و نا امیددی و برداشت است نه فضل الهی و غنا و مکت و بهمین نحو کسیکه تنها به جمال زن بنگرد و ازدواجش دور از آنچه اسلام خواسته که زن باید مؤمن و خوش اخلاق و ولود و ودود باشد بر پایه زیبایی انجام گیرد و از بسیاری از آراستگیها جز زیبایی صورت و درست چیده شدن عضلات بر استخوانهای مجمله محروم بوده و همسرش همان صورت زیبای ظاهر میباشد ازدواجی نوید کننده خواهد داشت.

کنار روایاتی در این باره که تنها نباید به خواستگاری مال یا جمال رفت، نبی گرامی برای مهمه جلوه دادن موضوع آنرا جامه عمل پوشاندند و در مواردی چند دختران بسیار ثروتمند که از شیوخ عرب بودند به جوانانی فقیر از مال اما غنی از ایمان

دادند یا دخترانی مؤمنه و عفیفه را به ازدواج پسرانی فقیر و سرشار از تقوی در آوردند: ضباعه دختر زبیر بن عبدالمطلب دختر عموی خود را به عقد ازدواج مقداد ابن الاسود که مقداد بن عمرو بن ثعلبه باشد و فرزند خوانده اسود بن عبدیغوث در آوردند.

مردی بنام جویر از اهل یمامه نزد نبی گرامی آمد و مسلمان شد سیاه و کوتاه و بدشکل و بسیار فقیر بود فرمودند بوی لباس و کنار مسجد مسکن دادند؛ کم کم فقرای زیادی در مسجد منزل کردند وحی رسید احترام مسجد نگهدارند و کسی آنجا نخواست و همه درهائی که به مسجد باز میشود سد کنند جز در خانه حضرت علی و همسر گرامش حضرت زهرا، نبی گرامی چنین کردند و در کنار مسجد جایگاه سقف داری ترتیب داده شد و فقرا به آنجا کوچ کردند و از محل زکات در امنیت بودند؛ روزی نبی گرامی میان فقرا نظرشان به جویر افتاد آرزوی داشتن خانواده برایش کردند، عرض کرد فقیر و بدشکل چه کسی مرا زن خواهد داد؟ نبی گرامی فرمودند ای جویر خداوند از راه قبول اسلام مقام خوبی به تو داده و در اسلام چیزی جز تقوا و ایمان حکمفرما نیست و حسب و جاه و مقام ظاهری و ثروت و خوشگلی ملاک شخصیت نبوده و نیست. در نزد اسلام سیاه و سفید و وضع و شریف و عرب و عجم یکسان میباشند زیرا همه اولاد یک مادر و پدرند الان به نزد زیاد ابن لید که رئیس قبیله بنی بیاضه است برو و از من پیغام ببر تا دخترش دلفا را به تو ازدواج کند جویر روانه شد رجال و اعیان نزد زیاد بودند سلام کرد و وارد شد و پیغام رساند، زیاد بسیار تعجب کرده گفت ما دختران خود را جز به انصار نمیدهیم نزد رسول خدا

میروم تا معلوم شود چه فرموده اند؛ دلفاء سخنان پدر را شنید به او گفت فرستاده نبی گرامی را که معلوم است راستگو میباشد پس فرستادی؟ زیاد کسی فرستاد جویر را برگرداند و نگهداشت و خود خدمت حضرت شتافت و آنچه گذشته بود پرسید حضرت فرمود آری من او را گفتم و فرستادم.

جویر عرض کرد: رسم قبیله ما بر این است که دختران خود را به کفویشان از انصار دهیم. نبی گرامی فرمودند جویر مؤمن است و مرد مؤمن باید زن مؤمنه داشته باشد و تو نباید از این دستور اطاعت نکنی. زیاد به قبیله برگشت دخترش گفت چه گذشت، پدر بازگفت و دختر شنید و پدر را گفت در اینصورت اگر اطاعت نکنی کافر میشوی و زیاد دختر بیار است و نزد جویر رفت و خانه و اثاثی تهیه دید و هر دو را منزل داد و از این قبیله ازدواجها در زمان ائمه اطهار نیز روی داده است (۱) که از آوردنش خودداری میشود.

نبی گرامی فرمودند: ازدواج کنید و مجردان را همسر دهید، نشان بخت بلند مسلمان اینست که زن بی شوهری را شوهر دهد. هیچ چیز نزد خدا محبوب تر از خانه ای که در اسلام به ازدواج آباد شود نیست. (و قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم تزوجوا و زوجوا الایم فمن حظ امرء مسلم انفاق قیمه ایمه، و مامن شیء احب الی الله من بیت یعمر فی الاسلام بالنکاح).

و نیز فرمودند: زن بگیرد که من فردای قیامت

---

۱- به حقوق مدنی زوجین تألیف آقای دکتر محمد باقر محقق استاد دانشگاه مراجعه شود همه با ذکر مصدر

به فزونی شما بر سایر امتها افتخار میکنم تا آنجا که جنین سقط شده میاید بر در بهشت خشمگین می ایستد میگویند وارد شو میگوید تا پدر و مادرم پیش از من نروند قدم در بهشت نگذارم (و قال صلى الله عليه و آله تزوجوا فانی مکاثر بکم الامم غدا فی القيامة حتی ان السقط یجىء محببثا علی باب الجنظ فیقال له ادخل الجنة فیقول لا حتی یدخلا ابواى الجنة قبلی).

در جلد معاد خواهید دید سقط شده چگونه باعتبار جزئی از کائنات که رو به تکامل اجباری میرود موجودی خواهد بود که باحترام والدین خود قیام مینماید.

و عن النبى صلى الله عليه و آله قال من احب ان یكون علی فطرتی فلیستن بسنتی فان من سنتی النکاح (فرمودند: هر کس خواهد بر دین فطری من باشد باید به سنت من رفتار کند، یکی از سنت های من ازدواج است).

و قال صلى الله عليه و آله ما یمنع المؤمن ان یتخذ اهلا لعل الله یرزقه نسمة تثقل الارض بلا اله الا الله . (و فرمودند: چه مانع دارد که مؤمن زنی بگیرد و خدای متعال باشد که فرزندی عطایش کند که بالا اله الا الله زمین را گرانبار کند).

و عن النبى صلى الله عليه و آله قال یفتح ابواب السماء فی اربعه مواضع عند نزول المطر، و عند نظر الولد فی وجه الوارد و عند فتح باب الکعبه و عند النکاح (و فرمودند: درهای آسمان چهار موقع گشوده شود: هنگام باریدن باران، وقتی که فرزند در صورت پدر می نگرد، زمانی که در خانه کعبه را باز کنند، و در وقع اجرای عقد نکاح).

یا معشر الشباب من استطاع منکم الباه فلیتزوج فانه اغض للبصروا حصن للفرج (فرمودند: ای جوانها هر کدام قدرت زن گرفتن دارید بگیریید که چشمتان کمتر بدنبال زنها بدود و دامتتان پاکتر بماند).

من تزوج فقط اعطی نصل السعاده (هر کس زن بگیرد نصف سعادت را دریافت داشته است).

هو اغض للبصر و اعف للفرج و اکف و اشرف (فرمودند: ازدواج عفت چشم و فرج را بهتر صیانت کند و از هر وسیله ای برای پاکدامنی نافذتر و شرافتمندانه تر است).

ان من سنتی و سنه الانبیاء من قبلی النکاح و الختان و السواک و العطر (زن گرفتن، ختنه، مسواک و عطر از سنت های من و پیامبران پیشین است).

لیس شیء احب الی الله من النکاح\ فاذا اغتسل المؤمن من حلاله بکی ابلیس و قال یا ویلتاه هذا العبد اطاع ربه و غفر له ذنبه (هیچ عمل مباهی نزد پروردگار محبوبتر از ازواج نیست، چون مؤمن از آمیزش با حلال خود غسل کند شیطان گریه کند و فریاد بر آرد: ای وای این مرد اطاعت پروردگار خود کرد و گنااهش آمرزیده شد).

ما بناء فی الاسلام احب الی الله من التزویج (هیچ بنیانگذاری نزد اسلام محبوب تر از ازدواج نیست).

من تزوج احرز نصف دینه فلیتق الله فی النصف الاخر (کسیکه ازدواج کند نصف دینش را باز یافته از خدا درباره نیم دیگر بترسد).

النكاح سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس من (ازدواج سنت من است هر کس از سنت من رو بگرداند از من نیست).

رکعتان یصلیهما المتزوج افضل من رجل عزب یقوم لیلہ یصوم نهاره (دو رکعت نماز مرد زن دار از شب بیداری و روزه داری مرد عزب افضل است).

و نهی صلی الله علیه و آله عن الترهّب و قال لارهبانیه فی السلام، تزوجوا فانی مکاثر بکم الامم (نبی گرامی از رهبانیت نهی کرده و فرموده اند: رهبانیت در اسلام نیست، زن بگیرید من بفزونی شمارش شما بر ملتهای دیگر مباهات میکنم).

اتخذوا الاهل فانه ارزق لکم (زن بگیرید تا رزق شما وسیع گردد).

من ترک الترویج مخافه العیله فقد اساء ظنه بالله عزوجل ان الله یقول ان یكونوا فقراء یغنهم الله من فضله (هر کس از ترس فقر زن نگیرد به خدا گمان بد برده، خداوند فرموده: اگر فقیر باشند خدا از فضل و کرم خویش بی نیازشان گرداند).

تزوجوا للرزق فان لهن البرکه (زن بگیرید برای وسعت رزق، زن برکت دارد).

روایات دیگری نیز در ترغیب ازدواج وارد شده که اهمیت موضوع را میرساند و آنچه بیشتر سبب استحکام اهمیت بحث میشود مستحسن شمردن کسانی که سبب و واسطه شوند تا مردی را زن دهند یا زنی را به شوهر رسانند و باعث تشکیل خانواده ای مسلمان گردند که چند روایت در این باره آورده میشود:

فعن النبی صلی الله علیه و آله من علم فی تزویج بین المؤمنین حتی

یجمع الله بینهما زوجه الله الف امرئه من الحور العین و کان له بكل خطوه خطاها او بكل کلمه تکلم بها فی ذلك عمل سنه (فرمودند: کسیکه در تزویج زن و مرد مؤمنی کوشش کند تا موجب وصلتشان گردد پروردگار هزار حوری تزویجش فرماید و هر قدمی و دمی بردارد و بگوید ثواب یکسال عبادت دارد).

و قال امیر المؤمنین علیه السلام افضل الشفاعات ان تشفع بین اثنین فی نکاح حتی یجمع الله بینهما (حضرت علی علیه السلام می فرماید: بهترین وساطت ها این است که در زناشوئی زن و مردی میانجیگری کنی تا خدا آنان را بوصلت یکدیگر رساند).

و قال علی علیه السلام ان اسرق السراق من اسرق لسان الامیر و اعظم الحظایا اقتطاع مال امرء مسلم و افضل الشفاعات من تشفع بین اثنین فی نکاح حتی یجمع الله شملهما (و نیز فرمودند: بالاترین دزدیها زبان حاکم را به نفع خود دزدیدن است و بزرگترین گناه تجاوز به مال مسلمان میباشد و بهترین میانجیگری وساطت در امر ازدواج).

و قال الصادق علیه السلام من زوج عزیبا کان ممن ینظر الله الیه یوم القیامه (حضرت صادق فرمود: هر کس عزیبی را زن دهد خداوند در قیامت بدیده عنایت بر او بنگرد).

و قال علیه اسلام اربعه ینظر الله الیهم یوم القیمه من اقال نادما او اغث لهفانا او اعتق نسمة او زوج عزیبا (و نیز فرمود: چهار کس در قیامت مورد نظر عنایت پروردگارند: آنکه چون طرف از معامله پشیمان شود معامله را برگرداند؛ کسیکه غمی از دلی بزداید؛ شخصی که بنده ای آزاد کند و کسی که مرد عزیبی را زن دهد).



و كت الصادق عليه السلام الى النجاشى و من زوج اخاه المؤمن امرأه حتى يأنس بها و تشد عضده و يستريح اليها زوجة الله من الحور العين و آنسه بمن احب من الصديقين من اهل بيت نبیه و اخوانه و آنسهم به (امام صادق نامه ای بفرماندار اهواز مرقوم فرمود: هر کس به برادر مؤمن خود زنی بدهد که مونس تنهائی و یاور زندگی و مایه آسایش وی باشد خداوند حوری بهشتی نصیب او فرماید و او را با کسانی که دوست دارد از اهلیت پیامبرش و برادران مؤمنش مأمونس گرداند و آنان را با وی انس دهد.)

و قال الكاظم ثلثه يستظلون بظل عرض الله يوم القيامة يوم لا- ظل الا- ظلّه رجل زوج اخاه المسلم او اخدمه او كتم له سراً (حضرت کاظم فرمود: سه کس روز قیامت که جز پناه عرش سایه ای نیست در سایه عرش الهی اند: آنکه برادر مسلمانش را زن دهد؛ کسیکه خدمتگزاری جهت مسلمانی تهیه کند؛ شخصی که سر برادرش را فاش نسازد).

و در مواردی از آتش بیارهای تفرقه انداز که بدترین نوعش سعی در اختلاف و جدا ساختن زن و شوهر از یکدیگر دیده میشد آنچنان مذمت شده که نمونه ای از آنها چنین است:

و قال النبى صلى الله عليه و آله من عمل فى فرقه بين امرئه و زوجها كان عليه غضب الله و لعنته فى الدنيا والاخره و كان حقا على الله يفرق كان فى سخط الله و لعنته فى الدنيا والاخره و حرم الله عليه النظر فى وجهه (نبی گرامی فرمودند: هر کس زن و شوهری را

از هم جدا کند دنیا و آخرت گرفتار غضب و لعنت خدا گردد، و بر خدا است که هزار سنگ آتشین بر سرش ببارد و هر کس در جدائی زن و شوهر اقدامی کند و به ثمر نرسد دنیا و آخرت به غضب و لعنت الهی دچار شود و دیدار پروردگار بر او حرام گردد).

اینها جنبه اثباتی مسئله بود و ترغیب و تشویق به ازدواج و حتی مستحسن معرفی نمودن واسطه شدن در کار ازدواج اما موضوع بسی مهمتر بوده و بعد دیگر آنرا که بقای در عزوبت و بدون زنی است فراموش نشده و روایات زیادی در آن باره آورده شده است که بذکر چند تای از آنها میپردازیم:

قال النبی صلی الله علیه و آله اکثر اهل النار العزاب (فرمودند: بیشتر اهل آتش عزبها هستند).

و قال صلی الله علیه و آله رذال موتاکم العزاب (بدترین مردگان شما عزبهایند).

و فی حدیث انه لعن رسول الله الامتبتلین من الرجال الذین یقولون لا- نتزوج و المتبتلات من النساء اللاتی یقلن ذاک (در حدیثی آمده است که نبی گرامی مردان و زنانی که گویند ازدواج نمیکنیم لعنت کرده اند).

و عن النبی صلی الله علیه و آله انه نهی عن التبتل و نهی النساء ان یتبتلن و یقطعن انفسهن من الزواج (نبی گرامی نهی فرمودند از ترک دنیا

و اینکه مرد زن نگیرد یا زن شوهر نکند).

و قال صلی الله علیه و آله من احب ان یلقى الله طاهرا مطهرا فلیستعفف بزوجه (فرمودند: کسیکه میخواهد پاک و پاکیزه خدا را ملاقات کند با زن گرفتن عفت خود را حفظ کند).

و قال صلی الله علیه و آله شرار امتی عزابها (بدترین امتم عذبها هستند).

و قال صلی الله علیه و آله المتزوج النائم افضل عند الله من الصائم القائم العزب (مرد زن دارد خوابیده نزد پروردگار بهتر است از عذب روزه دار نماز گزار).

و قال صلی الله علیه و آله اربعة یلعنهم الله من فوق عرشه و یؤمن الملائکه رجل یتحفظ نفسه و لا یتزوج و لا جاریه له لکیلا یکون له ولد (فرمودند: چهار کس را پروردگار بالای عرش لعنت کند و فرشتگان آمین گویند: مردی که از زن گرفتن و کنیز اختیار کردن خود داری کند مبادا بچه دار شود و ...).

و قال صلی الله علیه و آله شرارکم عزابکم و العزاب اخوان الشیاطین (بدترین افراد شما عزبها هستند اینان برادر شیطانند).

قال صلی الله علیه و آله خیار امتی المتأهلون و شرار امتی العزاب (بهترین مردان امتم زن دارها و بدترینشان عزبهایند).

و قال صلی الله علیه و آله لعن الله و آمنت الملائکه علی رجل تأنث و امرئه تذکرت و رجل متحصر و لا حصور بعد یحیی (خدا بر مردان زن نما و زنان مرد نما لعنت فرستاد و فرشتگان آمین گفتند، و همچنین برای مردی که از زن کناره گیرد چه این روش پس از آن حضرت یحیی منسوخ شد).

و قال صلى الله عليه و آله لو خرج العزاب من موتاكم الى الدنيا لتزوجوا (اگر مردان عزب به دنيا باز گردند ازدواج خواهند کرد).

و قال صلى الله عليه و آله ما للشيطان سلاح ابلغ في الصالحين من النساء الا المتزوجون اولئك المطهرون المبرثون (شیطان برای مردان صالح حربۀ ای برنده تر از زن ندارد تنها مردان متأهلند که پاک و مبراینند).

و قال عكاف اتيت رسول الله صلى الله عليه و آله فقال لي يا عكاف الك زوجة؟ قلت لا قال الك جارية؟ قلت لا قال و انت صحيح موسر؟ قلت نعم و الحمد لله قال فانك اذا من اخوان الشياطين، اما ان تكون من رهبان النصارى و اما من تصنع كما يصنع المسلمون و ان من سنتنا النكاح، شراركم عزابكم و اراذل موتاكم عزابكم الى ان قال و يحكك يا عكاف تزوج تزوج فانك من الخاطئين، قلت يا رسول الله زوجني قبل ان اقوم فقال روجتک کریمه نت کلثوم الحمیری (عکاف گوید: خدمت نبی گرامی رسیدم فرمودند: عکاف زن داری؟ عرض کردم: نه؛ فرمودند کنیز داری؟ عرض کردم: نه؛ فرمودند تو که سالم و توانگری؟ گفتم: آری بحمد الله. فرمودند: در اینصورت تو از برادران شیاطینی، یا باید از راهبان مسیحی باشی یا اگر مسلمانی مانند مسلمانان رفتار کنی، زن گرفتن از سنت های ماست، بدترین افراد شما عزبها هستند، بدترین مردگان عزبهايند تا آنجا که فرمودند: وای بر تو ای عکاف زن بگیر، زن بگیر، که خطاکاری. عرض کردم یا رسول الله پیش از آنکه از جای خود برخیزم مرا زن بده فرمود دختر کلثوم حمیری را به تو تزویج کردم).

و قال علی علیه السلام لم یکن احد من اصحاب رسول الله یتزوج الا قال صلی الله علیه و آله کمل دینه (حضرت علی میفرماید: هر کدام از اصحاب نبی گرامی که زن میگرفت میفرمودند: دینش کامل شد).

و قال الصادق علیه السلام رکعتان یصلیهما المتزوج افضل من سبعین رکعه یصلیهما العزب (حضرت صادق فرمود: دو رکعت نماز مرد زن دار از هفتاد رکعت عزب افضل است).

## بهداشت ازدواج از قرآن

اصول بهداشت ازدواج شامل چند چیز است:

(۱) اصل لزوم شناسائی فلسفه ازدواج: که بقدر کافی در این جلد شرح داده شد و از اینکه قصد ازدواج نباید فقط بر مبنای رسیدن تن به تن خلاصه گردد بحثی به میان آمد و حتی خواهید دید اصل ازدواج مقدم بر اساس فرزند خواهی است.

(۲) اصل مطاب لکم قرآن (۱) که پایه و اساس ازدواج است و اینکه طرفین متوجه شایستگی یکدیگر برای بستن پیوند زناشویی و شرکت در زندگی بلکه در عمر یکدیگر بنحو احسن باید بوده و در جای خود بحث شد که نظر اسلام در انتخاب شوهر خوب یا همسر شایسته چیست چه از لحاظ شایستگی بدنی چه روانی و چه سنی و مهمتر از همه عقیدتی.

(۳) اصل شناسائی هدف ازدواج که باز در قرآن مرد را

---

۱- اشاره به آیه شریفه ۳ سوره النساء

لباس زن و زن را لباس مرد معرفی فرموده و آیه مربوطه را بارها آوردم (۱) و هدف دیگر که باز از طرف قرآن معرفی شده و ازدواج را همانند شب آرامش بخش معرفی کرده که آیه مربوطه را در همین جلد و جلد‌های قبل و بعد دیده و خواهید دید و در عمل نیز می بینیم مرد و زن لباس یکدیگرند و همانگونه که لباس حافظ سلامتی و پوشاننده عورت و زشتی هاست مرد و زن با بهداشت بهتر و غذای بهتر و در محیط امن تری بسر میبرند و زشتی هائی هم اگر در زندگیشان بوده باشد ازدواج که لباس گیرائی است آنها را میپوشاند از قبیل پوشاندن آسیب های ناشی از تنهائی و بی قیدی و ...

نقش آرامیش بخشی ازدواج نیز که باز در یک کلمه لتسکنوا از قرآن (۲) آورده شده است در عمل دیده میشود متأهلین کمتر به ناسازگارهای اجتماعی و بیماریهای روانی و از جمله انتحارها و اعتیادها و انحرافات جنسی دچارند در صورتیکه بین مجردان فراوانتر است و این قسمتی از لتسکنوی قرآنی میباشد که ۱۵ قرن قبل به آنها اشاره شده است.

معرفی هدف دیگر ازدواج باز از قرآن است که میفرماید نر و ماده از یک نفس واحد آفریده شده و این واحد بدون زن نصف و ناکامل است و بدون مرد نیز ناقص میماند و در عمل می بینیم ظهور و بروز استعدادها پس از قبول مسئولیت پدر شدن یا مادر گردیدن بوده و شوق و ذوق در تقویت قوای انسانی و نیروهای اخلاقی و بروز آنها اغلب پس از ازدواج میباشد  
بعلاوه آنکه

---

۱- ۲۱ آیه ۱۸۷ سوره البقره

۲- ۲۱ الروم

مادر شدن و عمل زایمان و شیر دادن خود نوعی تکامل شخصیت و رشد بحساب است که نظر دکتر الکسیس کار را در این باره شرح داده ام.

هدف دیگر باز قرآن ذکر میفرماید که: ان یكونوا فقراء یغنیهم الله من فضله و ورود نوعی اقتصاد اصیل در خانواده و نزد متأهلین است هم صرفه جوئی در بسیاری از شئون زندگی پس از پیوند حاصل میگردد و هم نیازمندیهای مشترک بین دو تقسیم و دو حقیقت تقلیل میاید و مهمتر از همه هدر رفتن نیروی انسانی که نزد مجردان با بلا تکلیفی و تردید و قدم زدنهای بیهوده و احیاناً سوق بطرف گناه از بین میروند با زناشوئی ثمربخش میشود.

کسب نیروی معنوی را در برابر اصل برداشت اقتصاد در سایه ازدواج نباید از یاد برد که باز هم معرفی شده از طرف قرآن میباشد که اجازه نمیدهد زن مسلمان به تصرف شوهر بیگانه در آید یا زن مشرک سخنان بگوش و چشم بازیهایش به دیده و القائاتش به قلب مرد مسلمان وارد شود و همین اندازه یک مرد مسلمان را کافیت که همسری غیر مسلمان که اهل کتاب بگیرد و آن هم به احترام زنان مسلمان به عقد انقطاع. بعلاوه هدف ازدواج خواستن از پروردگار که در بخشایش را درباره اعطای زن و فرزندی شایسته بر این پیوند خانواده ساز بگشاید ربا هب لنا من ازواجنا و ذریاتنا قره اعین (۱) و این در خواست بزرگترین مسئلت هاست که اگر به اجابت برسد و هدف ازدواج برداشت معنویات نیز باشد و علاوه بر آمیزش تن و تن به کامیابیهای عاطفی

و دلچسب و خدا پسندانه منجر گردد بزرگترین برداشت و فایده از زندگی نصیب آن خداندان گردیده که قرآن کریم در کلمه بسیار بسیار بزرگ رحمت الله و برکاته عنوان میفرماید و پس از مژده دادن همسر حضرت ابراهیم به اینکه پس از مدتها نازائی فرزندی خواهد آورد خاندانش را از رحمت الله و برکاته بهره مند می‌شمارد (رحمه الله و برکاته علیکم اهل البیت انه حمید مجید - ۷۳ هود) و متخصصین دانشمند ما نیز می بینیم همین کلمات را بکار برده اند و نمونه ای از آن: «شک نیست که عشق و علاقه دو جانبه حقیقی اگر در زندگی زناشویی متجلی بشود با شکوه ترین، زیباترین، قوی ترین در زندگی زناشویی متجلی بشود خوش فرجام ترین نوع عشق و محبت است و کاملترین و پایدارترین حلقه ای است که زن و مرد را بهم می پیوندد و موجب بر خورداری آنها از تمتع همه جانبه دلخواه میشود و برکات آن در وجود کودکان و نسلهای آینده آنان تجلی میکند و موجب درک شریف ترین و دلپذیرترین مواهب زندگی میگردد»<sup>(۱)</sup>.

هدف دیگر برخورداری شدن متأهلین از بهره های اجتماعی است چنانچه برخی خانواده ها از مجردان میپرهیزند و بعضی از جوامع اعتبار مالی برای کسانی که ازدواج کرده اند قائل میباشند.

(۴) اصل دیگر که باز از قرآن است و برای حضرت آدم و همسرش بعنوان اولین فرد نر و ماده تعلیم داده شده که (فبیت



لهما سوأتهما و طفقا یخصفان علیهما من ورق الجنه) عورتشان بر خودشان ظاهر شد اما از برگ درختان آنرا پوشاندند و بنظر میرسند این بهترین درس است که مرد و زن را در برابر دیگران و خودشان معرفی مینماید یعنی مرد فقط خودش بداند مرد است و زن داند زن است. او مردانه باشد و او زنانه، آن وظایف مردانگی را بخوبی انجام بدهد و این مسئولیت های زنانگی را اما در برابر دیگران باید عورتشان پوشیده باشد که این دو جنس اول و دوم ردیفند برابرنند و متعلق بیکدیگر و این دو میدانند مرد و زنند و دیگران باید هیچ به مرد و زن بودنشان نیندیشند، همانگونه که قرآن پایه و اساس شناسائی انسانیت ها را بر مبنای مغزشان که از آن تقوی بر میخیزد قرار داده و همین طور فکر شود و بین مرد و زن تفاوت همان باشد که خودشان بدانند یکی پدر است و دیگری مادر اما عورت در برابر دیگران پوشیده است و تنها مغز برای هر کس مساوی است و دیگران باید قوای فکری و عقلی را که بر مجرای صحیح راهنمایی میشود یعنی نیروی تقوایی را مقایسه نمایند و لذا وقتی مسئله به بهداشت ازدواج سرایت میکند باید گفت آنچه ارزش دارد رابطه جنسی متکی به علاقه است و اکتفا کردن تن آمیختگی یک عمل درچارچوب حیوانی بودن میباشد لذا عورت باز و ظاهر بر زن و مرد از ابتدای موجودیت بکارت باید وقعی نهاده شود تا زمانی که بارداری پیش میاید و آمیزش روش خاصی پیدا میکند.

(۵) اصل رجعت است در ازدواج: این از جمله معجزه گریهای اسلام است که امروز باز شناخت شده که چه عالی وضع شده است اسلام

به مرد سفارش میکنند درباره دختری که بخانه خود آورده به سابقه اش مراجعه کند اگر از فامیلی است که کلفت و نوکر داشته، کلفت و نوکر برایش بگیرد، هرچه در خانه پدر میخورده و میپوشیده به او بخوراند و بپوشاند، مسکنی برایش برگزیند که از خانه پدری بدتر نباشد و چون از مستحبات گشایش در کار زن و فرزند است مستحب آنکه اگر اندکی هم هست غذای خانه شوهر بهتر از خانه قبلی زن بوده باشد و اگر بحساب تصاعدی همین مسئله بسیار بظاهر کوچک رعایت شده بود وضع پخت و پز اسلام، عمارات اسلامی پارچه های اسلامی وضع بسیار ارزنده و غیر قابل رقابت داشت.

(۶) اصل توافق که سرلوحه برنامه های اسلامی است و در جلد قبل گفتم سفارش اسلام درباره رفتار مرد نسبت به زن چیست و زن، را نیز خواهم گفت که نسبت به مرد تا چه پایه باید باشد که حضرت صادق جهاد المرئه حسن التبعل معرفی فرموده (جهاد زن، خوب شوهرداری کردن است) و باز میفرماید (ایما امرأه باتت و روجها علیها ساخت فی حق لم یتقبل منها صلوه حتی یرضی عنها - هر زنی که تا صبح عبادت کند درحالیکه شوهرش از او در ناراحتی باشد عبادت او نزد خداوند مقبول نیست مگر اینکه شوهرش از وی رضایت داشته باشد) و نیز فرماید (انه یحرم علی کل من الزوجین ان تؤذی الاخر بغير حق - بر زن و شوهر هر دو حرام است که به یکدیگر به ناحق آزار رسانند).

(۷) اصل بنیادی دیگر از قرآن توجه دادن زن و شوهر به اهمیت خطبه عقد است و اسلام آنچه آن خطبه را معرفی فرموده و آنرا مستحکم بر پای داشته که هنوز متجددترین مقلد کاملاً نابینای غرب هم زمان ازدواج ایستادگی میکند که بروش اسلامی

خطبه عقد خوانده شود و چرا چنین نباشد در حالیکه کتاب آسمانی قرآن کریم همین امر قانونی ازدواج را به میثاق غلیظ و پیمانی محکم تعبیر فرموده است (... و اخذن منکم میثاقاً غلیظاً - ۲۱ النساء) و حسن اثرهای ناشی از خطبه و عقد اسلامی بر نسل و ازدواج را خواهم آورد.

آنچه میتواند بر اصول هفتگانه فوق در امر بهداشت ازدواج خلل آورد عبارتند از:

الف) خواندن بعضی مجلات بویژه برخی مجلات مربوط به نسوان که عامل بزرگی در هدر دادن محبت خانوادگی است و چون بارها در این باره نوشته ام برای بار دیگر نوشتن زیادی است تنها در اینجا اضافه مینمایم که نویسنده موفق شده است شاهد رفع اختلافات چند خانواده باشد که پس از تعطیل قرائت خانم خانه که مشتری پر و پا قرص مجلات نسوان بود محبت به خانواده ایشان برگشته است و چرا چنین نباشد هرگاه مجله ای جرئت کند به خانم خانه داری که میگوید مرا راهنمایی کنید: خانمی هستم جوان و خوش قیافه و با شوهر تحصیل کرده ام زندگی مرفهی در کنار یک پسر و یک دخترم اما یک جوان بسیار جنتلمن و دارنده تحصیلات عالی عشق آتشین به من دارد چه باید کرد؟ پاسخ بدهند عاشق را ناکام نگذارید اما اجازه ندهید قضیه فاش و زندگی مرفه تان از هم بپاشد (۱) و اینگونه راهنمایی کنند بقیه کارها و دستوراتشان معلوم که چه خواهد بود و اینک روی سخنم با بقیه

---

۱- مکتب اسلام نیز آنرا بنحو بسیار جالبی منتشر و مورد تجزیه و تحلیل قرار داد

نویسندگان چنین مجلات:

فرض کنید ده نفرند که مجله را بانواع اداره میکنند یکی مقاله سیاسی مینویسد یکی مذهبی یکی عشقی یکی ... الی آخر اما در این مجله مسائلی همانند راهنمایی فوق وجود دارد. بدون شک نه نفر دیگر هر چند بسیار خود بنویسند و حتی کسیکه حروف چینی میکنند و آنکه میفروشد و آنکه میفرد و آنکه ... و هر کس بنحوی کمک کند بنظر اسلام گناهکار است زیرا اصل و بنیان بر طرد و رد گناه و آلودگیهاست و نهی از منکر مقدم بر امر بمعرفو و کلیه متصدیان و نویسندگان مجله اگر با قلمشان سطح علمی مردم را صدسال جلو آورند و تقوای مردم را با نشریه شان به پایه سلمان برسانند همکاریشان با چنان مجله ای که راهنمایی چنان دارد گناه بوده و همانگونه که قرآن فرماید انما يتقبل الله من المتقين خداوند کار خوب را از شخص خوب میپذیرد. و همکاری با کسیکه میخواهد گنااهش را در کپسول خوش آب و رنگ صواب صلاح شما کرده بحلقوم مردم سرازیر سازد گناه است.

ب) سرد مزاجی زن یا عدم تمکن وی و همچنین اقناع نشدن مرد از خواسته های جنسی اش درهم پاش اصول بهداشت زناشوئی است که در جای خود از آن بحث خواهد شد.

پ) اختلاف شدید سنی.

ت) عدم دقت در گزینش که از آن بحث گردید و نظر بسیار جالب اسلام آورده شد.

ث) اختلاف مغزی و فکری و میزان تحصیل و مهمتر از همه اختلاف عقیده ایمانی که در همین جلد نظر اسلام را درباره ازدواج

با کفار آورده ام.

ج) معاشرتهای ناجور و ناهموار با خانواده ها که در رأس همه شرکت در پارتی های فاسد میباشد.

چ) تربیت خانوادگی مغایر در خانواده زن و شوهر (و اگر هر دو اسلامی باشد بسیار سازگار خواهد بود).

ح) تقلید کور کورانه از غرب و مدیست ها و مانکن ها که دائم زن میخواهد اطراف خود را بصورت دکوراسیون در آورد.

خ) توهین و تحقیر بیکدیگر که این آن را سرزنش کند و آن این را کوچک شمرد. (یکی از آنها فرموده نبی گرامی است که اگر زن به شوهر بگوید از تو خیری ندیدم اعمال نیکش بی اثر میشود) اذا قالت المرأه لزوجها ما رأیت منك خیرا قط فقد حبط عملها.

د) عدم توجه زن به آرایش و پیرایش خود و مرد به سر پرستی و مدیریت.

ز) عدم تناسب علاقت مرد و زن که بشدت بر خلاف یکدیگر مسیری انتخاب نمایند.

### **باز هم تساوی در زمینه ازدواج به نظر قرآن**

آیه ۲۱ سوره الروم (و من آیاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجاً لتسکنوا الیها و جعل بینکم موده و رحمه ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون) بیشتر و کاملتر از سایر آیاتی که از ازدواج

بحث دارند مطلب دارد که: زن و مرد را از لحاظ ارزش نفسانی جدا شده از یکدیگر و مساوی دانسته (خلق لکم من انفسکم ازواج) و علت اینگونه خلقت را یعنی علت اینکه زن را از همان جنس نفسانی آفریده و از نوع دیگر نیافریده اینست که نتیجه ازدواجشان آرامششان باشد که اگر نوع دیگر بود چنین نبود و نمونه مبتذل چنین همخوابی بلکه چنین بیچارگی نزد چوپانان بندرت دیده میشود که چون با سنگ یا گوسفند می آمیزند به عوض آرامش مضطربند و در عصبانیت بسر میبرند و پس از اتمام کارشان با آنکه اغلب تکرار میشود هر دفعه پشیمان و از خود متنفرند زیرا در ازدواج مقصود انزال تنها نیست بلکه هم آغوشی تنها نیست زیرا پس از صدها هم آغوشی و حتی پس از هم آغوشی یک شب دراز ضرورت بار دیگر زیستن یک زن و شوهر در کنار یکدیگر و برای یکدیگر محسوس است.

قرآن کریم پس از ذکر علت خلقت همجنسی نر و ماده بلکه همنوعی آنها نتیجه را برقرار شدن مودت و رحمت بین مرد و زن میداند و نه مودت را منحصر به مرد ساخته و نه رحمت را به زن و هر دو را بین آندو (بینکم) جنس تقسیم نموده و این خود نوعی تساوی است که در جلد قبل به تفصیل به اختلاف های بین مرد و زن و نیز درباره تساوی آنها مطالبی آورده شد.

مودت محبتی است که طرفین نسبت یکدیگر دارند و ادامه آنرا آرزومندند آنچنان دوستی که در حضور و غیاب هر دو به قوت خود باقی است و دیدن یکدیگر سبب سرورشان میشود و دلشان نسبت بهم در سلامتی است و از روایات بر میاید هرچند مودت آن محبتی است که هم بزبان مییاشد و هم به دل اما نیروی نهادی

آن فزونی دارد و در برابرش مشاجره و دشمنی و بغی و سرکشی است و کلمات حضرت علی و حضرت سجاد گویا آن:

البشاشه حباله الموده (گشاده روئی و خوشخوئی دام دوستی است) (۱):

و انه لا يظهر مودتهم الا بسلامته صدورهم (و ظاهر نمیشود مودت انسان مگر به سلامت سینه هایشان) (۲).

و استعملت الموده باللسان و تشاجر الناس بالقلوب (دوستی بزبانهاست و دشمنی به دلها) (۳).

اللهم صل على محمد و آل محمد و ابدلني من البعضه اهل الشنن المحبه و من حسد اهل البغي الموده (پروردگارا درودت را

بر محمد و آلش بفرست و شدت کینه کینه توزان را درباره من به محبت و حسد متعدیانرا بمودت بدل کن) (۴).

وارق على اهل البلاء منهم رحمه و اسر لهم بالغيب موده (و بر اهل ابتلا به آئین مهربانی رقت کنم و در غیابشان دوستی خود

را ظاهر سازم) (۵).

و اما کلمه رحمت که از طرف پروردگار احسان و فضل و کرم است و از جانب انسان مهربانی و عطوفت و در کنار کلمات

چندی در قرآن

۱- ۱۰۸۰ نهج البلاغه فیض

۲- ۹۹۳ همان مدرک

۳- ۳۱۱ همان مدرک

۴- صحیفه سجادیه فیض صفحه ۱۰۲

۵- ۱۴۰ مدرک قبل

جای دارد (صلوات و رحمه - مغفرت و رحمه - هدی و رحمه - اماماً و رحمه - رحمه و رضوان - رحمه الله و برکاته - شفاء و رحمه - رأفه و رحمه) و تفاوتش با مودت اینست که رحمت میرسد و ضراء و زیان - سوء بدیها - عذاب و نعمت را بر طرف میسازد و خود بجای آن میگیرد (و اذا اذقنا الناس رحمه من بعد ضراء مستهم اذا لهم مکر فی آیاتنا - ۲۱ یونس؛ ان ارادبکم سوءاً او رادبکم رحمه - ۱۷ الاحزاب؛ باطنه فیہ الرحمه و ظاهره من قبله العذاب).

بقراری که گفته شد، ازدواج با محکوم کردن دو جنس که از لحاظ کلی دوتن باشند که به یکدیگر برسند تا خوشی و لذت ببرند لتسکنوا الیهای قرآنی است آنهم تازه در یک بعد بدنی آرامشی خواهد بود که نوعی حیوانی و پست کنندگی بشمار می آید اما اگر با تن بخشی دلدادگی همراه باشد مفهوم گناه را که در عرف با رسیدن جسمها بیکدیگر مرتبط است حذف میشود و زن قبل از مرد چیزی دیگر برای شوهر میشود که با هر آمیزش فزونتری زیادتی کمال جنسی را بهمراه دارد، هرچه در ازدواج انسان و انسان چشمگیر است و باید حاصل ازدواج باشد بدست میاید که همان مودت است و رحمت و اینکه قرآن مودت را مقدم بر رحمت ذکر فرموده جالب است زیرا مودت بمنزله وضو و تطهیر و آمادگی است و رحمت همان نماز و معراج و تازن و مرد برای یکدیگر چه در حضور چه در غیاب مملو از مهر و محبت نسبت بیکدیگر نباشند محال است با بندهای نفع عملی اجتماعی و اخلاقی پیوند خورند و علاوه بر اینکه در هم آغوشی تن و تن باشند در پیوند



مصالح و نیکبختی موفق گردند و بر مبنای همین آیه مورد بحث که زن و مرد را از آرامش و محبت و رحمت در سایه ازدواج به تساوی برخوردار میداند نبی گرامی فرمودند: مؤمن پس از پرهیزگاری خدای عزوجل چیزی بهتر از زن پارسائی که اگر فرمانش دهد اطاعت کند و اگر بدو نگیرد مسرورش نماید و اگر درباره او قسم خورد قسمش را رعایت کند و اگر از او غایب شود مال وی و عفت خویش حفظ نماید چیزی بهتر نیاید.

(ما استفاد المؤمن بعد تقوی الله عزوجل خیراً له زوجه صالحه ان امرها اطاعته و ان نظر الیها سرته و ان اقسام علیها ابرته و ان غاب عنها نضحته فی نفسها و ماله).

مودت زمینه کشت بذر است که حاصل رحمت مییابد و تا مودت نباشد رحمت نیست و ابن واو بین آندو بمنزله واو ترتیب است همانن «فاء» یعنی تا مودت نباشد رحمت نیست و این مودت که بمنزله کشت است همانند کشاورزی که میداند چه زمانی و چه مکانی کشت کند و آب دهد تا بهتر برداشت کند دعای زیر حائر سید الشهداء و دعای سحر و ساعت آخر جمعه، زمان نزول باران و ... که در مکان و زمان بهتری است همانگونه که دعا اثر بهتری دارد رحمت در زمینه مودت نزول و تنزیل بهتر و بیشتری انجام میدهد.

حال که معنای مودت را دانستی که محبتی است بیشتر در دل و آتشین و دو سره یعنی هر دو طرف یکدیگر را دوست دارند و از لحاظ بهره و قسمت به زن و مرد به تساوی داده شده است و تمام شدنی نیست بگویم در سوره اشعراء از پنج پیامبر نقل شده

که پس از اقدام به هدایتها و تحمل رنجها و زحمت ها به مردم تذکر میداد که ( ما استلکم علیه من اجران اجرى الا على رب العالمين) در قبال آنچه میکنند هیچ اجرى و مزدى از مردم نمیخواهند و اجرشان بر خدای رب العالمین است. جز نبی گرامی اسلام که پروردگار به ایشان امر میفرماید که ای نبی گرامی به مردم بگو قل لا استلکم علیه اجراً الا الموده فى القربى (۲۳ الشورى) هیچ اجرى از شما نمیخواهم جز دوستى شما با اقاربم یعنی پنج پیامبر میگفتند اجر ما با خداست اما معلوم نبود چه پاداشى و اجرى خواهند داشت اما در مورد نبی گرامی پروردگار رب العالمین آن اجر را معین کرده و در الا الموده فى القربى ذکر و منحصر فرموده که شيعه و سنی همه و همه از نبی گرامی نقل کرده اند که ذوی القربى حضرت زهراست و شوهر و دو فرزندش صلوات الله و سلامه عليهم .

و چون مودت بین زن و مرد به تساوی است هر دو نیز باید دلشان مشحون از مودت ذوی القربى در قبال پاداش نبی گرامی باشد.

(ناگفته نماند کلمه قل در اول آیه و اطاعت امرى که نبی گرامی کردند خود اجرى را برای ایشان در آیه می‌رساند که با آیه قبلى منافات ندارد).

افراد بشر به بشره محدودند یعنی از بالا و پائین و چهار طرف بوسیله بشره هر بشر از دیگر بشر جداست و حیوانات دیگر نیز به بشره محدودند و بشر متوقف شده در محدودیت و زیر همین پوست و بشره که کسب معنویت نکرده همان ارزش حیوانی

را دارد و هیچ عملی به اندازه نماز قدرت بیرون آمدن از لاک مادیت و به ابدیت و بینهایت پیوستن و معراج رفتن را ندارد و این نماز سنبلی از مخلوقی است که بخالش نشان میدهد یاغی نیست و توانسته است از بشره در اید و به انسانیت بیوندد.

آدم از پست ترین آفریده شدگان (حماء مسنون - گل ولای) بعلاوه عالیترین (روح خدا - نفخت فیه من روحی) خلق شده که عناصر قسمت اول هر چه در گل و لای میباشد معلوم و ثابت است و در همه از انسان و حیوان یکسان - عناصر مادی گوشتی، استخوانی، خونی بدن نیز معلوم و ثابت است و در همه افراد یکسان. آنچه پایان ندارد وسعت فکری و نیت افراد است که میتواند مراتب و مدارجی از همان روحانیت فنفخت فیه من من روحی بوده باشد از اینرو سازندگی بخش مادی از گل و لای تحرکی ندارد ساکت و راکد است و آنچه قابل حرکت و کمال و تعالی و ترقی است و بشر را از بشریت برداشته و جدا کرده بسوی روحانیت سیر و پرواز میدهد همان قسمت پایان ناپذیر فنفخت فیه من روحی است که در اینصورت موجود بشر نبوده نامش انسان خواهد بود و معلوم میدارد انسان مراتب و درجاتی دارد در فاصله بین حماء مسنون تا روح الله - در فاصله بین اعضای حیوانی و تن بشری تا مثل خدا شدن - در فاصله بین از خاک آمدیم و به خاک برمیگردیم (منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تاره اخری - ۵۵ طه) همانند حیوانات که از خاک آمده به خاک برمیگردند تا از خدا آمده بخدا بر میگردیم ( انا لله و انا الیه راجعون) و هر چه به خدا نزدیکتر انسان

عالیتر که نمونه اعلایش سوره ای بنام انسان بر قامت رسای انسان بزرگ نازل گردید و دوست و دشمن مقر و معترف که سوره انسان سوره حضرت علی است.

اگر ازدواج بین تن و تن باشد لتسکنوا الیها و آرامش در بعد حیوانی و حماء مسنون و شناخته شده ها برقرار است اما مراحل مودت و رحمت با فرخنده وصلت دلهاست آن هم بدرجاتی که از مودت زن و شوهری گرفته تا مودتی که بین پروردگار و دود و بنده اش که قلبی خالی از همه چیز جز خدا دارد بر آورد میشود، زیرا مبنای مودت همانگونه که معین شد دو طرفه بود و اینجا بین خداست و بنده اش و رحمت آنکه با هدایت و رضوان و ... همراه باشد آن هم بدرجاتی دارد از رحمت نسب به خانواده داشتن تا رحمه للعالمین بودن که خاص نبی گرامی است و این رحمت آنقدر تظاهر نیز داشت که در تمام غزوات و سریه ها فقط یک الی دو نفر بدست حضرتش بقتل رسیدند.

اینکه نبی گرامی فرمودند: من و علی دو پدر این امتیم (انا و علی ابوا هذه الامه) و قرآن لباس رحمه للعالمینی را بر قامت محمد مصطفی راست آورده و موده للقریبی را جهت علی مرتضی تخصیص داده نکته جالبی و نشانی بس عالی از موجودیت مودت و رحمت نزد این دو پدر امت است که کسی در فاصله بین حماء مسنون و نفخت فیه من روحی به خدا نزدیکتر نیست جز آنکه رحمت للعالمین است و آنکه انسانی قابل مییاشد که باید پیروانش به او مودت داشته باشند و لاجرم وی نیز به آنها خواهد داشت و در صورتیکه بگویم کسیکه ایمان و عمل صالح داشت وعده الهی

است که در مسیر نوعی دوستی و مودت قرارش دهد که دوستی برایش باشد و دوستی بهتر از علی کیست؟ و لذا هر کس را ایمان و عمل صالح است مودت علی نیز هست (ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا - سوره مریم آیه آخر).

اینکه تا مودت نباشد به رحمت راهی نیست در یک قالب دیگر بصورت انا و علی ابوا هذه الامه در آمده و در یک قالب دیگر بصورت انا مدینه العلم و علی بابها، نه برای ورود به شهر راهی جز در آن شهر هست و نه برای رسیدن به رحمت چاره ای جز دوستی وجود دارد و نه میتوان مودت بدون رحمت یا رحمت بدون مودت باور کرد همانگونه که نبوت بدون ولایت و ولایت بدون مودت باور کردنی نیست و این پیش آهنگ ولایت باید زمان ولادت سرش در دامن گیرد و تولدی تازه برای سرای ابدی و کسانیکه توحید را بدرستی پذیرفته اند حتی سرگذشت نبی گرامی کافیهست که اثبات وجود معاد و عدل و ولایت و امامت برای آنان بوده باشد.

### از دواج با محارم هر چند نسلی نیاید

آنچه آفریده شده حرکت دارد بلکه بودن و شدن هر دو یعنی در حرکت قرار گرفتن، اما حتی ساده ترین حرکات هم بدون تضاد و ناسازگاری تشریح نمیشود از نیروی جاذبه و دافعه، نیروی گریز از مرکز و نیروی متمایل به مرکز، بار الکتریکی مثبت و منفی و حتی در طبیعت زنده سیمپلاسیون (طبیعت را گرفتن

و همسان خود کردن) و در آسیمیلاسیون (دفع مواد غیر همسان را به محیط پس دادن) دو جریان نگهدارنده حیات میباشند. آفریده شدگان متضاد از یکدیگر جدا نیستند آنها بصورت ظاهر در برابر انسان گاه در یک پدیده واحد همزیستی دارند چون الکترون و پروتن و نمیتوانند بدون یکدیگر وجود داشته باشند اینها مثبت و منفی اند و طبق قانون باید جذب یکدیگر شوند اما فاصله معین خود را حفظ میکنند و همین دو روز نزدیک ماندن و جزر و مد و انقباض و انبساط و دفع و جذب و مثبت و منفی یعنی ماهیت متضادی که در عین حال همزیستی دارند سکون را غیر ممکن میسازد و حرکت و تکامل را قطعی میگرداند.

ازواج با محارم علاوه بر اینکه فاسد کننده نسل است حرکت شهوت بسوی قطب دیگر و جنس خودی است نه متضاد یعنی نر و مادگی نیست که جفت میشوند خویشاوندی زن بوسیله مرد و مرد توسط زن هر دو را از ماهیت متضادی که باید متحرک و سبب تکامل گردد به سرایشی و قهقرا و کم و کاهشی ساقط است و آن ضدین که باید در ضدیت برابر و در عین حال قالب یکدیگر باشند از دست رفته میباشد و لذا ازدواج با محارم تکامل نیست بلکه سکون است بلکه مرگ است هرچند نسلی هم ایجاد نشود.

حرکت شهود در ازدواج با محارم بسوی خواسته و غلبه و تصرف نیست، خود عشق نیست بلکه برداشت و دریافت نوعی تمایل جنسی است همانند دو قطب مثبت و منفی که در یک واحد هر دو بصورت غیر قانونی مثبت و منفی شده یا منفی مثبت شده بخواهند ایجاد حرکت و تکامل نمایند که امکان ندارد.

ناگفته نماند ازدواج با محارم اگر نسلی بیاید فوق العاده خطرناک بوده که بزودی مورد بحث قرار خواهد گرفت).

### ازدواج مقدم بر ایجاد نسل

اگر قسمت ازدواج را در همین جلد ملاحظه فرمائید روایاتی چند را خواهید دید که از عزاب و کسانیکه مجردند و تجردشان سبب آلوده سازیشان است بسیار مذمت شده و بدینوسیله به ازدواج تحریم و تشویقشان مینمایند در صورتیکه از مرد خانواده ای که فرزند ندارد هیچگونه نکوهشی بعمل نیامده و از زنان نازا به کم ارزشی یاد شده که خود مطلب بسیار جالبی است زیرا مردیکه در اسلام اجازه چند زن گرفتن را دارد از اینکه بارور نکند مذمت نمیگردد در صورتیکه زن در انحصار که نمیتواند بیش از یک شوهر داشته باشد نازائی عیبی را متوجهش میسازد و ما میدانیم زنان نازا بیشتر از دیگران استعداد ابتلا به بیماریها بخصوص سرطان های دستگاه تناسلی دارند و این نکوهش اسلام حداقل آنان را اگر باید دارو و درمان کنند تا باردار شوند ترغیب میکند و اگر بطور مطلق از آبستنی جلوگیری مینمایند از این عمل منع و باز میدارد و این دستور اسلامی معلوم میدارد که داشتن فرزندی برای یک زن مقدم بر ارزش ازدواجش بوده یا حداقل با آن برابر است در صورتیکه یک مرد ازدواجش قبل از مسئله مربوط به نسل مطرح مییاشد و این مطالب علمی به اثبات رسیده روز است که بنحو شایسته ای خانم سیمون دوبوار در کتابش (جنس دوم) آنرا روشن ساخته و مرد یک شخصیتی (مخصوص بخودش) وزن دو شخصیتی (مربوط به خود

و مربوط به نسل) را نشان می‌دهد که آن یکی را با نسل کاری نیست و این پیوستگی دارد و طالبان میتوانند مراجعه نمایند و از اینکه با طرح چند روایت در ۱۴ قرن قبل نتیجه همان بوده که امروز علم بآن دست یافته لذت ببرد و قرآن چه عالی این مسئله را تجزیه و تحلیل مینمایند آنجا که فرشتگان نزد خلیل الرحمان آمدند با آنکه مژده باردار شدن و فرزند یافتن را احتراماً باید قبلاً به پیامبر الهی حضرت ابراهیم مژده دهند علماً به همسرش بشارت میدهند (فبشرناها باسحق - ۷۵ سوره هود) و مهمتر آنکه پس از آن میگویند (و من وراء اسحق يعقوب - نوه ای نیز بنام یعقوب از اسحق خواهی داشت گویا همانگونه که پیر عروس شدن مادر زن برای دخترش امکان دارد فرزندی منگولیسم بوجود آورد). درمان نازائی مادر بزرگ برای فرزندان نیز مؤثر خواهد بود و این مطلبی است که هنوز علم به آن توجهی نکرده است. روشنتر آنکه اگر زنی بنام الف در سن بالا عروس شده باشد امکان دارد دخترش با آنکه در سن پائین عروس شده فرزندی مربوط بزنان پا بسن عروس شده داشته باشد و نیز اگر زنی مژده بارور شدن پس از مدتها عاقر بودن بوی برسد درمان بر این فرزندی که بوجود خواهد آمد مؤثر بوده و عقیم نخواهد بود و باز قرآن را چه شکوهمند بنگرید که پیامبری دیگر (حضرت زکریا) نیز چون از فرزند نداشتن نزد خدا زاری میکند و کانت امرأتی عاقراً (۱۹ مریم) معروض میدارد و جهت زنش که در معرض خطر است انا به و التماس مینماید که عاقر میباشد اما زن که حافظ و خواستار نسل است چون همانند زن ابراهیم از نداشتن فرزند



اضطرابی نمیکند و بصورت خود نمیز ندبه حضرت زکریا فرزندی داده میشود که حضور و در حصار بکریت بلاعقب میماند (اشاره به آیه شریفه سیداً و حصوراً و نبیاً من الصالحین) و این باز مسئله ای را طرح میکند که مگر آدمی در مسیر قوانین تکوینی نیز قرار میگیرد که در یک زمان دو پیامبر شبیه یکدیگر عمل مینمایند و در بسیاری موارد همسان و یکسانند (حضرت عیسی و حضرت یحیی) و از جمله داماد نشدن مگر آنکه بگوئیم حضرت عیسی که از مریم مبشر به روح القدس آمد حضرت زکریا نیز با دعائی که خود کرد و فرزند خواست آنجا حضرت عیسی پدرش فرشته ای بود و مادر داشت و اینجا حضرت یحیی مادری نداشت و پدرش هم فرشته ای بود که دعایش بااستجابت رسیده و هم مادری بود که نقش زن را در اینکه نسل خواه است ایفاء کرده و مادرش فقط بعنوان گلدانی که گلی در آن کاشته و پروریده شده است بحساب است.

دیگر آنکه ارتباط پیامبران الهی با ازدواج و فرزند هر کدام بنحوی بوده که نمونه های آن در پنج پیامبر اولوالعزم هر کدام بنحو خاص دیده میشود با توجه به اینکه پیامبر باید میرا از عیب و نقص باشد فرزند داشتن و نداشتن یا کم و زیاد داشتن مطرح نبوده و آنچه هدف نهائی است بهبود وضع جهان ابدی در سایه ایمان به توحید و تسلیم میباشد، مخصوصاً اگر به نبی گرامی اسلام توجه نمائیم که با داشتن چند همسر در برابر تنها فرزندی که از ایشان باقی ماند نقصی برای فرستاده الهی نخواهد بود. بیشتر به عدم ارتباط کلی ازدواج با داشتن فرزند متوجه

خواهیم شد.

اینکه اسلام مرد را ملزم به پرداخت نصف مهریه مینماید اگر پس از ازدواج، نکاح و آمیزشی صورت نگرفته باشد و طاقی پیش آید در صورتیکه اگر شرط کنند با ازدواج و نکاح، بدون فرزند بمانند و آخر طلاق پیش آید، پرداخت مهریه جملگی لازم است خود دلیل ازدواج مقدم بر نسل میباشد.

## عشق و کشش جنسی

احساسات شورانگیز که نام عشق به آن داده میشود با نیروی کششی که در نهاد پسر و دختر برای پیوستگی وجود دارد آیا دو چیز است؟

میگویند انسان آغوش گرم مادر را احساس میکرده، نوازش میشده، ایماء و اشاره های فیما بین برایش لذت آور و حسرت انگیز بوده، سلولها جوان و در رشد سریع و جذب خوب و دفع مناسب. و آرامش عصبی و مغزی از طرفی بعلت برشد کامل نرسیدن آنها و از طرف دیگر بخاطر بر فطرت توحید و آرامش بودن هر نوزاد، رحمت پروردگار شامل احوال تازه واردی است که از جهان راحت رحم به این جهان پر رنج وارد شده و نباید بلافاصله همه چیز او را شکنجه دهد از اینرو فرستنده که مادر است در سطح بهشتی و گیرنده که نوزاد است در یک بعد بهشتی بین یکدیگر در ارتباطات مملو از عشق و محبت بسر میبرند اما بتدریج سلولهای هر دو پیر میشود یکی به جوانی میرسد و دیگری به سالخوردگی آنقدر سلولهای مادر ناتوان شده

که مزه ها را خوب چشائی نمیکنند و زبان به شکایت که برکت از خردنیها رفته است در صورتیکه گندم و گوشت همان است که بوده و هرچه رفته از سلولهای ذائقه رفته است و سایر ادراکات و حسها نیز همینطور فرسوده شده اند اما آنکه جوان است و هنوز سلولها گرم تکثیر و تولیدند و فعال ناگهان به تازیانه هرمن های جنسی به التهاب کشیده میشوند، سلولها یکی است اما هرمن ها دو تاست و هرمن ها میخواهند سلولها هم یکی شوند و تن با محتویاتش با تن دیگر با آنچه دارد پیوستگی پیدا کنند اما اگر در همان مرحله تن به تن رسید هرمن ها از دست رفت و محتویات تن نیز در حامل خود که تن هاینند جدا از یکدیگر ماندند یک عمل حیوانی که تنها کشش تن و تن در سایه قدرت هرمونی حاصل میشود برای انسان پیدا شده است. همانگونه که هرمن درندگان در اسفند یا گوسفندان در آبان و اسفند و مرغ و خروس و میمون در همه سال چنین کاری را انجام میدهند در انسان نیز روابط جنسی حیوانی دیده میشود، اما انسان هرچه با چنین آمیزشی آرامشی کاذب بدست آورد به نتیجه مطلوب نمیرسد زیرا همانگونه که دختر جوان در پی شوهر نقش پدر را میجوید پسر جوان نیز نقش مادر را در یک دختر جستجو میکند تا بار دیگر نگاه های عاشقانه و ایما و اشاره های شور انگیز و در آغوش گرفتن های گرم به امید آنکه یک سطح فردوسی با یک بعد بهستی دیگر بدست آید و باز کامیابی و کامرانی در یک محیط تازه که زمان کودکی را بیاد بیاورد سایه رحمتش را بر یک کانونی دیگر و خاندانی جدید بیفکند و به همین مناسبت است که اگر الف بین زن و شوهر بحد دلچسبی

برسد مرد همسر خود را بیاد همان روزهای کودکی به اسامی آنچه دوست میداشته میخواند (کوچولوی من - عروسک - عسل من - و ...) و از شگفتی های بزرگ آفرینش که با یک قصد و خواست صدها هدف گیری مینماید اینکه هر چه زن همسرش را بیشتر دوست بدارد بیشتر طالب است که از او فرزندی داشته باشد و این هدف گیری خلقت برای تحویل فرزند بهتر در خانواده مهربانتر نیز نوعی رو به کمال رفتن است بعلاوه دیدن یک نوزاد از هر دیدن عاشقانه دیگری پدر و مادر را به حد دوران کودکی خود طبعشان را افناعت و ارضا مینماید و نزد چنین ازدواجی که پایه و اساسی بر محبت استوار داد اگر زن متوجه شود بدون فرزند خواهد ماند، به سرعت در جستجوی عیب و علت بر میاید و اگر تعمد در اینکار از طرف شوهر مشاهده کند حتی در طولانی ترین آمیزش ها هم به ارگاسم و اوج لذت نخواهد رسد.

همانگونه که بارها گفته شده مرد فقط آلت تذکیر داد و زن هم تأنیث هم تذکیر که در زنها نیز برای بهتر و بیشتر لذت بردن ختنه شان مینمایند و در اسلام که آلت تذکیر زن اگر بزرگ بود ختنه مستحب، و لذا در رسیدن تن به تن بهره جنسی بیشتر است و گویا زن نشانی از موجوداتی دارد که آلت نر و ماده را با هم دارد و شاید یک علت امکان باردار شدن زن بدون مرد (بوسائل تحریکی) همین وجود آلت تذکیر باشد (و وجود هرمن مردانه که ناچیزش در زنان است) و نیز مردان هم نشانی از همان موجودات دارند یعنی که هم آلت تذکیر دارند و هم تأنیث که نماینده انوئیت آنها و دلیلش ناچیز هرمن زنانه میباشد و به همین علت جنس دوم (منفی بزرگ + مثبت کوچک)

با جنس اول (مثبت بزرگ + منفی کوچک) این فرق بزرگ را دارند که مرد تا پایان عمرش میتواند باردار سازد و زن به سن سالخوردگی رسیدن بارار نمیشود که منفی بزرگ یعنی واقعاً زن و مثبت بزرگ واقعاً مرد و کوچکی هر کدام نشانی از ناچیز مردانگی در زن و اندک زنانگی در مرد است و زن در سن یائسگی تحت تأثیر هرمن از دست رفته زنانگی به طرف مردانگی سوق داده شده صدای مردانه سینه مردانه و حتی موهای مردانه بر صورت پیدا خواهد کرد و این باز از عطایای بزرگ آفرینش است که زن مدتی را در تولید نسل بگذرانند و مدتی دستگاه تولید را به دستگاه پرورش نسل تبدیل کند گویا تا زن مأمور است دو شخصیت داشته باشد شخصیتی نسل آفرین و شخصیتی جاذب مرد، دستگاه آفرینش نیز او را در همان دو شخصیتی ضروری نگه میدارد و چون شخصیت نسل سازیش را از دست داد شخصیت جاذب مردانش را نیز از او میگیرد و با مردان در یک شخصیت که باز تفوق طلبی مرد را میپذیرد نگه میدارد یعنی شخصیت الرجال قوامون علی النسای قرآن از ابتدا تا انتها در جان هر دو آنها دویده است و بقیه شخصیت ها اجاره ای و موقت در جانشان نشیمن دارد. (ناگفته نماند دو شخصیتی زن جوان که اولین مرتبه بوسیله سیمون دوبوار ذکر و مورد قبول دانشمندان مربوطه قرار گرفته است بنظر میرسد در ریشه و اساس همان یک شخصیت لباس مرد شدن زن و لباس زن شدن مرد است که قرآن

آنها آورده و جذب مرد و خواست نسل رویهم یک شخصیت لباس مرد شدن است و شخصیت تفوق طلبی و تسلط بر زندگی همان لباس زن شدن مرد میباشد که در عین حال عورت یکدیگر را نیز حافظند و سکس یکدیگر را قانع.

بهر صورت هر چند روابط زوجین بسیار هم شور انگیز باشد نمیتوان کلمه عشق را بر آن وضع نمود بلکه این دو توانسته اند شکاف بین دو ذی حیات را کاهش بیشتری دهند که حیات نوعی پیوستگی دارد از آغاز بشریت تا پایانش و اگر پدری بسر کسی کوفت و مدتها بعد دیگری بسر پسر ضارب کوبید این همان اتصال رشته حیات از فرزند به پدر و به آباء و اجداد است و عشق همان نیروی کاهش دهنده حیات میباشد تا جائیکه اثار جان در راه حق عین حیات بوجود می آید و ولا تحسین الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون که قرآن شهداء راه حق را زنده معرفی میفرماید همین است که اینها بیشتر از دیگران شکافهای حاصل از دستبرد ستمگران ضد حیاتی را پر و ترمی مینمایند و بطور کلی هر کلمه ای را که در ادبیات جهان بوفور دیده میشود اما در قرآن نیست مورد تائید بلکه قبول ما هم نیست مانند کلمات معجزه و عشق و غریزه و .. که در جلد های مربوط به چند سال قبل نیز گفته ام و هم اکنون شنیده میشود غریزه بتدریج از قاموس فیزیولوژیست ها برداشته میگردد و بدنبال آن خواهید دید عشق نیز همان معرفی میشود که نیاز مبرمی است بیاد گذشته ها یا در امید آینده ها.

## یک نقش نسل در زندگی

تنها نقشی را که نسل ممکن است در زندگی پدر و مادر ایفا نماید خواهیم آورد آن هم یکی را که قرآن فوق العاده مهم دانسته است نقشی در عین حال مزاحم که در حقیقت بر چسب شدن نسل است به عقاید والدینش.

در برابر همین مختصر فعالیت علمی مذهبی که دارم سه قسم دوست میبینم. یکدسته که با ما در زمان تجردشان همگامی و همکاری و حداقل جلوه هائی مشابه داشتند به محض آنکه داماد شدند ابتدا شبهارا غنودند که عاشر و هن بالمعروف باید حداقل در حواشی زندگی مراعات شود و با پیدایش اولین فرزند روزها را نیز ضمیمه شبها کردند با این اختلاف که راه گریزی از برداشت های هادی زندگی نبود و در این زمینه فعالیتشان بهتر گردید و چون دومین فرزند آمد میگویند چیزی دنیای کسی را گرم و گیرا نمیکند جز اجاقی که در خانه است و گلدانی که داریم؛ و طرح کامل یک زندگی اصیل با حذف تزکیه نفس ممکن نیست اما پیامبر یا امام اگر نیاید و نباشد کلیه عوامل محرک و مشوق و مجاهد هرچه کرده و میکنند تنها برای خودشان بدرستی توجیه میشود و عمل بدون راهنما عبث است و بی اعتبار.

دسته دوم که متأهل شدن و اهلیت یافتنشان همانند زمان تجرد و بقول خودشان مشابه زمان توحششان است همینکه یکی را دیدند و در راه دین پسندیدند یعنی مرجعی داشتند خود واسپاری مخصوصی که شاید برای خودشان معنی و مفهومی ندارد.

اما وقع و ارزشی بسیار و صاحب قدر و اعتباری می باشد نشان می دهند میدوند، می جنبند، اقدام میکنند و در بسیاری از موارد هم میدرخشند، و اشکال نشود که تحقیق کرده و اصل را یافته و در فروع مقلدند.

اما دسته سوم که آدمی را دق مرگ میکنند عوامل زمین گیر، حرف زن، راه نشان ده اند که سرا پا به زمین میخکوبند تنها زبانشان به اطراف میچرخد و ابعاد کوچکترین مسائ تا بزرگترین قاضای عالم را مورد بررسی و اظهار نظر قرار میدهند نواری که روشنگر کاذب است و انسانی که مرده است و بر قبرش پنجره ای گذاشته اند و از آنجا طلسم و جادو میکند چنین کسان چون بخانه وارد شوند زن و فرزندانشان دیگر خانه شان پناهگاهشان نیست حصارشان نیست، یک چهار دیواری مهاجم است که یک ضبط صوت متحرکی از این گوشه به آن گوشه از اطاق به حیاط و برعکس رفت و آمد دارد اما ضبطی بدون ضابطه و مزاحم که همه چیزش آخرتی است جز زبانش.

تکلیف دسته دوم که مقلدند و گروه سوم که منجمدند معلوم، سود رسانی آن و بیفایده گی این معین، ترویج آن و انحصار طلبی این مشخص و حرف همین است که ایندو را کاری نیست که مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد.

دسته اول اند که میخواهند چون مریم مقدس دست نخورده باقی بمانند اما به شرطی که هیچکس بر افاضات مقدست مآبانه شان لاف فهم و اشکالگیری نزند اینها کشندگان فرهنگند، و دنیا را حرمت میگذارند و نام عشق و تقوی بر آن مینهند: یلوون  
السنتم



بالکتاب لتحسبوه من الكتاب (آل عمران) چه خوش میفرماید حضرت رب العزه که زبانشان را با کلمات قرآنی پیش میاورند که سخنانشان بحساب قرآن آید. و اگر کسی را متمول و متمدن ببینند که جبه رسالت تبلیغ و تحریک در بر دارد و میخواهد به پرونده های رنگ باخته و بی رمق جوانان مسلمان آب و رنگی بدهد خود را بعنوان یک موجودی عالی و دلفریب نزدیک میسازند و بر آنچه خود کرده اند نام مشروع گذاشته موجه شمرده حتی به بحث و مناقشه میپردازند و اگر با سرسختی نا متعارفی برابر شدند حتی حاضرند جوانان را دعوت به تشیع جنازه سنت های حاکم بر سرنوشت جهان ابد نمایند، اما هنوز آشفته و ملتهب اند و از اینکه دست یافتن به جنازه سنت های شرعی که به آن اشاره مینمایند امکان دارد نجات بخش باشد خالی نشده اند و افکار جدیدش همه سلول های او را تباه نکرده است. اینست که قرآن ناگهان در برابر اینان که با رسیدن به ثروت یا یافتن زن و فرزند به پرده های زیبای کارگاه یا حجله آویز میشوند ظاهر شده آنها را موظف به فهم این معنی مینماید که: پدر بودن یا متمول شدن کسی را از روشنفکر بودن و انصاف داشتن معاف نمیکند.

یا ایها الذین آمنوا لا تلهمکم اموالکم و لا اولادکم عن ذکر الله (۹ المنافقون) و اعلموا انما اموالکم و اولادکم فتنه و ان الله عنده اجر عظیم (۲۸ الانفال) و اعلموا انما اموالکم و اولادکم فتنه و ان الله عنده اجر عظیم (۱۵ التغابن) توجه فرمائید که مورد خطاب کافران نیستند، مؤمنانند که پروردگار توجهشان میدهد به مسئولیتی که در قبال دین از یک طرف و ثروت و فرزندان از طرف دیگر دارند،

زیرا غیر مؤمن مقدم بر هلاکتی که ممکن است از طریق مال و اولاد پیش آید از سوء عقیده و بی ایمانی دچار است و این مؤمن است که باید متوجه باشد مسئولیت وی در قبال دین با داشتن یا نداشتن مال و اولاد منتفی نمیگردد.

مال و اولاد نباید مرکزیت برای اهل ایمان پیدا کند و بخاطر آنچه یک روز در دست اوست و روز دیگر در دست دیگری و فقط برای گذراندن یک عمر مادی موقت بکار آید ایمان را که جهت یابی سعادت ابدی است فدای امری موقت نکند و فرزند را که خود در گرو اعمال خویشتن و جدا از یکدیگر حسبا و کتابی دارند وسیله گرفتاری جهان ابدی نسازند و چه جالب که مال را مقدم و قبل از اولاد ذکر فرموده است زیرا مال قدرت اینکه صاحبش را وادار به بی دینی و فراموشی از قبول مسئولیت های خدائی نماید بیشتر از اولاد است، ژاندارم میتواند مزاحم مزرعه و آب و زمین شود یا پلیس از کارگاه و واحدش بازرسی کند این است که خود را به آنچه ژاندارم و پلیس میخواهد در آورده تظاهر به آن میکند که دستگاه خواسته نه آنچه خدا میخواهد در حالیکه عمق فرو رفتن در منجلاب کف و بی دینی بخاطر فرزند تا مرز اعتقاد و مشابه دیگران شدن نبوده تنها مشغولیت و مرکزیت فرزند خواهی میتواند آدمی را از یاد خدا دور ساخته معنویتش و کمال و سعادتش را هلاک و هدر سازد و اگر کفری و فسقی ناشی از اقتصاد پیش آید قطعی است که دارنده اش مقصلاست در صورتیکه فرزند غیر معتقد گاه هلاکت سازیش فقط میتواند پدری چون حضرت نوح را به انابه نزد پروردگار وا دارد.

رابطه شخص با مال و اولادش چنین برآورد میشود که: مال ارباب بدی است و نوکر خوبی اما فرزند آنچنان پیوستگی با صاحبانش دارد که: فرزند صالح خوب است و غیر از آن بد و در مقام مقایسه میبینیم تصمیم در خوب و بد بودن مال با صاحبش است که اگر دل در مال بندد آن ارباب است و صاحبش مراقب و نوکری فداکار، اما اگر ثروت برای انجام کارهای دین و دنیا بخوبی و درستی در اختیار و همانگونه نوکر باشد بسیار پسندیده است در صورتیکه تصمیم بر خوب و بد شدن فرزند تا حدود متناهی در دست خالق آنهاست نه صد در صد همانگونه که اختیار مال را به صورت ارباب یا نوکر در آوردن صد در صد و تمام عیار در اختیار صاحبش بود از اینرو اگر مال شخصی را از ذکر خدا باز داشت نوعی رکود و جمود و توقعی است که بی دریغ بدست خود فراهم گردیده است درحالیکه فرزند اگر سبب بازداشت والدین از ذکر خدا گردد نصف آنچه ارث برده از پدر است و نصف از مادر و به اندازه نصف امیدوار است که مانع وی از ذکر و یاد خدا نشود و نصف دیگر از چه کسی برسد یا در اصل جهشی پیدا شود بالاخره از یک فرد که بخواهد یا خدا باشد و همسری نیز در یاد خدا داشته باشد فرزند مانعش نخواهد بود اما خودش در حد اعتلای بندگی باشد و همسرش در خلاف آن جهت حتی اگر نوح پیامبر هم باشد یک فرزندش از مادر گنهکارش ارث میبرد و پسر بدی میشود. (از چهار پسر: سام، حام، یافث، کنعان یکی جانشین پدر میشود و کنعان جانشین مادر و دوتای دیگر نیز متوسط که پسندیده اند و گویا مسئله توارث مندل را قرآن آورده است که

از چهار نفر یکی پدر یکی مادر و دو تا حد وسط میگردند).

فرزند همدرد است و اغلب اوقات هم عقیده و وارث پدر و مادر و اگر بندرت مانع و مخالف پدر و مادر گردد تا از یاد خدا دور شوند پدر و مادر را طرد میکنند اما وادار نمیکنند ولی ثروت صاحب خود را مجبور میکند با یک متمول میگوید باید به زن و فرزند رسید پیغمبرمان هم گفته است، بعد خودش پیغمبری میکند که باید به فکر تأمین آینده شان هم بود و اگر ساعتی اضافی پیدا کرد در جستجوی راهی بر میآید که بین خودش و خودش و ثروتش و خودش پیوندی محکمتر گرد بدین معنی که راهی برای بیشتر دوام آوردن و زندگی کردن بیابد یا وسیله ای که ثروت را بیشتر کند اما فرزند هر چند منحرف باشد هرگز از پدر و مادر به بی فکری کامل نمیرسد و این فرمول کلی است که همیشه بیاد داشته باشید: خدای منهای خلق یعنی صوفیگری و بی پروائی و خلق منهای خدا یعنی بی دینی و عربده کشی و هر کشوری که خواست مردم را سرگرم کند در تقویت این دو دسته نهایت کوشش را دارد در صورتی که شخص مؤمن که وجهی دارد و فرزندی و از یاد خدا غافل نیست. نان فرزندش را با نان فرزندان مسلمان یکسان میخواهد، اگر پزشک است درمان هر دو را برابر کند، اگر معلم است نمره هر دو را یکجور میدهد یعنی مسلمان وسائل دسترسی به دین و دانش را برای همه به مساوات خواهد فقط دوست دارد فرزندش در دین و دانش سرآمد باشد.

از اینقرار که اگر در تهیه وسائل هم خیانت شود و فرزندان

مسلمین در فلکات بمانند و فرزند خودش در آسایش، دینی یا دانشی که کسب میشود غصب حق دیگران است و میبینیم تا چه اندازه ثروت بیشتر از فرزند میتواند مانع یاد خدا گردد همان گونه که ۱۵ قرن قبل قرآن کریم هم آنرا بر این مقدم داشت.

### ازدواج بیگانه در نظر اسلام

با دیدن عنوان فوق، ممکنست تصورش میخوامم به شرح ازدواج اقوام غیر مسلمان بپردازم که در خواستگاری یهودی چه میکند، زرتشتی چه، نصارا چه و یک بت پرست یا مشرک دیگر چه و بعد هم به شرح اوضاع و احوال جشن ها و مراسمی که هر کدام معمول میدارند بپردازم و کتابی را از اینگونه مطالب پر کرده تحویل دهم در صورتیکه مقصود فقط بیان مختصری از نظر اسلام نسبت به ازدواجهایی است که به انواع نزد اقوام دیگر چه اهل کتاب و چه مشرک و حتی آنها که معتقدانی بر مبنای مذهب ندارند بوده و میباشد.

حتی اقلیت ها یا اجتماعات بزرگی که حاضر به انعقاد قرار دادهائی میشدند که به اهل ذمه مشهورند در کلیه مسائل مربوط به حقوق مدنیشان از ارث و ازدواج و طلاق و .. هرگز از طر اسلام و ادار به قبول قوانین اسلامی نمیشدند بلکه همیشه مقررات و قوانینی را که معمول مذهب خودشان در زمینه های حقوقی مذکور بود از طرف اسلام محترم داشته میشود و هر گروهی میتواندست به رسوم و روشهای اعتقادی خود عمل و از آنها پیروی نمایند.

ناگفته نماند منظور از احترام به مقررات آنها همین احکامی است که هم اکنون نزد آنها رسمیت دارد هرچند با قوانین آسمانی حقیقی و اصلی مغایرت داشته باشد.

تمام مراحل مربوط به ازدواج از ابتدای خواستگاری تا پیدایش فرزند نزد غیر مسلمانها دارنده مقررات خاصی است هر کدام پیوند ازواج را به نحوی که خود انتخاب کرده اند یا مذهب و مسلکشان تعیین نموده بر گزار مینمایند حتی آنها که پیرو و هیچ مذهب و مسلکی نیستند برای ازدواج مقرراتی دارند که سعی مینمایند از آنها پیروی کرده و درست عمل نمایند.

اینکه به شرح مختصری از اسلام، سنی یا شیعه درباره ازدواجهای ملل غیر مسلمان میپردازم تا به نظر اسلام و واقع بینی اسلام و بلکه به دور از تعصب بودن اسلام نسبت به غیر مسلمانها و قوفی حاصل میگردد و از اینکه بر عقد ازدواجهای هر قومی هر چند تابع هوی و هوس خود میباشند صحه میگذارد اطلاع و علم بوجود آید.

فقهای شیعه ازواج اهل کتاب و کفار و بت پرستان و همه و همه متعهدین را محکوم به صحبت میدانند.

۱- در سوره های ابولهب و التحريم قرآن کریم به زن و شوهری ابولهب و همسرش (و امرأته حماله الحطب) و فرعون و همسرش (امرات فرعون) صحه گذاشته شده است.

۲- حدیث معروف «لکل قوم نکاح» که هر قومی را دارنده نکاحی میدانند که اسلام آنرا میپذیرد حتی اگر مسلمان شدند زوجین را به همان نکاحی که در آئین قبلی خود کرده اند

رسمیت می‌دهد مگر آنکه ازدواجشان که قبلاً انجام گرفته با موازین اسلام مغایر بوده باشد که آنرا باطل میدانند مثلاً کسیکه با محارم خود وصلت کرده اگر مسلمان هم بشود پذیرفته نیست.

۳- همیشه زنان و مردانی که به دادخواهی به محاکم اسلامی مراجعه میکردند و مورد اختلافشان امور مربوط به حقوق مورد بحث بود محکمه اسلامی مطابق مقررات متبوعه شان حکم میداده و میدهد.

۴- با مسلمان شدن زن و شوهر، ازدواجشان نیز صورت اسلامی می‌یابد یعنی قبل از مسلمان شدنشان نیز آنچه منظور نظر اصلاحی و هدایتی اسلامی باید واقع میگردد همان عقیده شان که اساس و اصل است و هرچه فرع بر اصل باشد از قبیل ازدواج و ... به پیروی از اساس صحیح، اصلاح و درست خواهد گردید.

فقهای عامه نیز با جزئی اختلاف همان عقیده فقهای شیعه را دارند و هیچکدام ازدواج غیر مسلمین را بخاطر اینکه احکام و شرایط اسلامی را رعایت نکرده اند محکوم به جدائی نمیدانند.

آنچه در اسلام چشمگیر است مراقبت شدشدش از پیروان خود در امر ازدواج میباشد که اجازه نمیدهد زن مسلمان به هیچ بهانه و عنوان به ازدواج مرد غیر مسلمان در آید هر چند طرف صاحب کتاب و یا از اهل ذمه و متعهد باشد زیرا تماس هر چند بیشتر مرد با اجتماع و راه یابی هائی که در نتیجه اجتماعی شدن پیدا خواهد کرد یک نوع تفوق و برتری به مساعدت اراده و قهرمانی بیشتری که در اوست شناخته و این واقعیت را بدون شک پیش خواهد آورد که مقیاسهای معنوی پر ارزش اسلامی

بتدریج مغلوب معیارهای مادی و صوری اجتماعی مرد در آید و هرگز اسلام به هیچ کس اجازه نداده و نخواهد داد که یک ذره ایمانش را با تمام ثروتها و مقامها و حسب و نسب و نژادها برابری دهد که در حقیقت همین یک ذره رها سازی نفوذ پذیری ایمان را میرساند چنانچه یکی از دولتهای متخاصم میتواند در یک نقطه خط بسیار مستحکم دفاعی طرف را بشکند و وارد کشور طرف شود یکذره ایمان را از دست دادن نیز شکستن خط دفاعی ایمان است و مشابه آنرا در حدیث داریم که ارتکاب به گناه سبب پیدایش نقطه سیاهی در قلب خواهد شد که بدون توبه و تقوای بعدی که خود نوعی ترمیم و بازگشت همان نقطه خراب شده است سیاهی افزایش یافته همه قلب را خواهد گرفت و ازدواج یک زن مسلمان با یک مرد بیگانه خواه و ناخواه خط مستحکم ایمانش بتدریج در برابر فرآورده های اجتماعی و مردانگی محکوم به نفوذ پذیری و شکست و متأثر شدن است و در جلد قبل شرح دادم که چرا اسلام سفارش مینماید دست رد به سینه خواستگار با ایمان نگذارید هرچند از تمکن و مقام بی بهره گی داشته باشد زیرا ملاک گرامی بودن را اسلام نزد خدا همان تقوا میداند که ان اکرمکم عند الله اتقیکم و عدم توجه به ایمان مرد خواستگار نوعی بی توجهی به ایمان و وقع و ارزش نهادن به عقیده حساب است.

اما ازدواج مرد مسلمان با زن غیر مسلمان:

ازواج با زن یهودی یا نصرانی به نظر فقهای شیعه هرچند به اختلاف بیان شده:

مرد مسلمان شود زن به آئین یهود یا مسیح باقی بماند



ازدواج درست است.

اگر مرد همسر مسلمانی ندارد میتواند از یهود یا نصارا زن بگیرد.

اگر مرد زن مسلمانی دارد که رضایت به ازدواج مجدد مرد با زن یهود یا نصرانی نمیدهد بر او حرام است.

برخی نیز مطلق اجازه ازدواج با آنها را داده اند اما آنچه مشهورتر است تجویز ازدواج متعه ای و انقطاعی و تحریم ازدواج ابتدائی دائمی میباشد اما هر کس باید در موقع پیش آمد به رساله عملیه مرجعش بنگرد که فتوای اکثریت قریب به اتفاق از متأخرین آنها بر این عقیده ذکر شده در آخر میباشد (تحریم دائمی و تجویز انقطاعی) ازدواج با زن زرتشتی نزد اکثر فقهای شیعه حرام و الحاق مجوس با اهل کتاب در مورد قانون ذمه و دیه بوده تا از لحاظ سختی های معیشتی که در زمانهای زرتشتی گری دیده اند آسوده و به رفاه برسند و تنها یک سند ضعیف درباره تجویز ازدواج انقطاعی با آنان وارد شده است.

ازدواج مرد مسلمان با زنی که پیرو آئین یهود و مسیح نیستند حرام و از هر جهت ممنوع میباشد.

اگر زنی قبل از آمیزش اسلام آورد خود بخود ازدواجش فسخ و آثار حقوقی اش را از دست خواهد داد اما پس از آمیزش مدت معینی (عده طلاق) به شوهر باید مهلت داد تا درباره ادامه یا بهم زدن ازدواجش با همسر مسلمان شده بیندیشد و تصمیم بگیرد در اینصورت اگر مسلمان شد ازدواج بقوت خود بر اصل اسلامی باقی میماند مگر آنکه که ازدواج بر مبنای ممنوع شده از طرف اسلام صورت گرفته باشد مثلاً ازدواج با محارم که با این

حال کان لم یکن تلقی و آثار حقوقیش منتفی خواهد بود.

اگر مرد بر کفر خود باقی مانده حاضر به اسلام آوردن نگردد ازدواج خود بخود فسخ و معلوم میگردد از همان روز مسلمان شدن زن ازدواج نامسلمانی بوده است.

اگر زنی مسلمان شد و مردش از ذمیان است بعضی گویند زن میتواند روزها در کنار همسرش بماند و شبها از او جدا شود (حق ندارد مرد همسرش را برداشته از میان مسلمانان خارج و بدیاری غیر مسلمین برود) ولی اکثریت بر بطلان آن رأی داده اجازه نمیدهند حتی یکنفر ذمی شوهر یک زن مسلمان باشد.

اگر زنی مسلمان شد و مردش مدتها در کفر ماند و سپس اسلام آورد باید ازدواج جدیدی بین آنها صورت گیرد.

اگر مرد و زن هر دو مسلمان شدند ازدواجشان صحیح است مگر آنکه ازدواج با محارم باشد که باطل است یا همراه با تعدد زوجات باشد که بیش از چهار نفر باشند یا نظایر آن آنچه با مقررات اسلامی موافق نیست که باید مرد تازه مسلمان از میان آنان چهار نفر را انتخاب نماید و عقد بقیه خود بخود باطل است.

اگر مرد مسلمان شد و زوجه اش در غیر اسلام بماند در صورتیکه از اهل کتاب باشد آثار حقوقی ازدواجی برای وی باقی خواهد ماند حی زن زرتشتی نیز در این مورد چنانچه وصلت محارمی نکرده باشد ازدواجش بقوت خود باقی خواهد ماند و غیر از پیروان مذاهب سه گانه در صورتی آمیزش صورت نگرفته خود بخود عقد فسخ میگردد و اگر که آمیزش انجام یافته پس از مدت عده اگر زن مسلمان شد بحال ازدواج صحیح باقی و در غیر اینصورت ازدواجش باطل میگردد.

این بود خلاصه ای از آنچه اسلم و علم درباره ازدواج فرموده است و اینک که از فضیلت ازدواج بحث شد برای مزید اطلاع گفته شود که جسته گریخته به مطالبی از پیشوایان اسلام میرسیم که اشاره به زمانی فرموده اند که بهتر است شخص مجرد بماند و حتی در برخی موارد اشاره به اینکه بهتر است در آنچنان زمان زیر خاک خفتن بر سطح خاک ماندن ترجیح داده شود و حل و جمع این دو قسمت که یکعده روایات مشوق ازدواجند و در جایی آنرا ممنوع میدانند با روایاتی است که نبی گرامی ازدواج را بعد از اسلام کامل کننده دین معرفی میفرماید زیرا هر مسئله ای در برابر دین قرار گیرد چه ازدواج چه کار مباح دیگر که ضایع ساز دین باشد باید از آن دوری جست و ازدواج بعد از اسلام است و کامل کننده آن و اگر بخواهد جای اسلام را بگیرد یا ضایع کننده دین باشد باید از آن فرار کرد.

اینک که شناختی درباره مستحسن بودن ازدواج بعمل آمد باید دید (۱):

۱- ازدواج چند قسم است.

۲- مقدماتی و تشریفاتی قبل از یک ازدواج اسلامی چه ها میباشد.

۳- ازدواج چگونه برقرار میشود و متعلقات آن.

ازدواج چند قسم است؟ چه لحاظ شرع مورد بحث

۱- تمام روایات را میتوان در ثلث اول کتاب الزواج فی الاسلام دید.

ما میباشد زیرا کتابهایی برای استفاده طالبان موجود و فراوان است و نه از ازدواجهای مرسوم و معمول بین الملل چیزی خواهیم آورد که فرآورده های پیغمبری فروید به کتابهای ما راه و جایی ندارد از قبیل ازدواجهای اشتراکی (زن چند شوهر کند و فرزند بنام زن باشد) ازدواج های میراثی (زن جزو میراث به ارث برده شود) تولیدی (به شرط پیدا شدن اولاد حسابی شد) خریداری (بصورت برده که اسلام فقط اسرای جنگ را برده محسوب میدارد با بقیه آنچه میشود مخالف است) آزمایشی (که بزرگترین رقم ازدواج روزگار ما در برخی از ایالات اروپا و شدیدتر در آمریکاست و دختر باید چند مدت خود را در اختیار مرد قرار دهد تا معلوم شود مورد پسند جهت خرید میباشد یا خیر) زوال ناپذیر (طلاق حتی با محکوم شدن زن یا مرد به زندان ابد یا بیماری جنام، سل، و .. داده نشود) مخلوط (چنانچه شش روز در سونتال هندوستان هر کس میتواند با هر کس برود) تعویضی (همسران را عوض کنند) قرضی (همسران به یکدیگر قرض دهند) اسمی (آمیزش برایش همیشه ممنوع است و به اسم تنها برگزار میگردد) غلبه (نزد سرخ پوستان معمول بوده که نیرومندتر دلچسب تر را میربوده است) ثیب (قبل از عروسی بوسیله مردی یا معبودی که الت دار است برای تقرب بکارتشان باید از بین برود) و بالا-خره زواجهای روزانه، شبانه، نصفه، ثلث، خمس و ... (که زن و شوهر در روز یا شب یا نصف روز یا ثلث ... زن و شوهرند) (۱) و ملاحظه

میفرمائید برخی از آنها هیچگونه ارتباطی با رسالت فروید ندارد و مکتبی که نظرات فروید شاگردان آن محسوب است بلکه در آن مستحیل میباشد مکتب بسیار مجلل و کشش دارد و پر قدرت شیطان میباشد.

آنچه هم اکنون باید حتی اگر باختصار هم هست مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد مسئله ازدواج موقت یا متعه میباشد زیرا یک مسئله اسلامی است که چه بسیار از شیعه زادگان نیز مایل به شناسائی آن و تفاوتش با روسپی گری میباشد از اینرو با ذکر مباحثی که کمتر در جای دیگر آورده شده و حتی قسمتی از آن در اوراق دیگری دیده نمیشود کمتر برای خوانندگان زحمت فراهم نموده طالبان را برای اطلاعات بیشتر به کتبی چند حواله خواهیم داد.

### متعه

بحث درباره عقد منقطع یا ازدواج موقت که همه جا آنرا متعه خواهیم گفت و زن انتخاب شده را نیز به همین کلمه در برابر زنهای دیگر قرار خواهیم داد در سه قسمت بیان میشود:

۱- آنچه را شرع درباره متعه آورده است.

۲- دیگران از غیر مسلمین چه گفته اند.

۳- آنچه نویسنده میگوید.

اول: نه کسی میتواند این سکس بی بند و بار و افسار گسیخته را که چهار نعل بجانب پرتگاهی سرعت گرفته مهار کند و نه عقلی باور دارد هیچ قدرتی قادر به تعیین حد و مرز جهت این

غریزه نیرومند باشد که این هم از نظر آفرینش است تا هرگاه برای تحدید نسل و کاهش کلی فرزند سلطه ای به میدان اجتماع قدم گذاشت در برابرش قدرت خارق العاده خلقت پرده برگیرد و ناتوانی هر زور آزمائی را کف دستش بگذارد.

بشر تکنیک زده ماه تسخیر کرده ذخائر زیر زمینی را بیرون کشیده عالم زورمند که شکمی سیر و وسائلی آسایش دهنده فراهم ساخته متسع شعله ور بودن در آتش ولعهای جنسی است کما آنکه میبینیم هر کشوری پیشرفته تر است بیشتر در تب و تاب هیجانهای سکسی میسوزد، پس این خلاء است این فاصله است مشکل لا ینحل است که باید فکری اندیشید ادیان را، دانشمندان را، فلاصفه را، هرکس مغزش حرفی دارد و همه را به استعانت گرفت و از آنچه جملگی گفته اند برداشتی ثمربخش جهت هموار کردن خلاء و فاصله نمود که تصور نکنم از راه رفیقه داشتن و بوی فرند و گرل و ... گرفتن یا ازاد کردن زنا یا پلی گامی مسئله حل شود بلکه تنها راه اهدا شده به بشر به خاطر بهبود جانش و بهداشت اجتماعش همین راه برگزیده اسلام است و بس:

هرکس آیات و اخبار اسلامی را مینگرد آنچنان ولع برای تحصیل علم پیدا میکند که امروز نمونه های آنرا حتی بین زنان بیوه مسلمان میبینیم که خدمتگزاری و رختشوئی دارند برای اینکه فرزندشان به دانشگاه برود و مگر در سراسر جهان روز کسی میتواند بدون حداقل خواندن و نوشتن زندگی کند که حمال و کارگر نیز برای آدرس گرفتن و امضاء کردن ناچار به تعلیم و آموزشند، از طرفی ترغیب ادیان، تشویق دانشمندان

و نتیجه ای که عاید تحصیل کنندگان گردیده جای شکی و تردیدی برای «هرچه بیشتر خواندن بهتر» باقی نگذاشته و به تخصص رسیدن آرزوی پسندیده هرکسی است، از طرفی به میزان روز افزون گردیدن کشف و اختراع و وسعت دامنه علوم بر دوره های تحصیلی افزوده شده و اگر کسی در چند اصل قبل میتوانست حدود ۲۰ سالگی طبابت کند امروز بخواهد پزشکی شناخته شده ای باشد ناچار است تا مرز سی سالگی کلاس بنشیند و تحصیل کند پس ایام جوانی چه سالهائیست؟

آیا در این مدت زنا کند؟ اعتقادی داشته باشد تازیانه حرمت را میبیند که به طرفش دراز شده است، بگانه ای باشد که اجتماع آنرا مطرود می شمارد.

همسری انتخاب کند؟ دوران دبیرستانی داماد شود؟ در دانشگاه؟ برای بعضی مقدور نیست؟

عزب بماند؟ به زیان بهداشت و سلامتی اش میباشد زیرا قدرت غریزی جنسی و ادار به انحرافات و افکار دیگرش مینماید.

متععه بگیرد؟ اسلام اجازه میدهد چنین عملی را برگزیند و نزد شیعه روایات زیادی است که از پیشوایان گرام رسیده است درباره متعه و ثواب بزرگی که بر آن مترتب است و طالبان میتوانند به کتابهای مربوطه (۱) مراجعه نمایند و اینک به اختصار.

۱- از جمله لثالی الاخبار جلد سوم - الزواج المتعه آقای خوانساری - ازدواج موقت آقای محمد تقی حکیم ترجمه آقای حیدری قزوینی - المتعه من متطلبات العصر آقای حسن محمد - قسمتهائی از الغدير علامه امینی - متعه و آثار حقوقی و اجتماعی آن رساله دکترای دکتر محسن شفقائی که مورد استفاده بیشتر قرار گرفته است - و فصول المهمه فی تألیف الامامه امام شرف الدین موسوی و ...

آنچه را شرع آورده است

شیعه و سنی درباره آنچه قرآن آورده یا نبی گرامی فرموده اند بر این عقیدت استوارند که حلال محمد حلال الی یوم القیامه و حرام محمد حرام الی قوم القیامه از اینقرار چنانچه بحث این قسمت که در انحصار مطالب شرعی است به روایاتی که از طریق شیعه نقل شده متمسک و متصل گردد، اقدام جالبی معمول نگردیده است زیرا شیعیان را در اینکه متعه تجویز شده اسلامی میباشد شکی نیست فقط بندرت چنین سؤالی را طرح مینمایند یا به ذهن میاورند که چرا برادران سنی ما در این قسمت نیز مانند بعضی موارد موافق نمیباشند در اینصورت چه بهتر که به ذکر چند روایت از نامبردگان اکتفا گردد و تجزیه تحلیل این معذرتخواهی را که چون به آنها گفته شود نبی گرامی چنین و چنان فرمودند و پاسخ میدهند عمر بن الخطاب گفت: متعتان کانتا علی عهد رسول الله و انا احرمها و اعاقب علیهما.

به عهده قضاوت اندیش خواندگان میگذاریم باشد که مصدر و منشائی بیابند که جرئت حرام کردن حلال محمد و حلال نمودن حرامش را توجیه عادلانه ای باشد و آنچه میتواند در برابر



وحی و رسالت انحرافی یا تغییری یا حرام و حلالی و بطور خلاصه دگرگون سازی بوجود آورد به ما معرفی نماید. و اینک برای آشنائی به سهولت اقدام در جهت متعه گرفتن اشاره مختصری به شرائط و ضوابط مهمتر آن میگردد.

۱- رضایت طرفین پایه و اساس ازدواج است.

۲- عقد که رضایت نر و ماده را از جنبه حیوانی به عالم انسانیت میکشاند و با ادای کلماتی روح اطاعت از قانون را در طرفین بیدار و تقویت میگرداند هر دو را در راه اعتقادشان مقدمه بر آمیزش به نوعی آرامش متکی به حلال و صواب بودن عمل بهره مند مینماید. صیغه عقد علامت فرصتی است که مرد بیندیشد و زن فکر کند زیرا این دستور یک عظمتی از آفرینش است که از راضی کردن زن بوسیله تحریک که میتوان با لمس و مالش ۱۹ ناحیه زن تسلیمش کرد و از همه مهمتر عقد که طرفین را وادار به رعایت مقررات دیگر اسلامی میدارد که به یکدیگر زیان نرسانند بهبود و بهداشت جان و جسم یکدیگر را احترام گذارند و جز به حریم اجازه داده شده سنتی دین آنچه خارج از حد و مرز آنست تجاوز سادیستی و حیوانی ننمایند و با مهمتر از مهمترها که عقد احترام به زن گذاشتن است و بحث مستقلی تحت عنوان «عقد» خواهیم داشت.

۳- تعیین مدت و صدق بنحوی که در رساله ها و کتابهای مربوط ذکر شده که خود جلوگیری از نحوه های بطلان خواه و چندان آور میباشد و در نتیجه مرد همانند در ازدواج دائم مجبور نیست به امر حلال ناهنجار طلاق اقدامی بنماید بلکه بعد از تمام شدن مدتی که

قرار گذاشته شد زن بخودی خود ور شده و مطلقه است.

تعیین مهریه جهت متعه بسیار جالب است زیرا بهره برداری از زمانی معین از یکطرف که زن آنرا پذیرفته است و از طرف دیگر که بر شوهر متعه نفقه و هزینه لباس و خوراک و مسکن نیست میبینیم مهریه متناسب با زمان تمتع، مقرر است.

۴- نگهداری عده بعد از آمیزش و انقضای مدت قید شده در عقد است که اگر حامله نباشد و شرایط دیگر نبود بطور ساده قریب ۴۵ روز میباشد.

در نکاح متعه، نفقه با مرد نیست (اگر بود نوعی سختگیری و مخالفتی محسوب میگردد و چه بسیارند کسانی که فقط از لحاظ اقتصاد روی گردانی دارند) زن و مرد از یکدیگر ارث نمیرند (اگر چنین نبود جنجال متعه شدن و متعه گرفتن بین اغنیاء و فقرا علامت ستمگری دین بحساب درست میاید و متعه فقط مسئله حل شده ای برای اغنیاء بود و فقیر را چاره چه؟ اما اسلام عزیز نه ستمگر است بلکه در حد اعتلای انصاف چنین دستوراتی صادر میفرماید.

زن دائم که نصف ازدواج است نیمه خانه است. یک قسمت مساوی از زندگی است. زمان اولاد خواهی و فرزند طلبی مرد میتواند با اجازه و رضایت همسرش عزل کرده و از ورود نطفه به رحم جلوگیری نماید و بدون کسب اجازه انجامش ممنوع میباشد اما در متعه اجازه زن لازم نیست (اگر بود اوضاع و احوال زن در برابر همسر فقیر و غنی اختلاف پیدا میکرد برای اینکه فرزندی از متمکن بابد و خود نزی بهره مند شود رضایت

میداد و جهت جلوگیری از پیدایش یک فرزند فقیر زاده که خود سرباری بود هرگز راضی نمیشد و یکی از آنها شادمان شد که گوساله ای آمد نان ده و فرزندی آمد نان خواه و دلائل اجتماعی روشن دیگر) و اسلام منصف عزیز که میفرماید: چنانچه فرزند از متعه بوجود آمد، (چه گناهی از این بابت نسل را در این میان است) تنها میراث بر اوست و حقوق اجتماعی این فرزند بدون هیچگونه تفاوتی نزد اسلام همانند فرزند ازدواجهای دائم میباشد. (ناگفته نماند وقتی به مکتب اخلاق اسلامی مراجعه کنیم و میبینیم علاوه بر فقه نکایی قابل رعایت دارد و اگر اولاد متعه تنها از این فیض محروم است که چون مادرش از شوهر خود ارث نبرده (یا پدرش) از میراث والدین در یکی از ابعاد محروم میماند کدام مسلمان اخلاقی است که پس از پیدا شدن فرزند، متعه را به عقد دائم در نیآورده و این قسمت نیز منتفی نشده باشد و اصولاً اولین یگانگی در ازدواج است و تمامیت آن در پیدایش فرزند که فامیل عروس و داماد در اینوقت یگانه شده اند و خود عروس و داماد در آن وقت)

و اینک روایاتی که قول آوردنش دادم:

کتابچه ای را یکی از دانشمندان لبنانی (آقای حسن محمد) بنام المتعه نم مطالبات العصر منتشر ساخته و ۱۶ روایت از برادران سنی دانشمند نقل کرده اند (۱) که عیناً (ضمن ترجمه فارسی روایات) نقل میگردد.

الاول: من جابر بن عبد الله قال: کنا نستمتع بالقبضه

---

۱- چاپ بیروت ۱۳۹۲-۱۹۷۲ و چون هدفشان روشنگری حقایق بوده از ایشان به ترجمه نقل گردید.

من التمر و الدقيق الايام على عهد رسول الله صلى الله عليه و آله و ابى بكر حتى ثم نهى عنه عمر بن الخطاب فى شان عمرو بن حريث. (جابر ابن عبدالله گفت: متعه ميگرفتيم با مشتى از خرما و آرد د زمان نبى گرامى و ابى بكر سپس نهى كرد آنرا عمر خطاب درباره عمرو بن حريث).

المصادر: ۱- صحيح مسلم ج ۱ ص ۳۹۵. ۲- جامع الاصول لابن الاثير. ۳- تيسير الوصول لابن الديبع ج ۴ ص ۲۶۲. ۴- زاد المعاد لابن القيم ج ۱ ص ۴۴۴. ۵- فتح البارى لابن حجر ج ۹ ص ۱۴۱. ۶- كنز العمال ج ۸ ص ۲۹۴.

الثانى: عن عروه الزبير: ان خوله بنت حكيم دخلت على عمر بن خطاب فقالت: ان ربيعه بن اميه استمتع بامرأه موله فحملت منه فخرج عمر يجر رداء فزعا فقال هذه المتعه و لو كنت تقدمت فى لرجمته... اسناد صحيح، رجاله كلهم ثقات. (عروه روايت ميكنند از خوله دختر حكيم كه مگويد داخل شد بر عمر بن خطاب، پس گفت خوله به عمر كه ربيعه بن اميه متعه اى گرفته است پس آبستن شده از او پس عمر با خشم بيرون آمد گفت اين متعه است؟ اگر متوجه اش شده بودم سنگسارش ميكردم.

المصادر: ۱- أخرج المالک فى الموطأ ج ۲ ص ۳۰. ۲- والشافعى فى كتاب الام ج ۷ ص ۲۱۹. ۳- والبيهقى فى السنن الكبرى ج ۷ ص ۲۰۶.

الثالث: عن الحكم قال: قال على (رض) لولا ان عمر

(رض) نهی عن المتعه ما زنى الاشقى. و بصوره اخرى عن الحكم انه سأل عن هذه الايه - آيه متعه النساء - أمنسوخه؟ فقال: لا، و قال على: لولا- ان عمر نهى عن المتعه ما زنى الاشقى (حضرت على فرمود چنانچه عمر از متعه نهی نکرده بود زنا نمی‌کرد هیچکس مگر آنکه شقی باشد).

المصادر: ۱- تفسیر الطبری ج ۵ ص ۹ باسناد صحیح. ۲- تفسیر الثعلبی. ۳- تفسیر الرازی ج ۳ ص ۲۰۰. ۴- تفسیر ابی حیان ج ۳ ص ۲۱۸. ۵- تفسیر النیسابوری. ۶- الدر المنثور ج ۲ ص ۴۰ ابعده طرق.

الرابع: عن ابن جریح عن عطاء قال: سمعت ابن عباس يقول رحم الله عمر ما كانت المتعه الارحمه من الله تعالى رحم الله بها امه محمد صلى الله عليه و آله و سلم و لولا نهيه لما احتاج الى الزنا الاشفا (ای قلیلا من الناس كما قال ابن الاثير فى النهایه) (ابن عباس گفت خدا رحمت کند عمر را نبود متعه مگر رحمتی از خدای تعالی که امت محمد را به آن رحم کرده بود و اگر عمر از آن جلوگیری نکرده بود محتاج به زنا نمیشدند مگر انکی از مردم).

المصادر: ۱- احکام القرآن للحصص ج ۲ ص ۱۷۹. ۲- النهایه (لابن الاثير ج ۲ ص ۲۴۹. ۳- الفریبین للهروی. ۴- الفائق للزمخشری ج ۱ ص ۳۳۱. ۵- تفسیر القرطبی ج ۵ ص ۱۳۰ و فیه بدل الاشفا: الاشقی و كذلك. ۶- فی تفسیر السیوطی ج ۲ ص ۱۴۰ عن طریق الحافظین عبدالرزاق و ابن المنذر عن عطاء و انظر. ۷- لسان العرب لابن منظور ج ۱۹ ص ۱۶۶. ۸- تاج

العروس ج ۱۰ ص ۲۰۰ و حذف فيه من صدر الحديث (رحم الله عمرا)، و زاد صاحب تاج العروس و ابن منظور: قال عطاء: والله لكانى امسح قوله: الاشقى.

الخامس: اخرج الحافظ عبدالرزاق فى مصنفه عن ابن جريح قال: اخبرنى ابوالزبير عن جابر قال قدم عمرو بن حريث الكوفه فاستمتع بمولاه فأتى بها عمر و هى حبلى فسأله فاعترف قال: فذلك حين نهى عنها عمر.

(عمرو بن حريث وارد كوفه شد كنيزى را به متعه گرفت پس روزى با هم نزد عمر رفتند و حال آنكه كنيز آستن بود عمر از چگونگى حال پرسيد عمرو بن حريث بحقيقت امر اعتراف كرد اينجا بود كه عمر در اولين مرتبه نهى كرد از متعه).

المصدر: فتح البارى ج ۹ ص ۱۴۱.

السادس: اخرج الحافظ ابن ابى شيبه عن نافع: ان ابن عمر سال عن المتعه؟ فقال: حرام، فقيل له: ان ابن عباس يفتى بها، قال: فهلا ترمزم -بها- نرمزم -فى زمان عصر. (از پسر عمر سؤال شد از چگونگى حكم متعه، گفت حرام است در آنجا شخصى گفت ابن عباس فتوا به حليت آن ميدهد گفت پس چرا در زمان عمر بزبان نياورد؟).

المصادر: ۱- الدر المنثور ج ۲ ص ۱۴۰. ۲- جمع الجوامع نقل عن ابن جرير.

السابع: اخرج الطبرى عن جابر قال: كانوا يتمتعون من النساء حتى نهاهم عمر بن الخطاب (طبرى از جابر روايت ميكند كه گفت مسلمانان متعه ميگرفتند تا عمر از آن جلوگيرى كرد).

المصدر: ۱- كترالعمال ج ۸ ص ۲۹۳.

الثامن: عن سليمان من يسار عن ام عبدالله ابنة ابي خيثمه ان رجلا قدم من الشام فنزل عليها فقال: ان العزبه قد اشتدت على فابغيني امراه اتمتع معها، قالت: فدلتته على امراه فشارطها و اشهدوا على ذلك عدو لا مكث معهما ماشاء الله ان يمكث ثم انه خرج فاخبر عن ذلك عمر بن الخطاب فارسل الى فسالني احق ما حدثت. قلت: نعم، قال: اذا قدم فادنيني فلما قدم اخبرته فارسل اليه وقال: ما حملك على الذي فعلته؟ قال: فعلته مع رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم ثم لم ينهها عنه حتى قبضه الله، ثم مع ابي بكر فلم ينهها عنه حتى قبضه الله تعالى ثم معك فلم تحدث لنافيه نهيا. فقال عمر: اما ولاذی نفس بیده لو كنت تقدمت فی نهی لرجمتک بینوا حتی يعرف النکاج من السفاح.

ام عبد الله روایت میکند مردی از شام آمد بر من وارد شد به من گفت از بی زنی به تنگ آمده ام برایم متعه ای جستجو کن پس راهنمایش کردم به زنی پس با او شرط کرد و او را عقد بست با حضور جمعی از عدول و مدتی با هم بودند بعد مرد به وطن خود برگشت این قضیه به گوش عمر رسید مرا طلبید و از قضیه پرسید. گفتم حقیقت دارد. عمر گفت اگر این مرد باز به مدینه برگشت مرا اطلاع دهید چون باز گشت به عمر اطلاع دادم او را طلبید گفت چه باعث شد متعه گرفتی مرد در جواب گفت زمان نبی گرامی متعه گرفتم و از آن نهی نکردند تا رحلت کردند زمان ابی بکر نیز همچنین و تا مرگش از این موضوع جلوگیری نکرد عمر در جوابش

گفت سوگند به خدائیکه جان من در دست اوست اگر قبل از این نهی من بتو رسیده بود سنگسارت میکردم (روشن کنید فرق نکاح را با زنا).

المصدر: ۱- کنز العمال ج ۸ ص ۲۹۴ عن طریق الطبری.

التاسع: اخرج الحافظ عبدالرزاق، و ابو داود فی ناسخه و ابن جریر الطبری عن علی (امیر المؤمنین) قال: لو ما سبق من رای عمر بن الخطاب لامرت بالمتعہ ثم ما زنی الاشقی. (از حضرت علی آوردند اگر جلوتر از زمان حکومت من، عمر از متعه جلوگیری نکرده بود من دستور متعه را صادر میکردم و در نتیجه زن نمیکرد مگر بد عاقبت).

المصدر: ۱- کنز العمال ج ۸ ص ۲۹۴.

العاشر: قال عطاء قدم جابر بن عبدالله معتمراً فجنّاه فی منزله فسأله القوم عن اشیاء ثم ذكروا المتعه فقال: استمتعنا علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ابی بکر و عمر، و فی لفظ احمد: حتی اذا كان فی آخر خلافه عمر (رضی الله عنه) عطا که از فقهاست روایت میکند که جابر بن عبدالله آمد به مکه برای عمره. پس برای دیدنش رفتیم از برخی موضوعات از او سؤال کردیم تا سخن از متعه شد گفت متعه میکردیم زمان نبی گرامی و ابی بکر و عمر و احمد روایت کرده تا اواخر زمان عمر که آنرا جلوگیری کرد.

المصادر: ۱- صحیح مسلم ج ۱ ص ۳۹۵ فی باب نکاح المتعه. ۲- مسند احمد ج ۳ ص ۳۸۰ و ذکره فخر الدین ابو



محمد الزیلعی فی تبیان الحقایق، شرح کنز الدقائق و لفظه: تمتعنا علی عهد رسول الله و ابی بکر و نصفنا من خلافه عمر ثم نهی الناس عنه.

الحادی عشر: عن عمران بن حصین قال: نزلت آیه المتعه فی کتاب الله تعالی و لم تنزل آیه بعدها تنسخها فامرنا بها رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و تمتعنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و مات لم ینهننا عنها قال رجل بعده برایه ماشاء عمران بن حصین گفت آیه متعه در کتاب خداوند وارد شد و آیه ای که ناسخ آن باشد نیامد و نبی گرامی متعه را دستو رداند و ما عمل به آن کردیم در زمان ایشان و رحلت کردند و نهی از آن نکردند. مردی برای خود چیزهایی بعد پیامبر گفت).

المصدر: ۱- صحیح البخاری کتاب التفسیر (سوره البقره) ج ۷ ص ۲۴ ط سنه ۱۲۷۹ ذکره المفسرون عنه فی قوله تعالی فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن فریضه (سوره النساء ۲۴) فی بیان حجه من جوز متعه النکاح و بعضهم فی مقام اثبات نسبه الجواز الی عمران بن حصین.

المصادر: ۱- تفسیر الثعلبی. ۲- تفسیر الرازی ج ۳ ص ۲۰۰ و ص ۲۰۲. ۳- تفسیر ابی حیان ج ۳ ص ۲۱۸. ۴- تفسیر نیشابوری.

الثانی عشر: عن نافع عن عبدالله بن عمر: انه سأل عن متعه النساء. فقال: حرام، اما ان عمر بن الخطاب لو اخذ فیها احداً الرجمه بالحجاره (نافع از پسر عمر نقل کرد اینکه شخصی درباره متعه از او پرسید گفت حرام است زیرا عمر بن الخطاب اگر کسی را میدید که متعه کرده است سنگسارش میکرد).

المصدر: ۱- السنن الكبرى للبيهقي ج ۷ ص ۲۰۶.

الثالث عشر: كان عمر يقول: والله لا اوتى برجل اباح المتعه الا رجمته (عمر همیشه میگفت: سوگند به خدا هر مردی متعه را مباح بداند او را سنگسار میکنم).

المصدر: ۱- سبط ابن الجوزی فی مرآه الزمان.

الرابع عشر: عن ابی سعید الخدری و جابر بن عبد الله الانصاری قالاً تمتعنا الى نصف من خلافه عمر حتی نهی عمر الناس عنها فی شان عمرو بن حریث. (ابی سعید خدری و جابر بن عبد الله انصاری گفته متعه میگرفتیم تا زمان نصف خلافت عمر پس از آن جلوگیری عمر اولین بار درباره عمرو بن حریث).

المصدر: ۱- عمده القاری للعینی ج ۸ ص ۳۱۰.

الخامس عشر: عن ایوب قال قال: عروه لابن عباس: الاتقی الله ترخص فی المتعه؟ فقال ابنعباس: سل امك یا عربیه: فقال عروه. اما ابوکر و عمر فلم یفعلا، فقال ابن عباس: والله ما اراکم منتهین حتی یعذبکم الله، نحدثکم عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم و تحدثونا عن ابی بکر و عمر. (گفت عروه به ابن عباس از خدا نمیترسی و اجازه متعه میدهی؟ گفت ابن عباس برو از مادرت بپرس ای خنک بی مزه پس گفت عروه ابوبکر و عمر چنین کاری نمیکردند ابن عباس در جواب گفت: بخدا قسم گمان نمیکنم شما اطاعت کنید تا روز قیامت که بعداب خدا گرفتاری شوید من از پیامبر سخن میگویم و شما برای من از ابی بکر و عمر میگوئید).

المصادر: ۱- اخرجہ ابو عمر فی العلم ج ۲ ص ۱۹۶

۲- مختصر ابو عمر ج ۵ ص ۲۲۶. ۳- ابن القیم فی زاد المعاد ج ۱ ص ۲۱۹.

السادس عشر: اخرج ابن الكلبي ان سلمه بن اميه بن خلف الجمحي استمتع من سلمى مولاة بن اميه بن الاوقص الاسلامي فولدت له فجدولدها فبلغ ذلك عمر فنهى عن المتعه، وروى ايضاً ان سلمه استمتع بامراه فبلغ عمر فتوعد. (ابن كلبى روايت ميكنند اين كه سلمه بن اميه كنيز اميه بنام سلمى را متعه گرفت پس فرزندى آورد اما انكار كرد كه بچه وى نيست قضيه به گوش عمر رسيد پس جلوگيرى كرد از متعه و نيز آورده اند اينكه سلمه متعه اى گرفت عمر او را تهديد كرد).

المصدر: ۱- الاصابه ج ۲ ص ۶۳.

### اركان ازدواج موقت

تعريف متعه، موضوع و فايده متعه، ماده اشتقاق متعه، عقد متعه، رضاي طرفين، آيا اجراء عقد متعه به زبان غير عربى جايز است يا نه؟ صيغه عقد متعه.

فرق متعه و زواج موقت كه نزد اماميه فرقى ندارد و مالكي و حنبلي و شافعي نيز يكي دانند و حنفي ها گویند بطلان متعه ه اين است كه به صيغه متعتك انجام شود نه زوجتك زيرا عمر متعه را حرام نموده است و ...

فرق نكاح شغار و متعه كه شغار نزد اماميه باطل است و نزد ديگران شرح و بسطى دارد.

فرق نكاح معلق و متعه و بحث از آن؛ عقايد و دلايل موافقين

متعّه و مخالفین و آیات و روایاتی که در این مورد رسیده؛ نظریه امام فخر رازی و نظریه های صاحبان تفاسیر درله یا علیه متعه.

آیه ای که متعه را مقرر داشته است (واحل لکم ماوراء ذلکم ان تبتوا باموالکم محصنین غیر مسافحین فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن فریضه ولا جناح علیکم فیما تراضیتن به من بعد فریضه ان الله کان علیما حکیما) مخالفین گویند بوسیله آیاتی از سوره مؤمنون نسخ شده است و نیز گویند درست متعه در زمان نبی گرامی و ابابکر تا مدتی از زمان عمر بوده اما بالاخره آنرا نهی کرده است. دیگر گویند طلاق و میراث و عده وفات و .. نداشتن دلیل بطلان آن است.

موافقین گویند سوره ای که آیه مذکور را دارد مدینه است و آیه والذین هم لفروجهم حافظون الاعلی ازواجهم او ما ملکتم که برخی آنرا ناسخ آن دانند جلوتر نازل شده و مکیه است و نیز گویند حلال محمد حلال الی یوم القیامه و حرام محمد حرام الی یوم القیامه و نه علی میتواند حلالی را حرام کند یا حرامی را حلال و نه عمر.

ادله اجتهادی، گفتارهای فقهی، وضع متعه در زمانهای نبی گرامی و ابابکر و عمر و ادله عقلی و نقلی مخالفین و موافقین همه و همه را میتوان بطور مبسوط و فاضلانه در رساله دکترای آقای دکتر محسن شفائی که اینک بصورت کتاب در دسترس است یافت و چون خواست نویسنده در این جلد و جلدهای دیگر جز نشان دادن فرهنگ تشیع و بالابردن سطح دینی علمی اجتماع نیست سعی دارم اگر مطلبی را میتوانم آنچنان بیاورم که سابقه قبلی ندارد

یا اگر دارد من ندیده ام بیاورم و در غیر اینصورت مصدر و آدرسی بدهم و اینک طالبان میتوانند به کتاب قلمداد شده مراجعه نمایند.

متععه را چهار رکن است: محل متععه، عقد متععه، مهر متععه، مدت متععه.

محل متععه: زن مسلمان چه مؤمنه چه غیر مؤمنه نمیتواند به هیچ ازدواجی (دائم و متععه و ...) بعقد غیر مسلمان (مشرک یا کافر یا حتی صاحب کتاب) در آید.

مرد مسلمان میتواند هرگونه ازدواجی با زن مسلمان داشته باشد و با اهل کتاب میتواند نکاح متععه انجام دهد. از یهود و نصارا و بنا بر قول بعضی مجوس نیز اما باید از گوشت خوک و شراب و مسائلی که مغایر و مخالف تمتع است پرهیز داشته باشند و زن مشرک یا کافر یا ناصبی را به هیچ وجه نمیتوان متععه کرد و عده ای کافر را مستثنی کرده اند (هر کس باید به نظر مرجع خود مراجعه نماید).

متععه از امه (بنده) گرفتن برای کسی که زن دائم دارد فقط با اجازه زن است.

محرمات در آیه ۲۲ سوره نساء در مورد نکاح دائم و متقطع هر دو یکی است و در سایر موارد نیز فرقی بین دائمه و متعه نمیشود.

عقد: که چگونگی گفتار و جملات است که بین طرفین یا وکلایشان رد و بدل میشود و به چه زبانی باشد عربی یا غیر آن و .. همه را میتوان در کتاب اشاره شده یافت و آنچه در اینجا اضافه میشود: استدعائست برای اینکه بار دیگر عنوان «در

صورت رضایت طرفین خطبه عقد یعنی چه؟» را مطالعه فرمائید.

مهر: که باز عنوان مستقل دارد و از آن بحث خواهد شد فقط باید دانست چهار رکن متعه که بر اوضاع دینی، سیاسی اجتماعی و اقتصادی و جنسی سکسی قرار دارد مهر در نکاح مته همان منزلت را دارد که صداق در نکاح دائم و این بنیه اقتصادی این گوشه ای از زندگی است و به منزله اجرت آمیزشی محسوب نبوده همانگونه که خطبه وسیله محکم نبودن پیوند است اقتصادی فیما بین نیز چنین است و دلیلی از آن اینکه متعه غیر مدخوله را بنابر نظر قریبه به اتفاق فقها استحقاق نصف مهر است همانند مهر در ازدواج دائم و مهر متعه را نیز شرائط و ضوابطی است که میتوان به کتب فقها و کتاب آقای دکتر شفائی مراجعه نمود.

مدت متعه: مدت مذکور از شرائط لازم است که باید در نکاح مته ذکر شود و اگر نشد تبدیل به عقد دائم میگردد و این هم شرایط و ضوابطی دارد که باید به کتب مربوطه مراجعه نمود و مسائل دیگر.

پس از انقضای مدت معین شده متعه خود بخود طلاق داده شده است.

عده متعه: متعه غیر مدخوله عده ندارد و عده مدت زمانیست که مدت منقضی شود یا بقیه مدت هبه گردد تا آن زمان که میتواند متعه دیگری شود که اگر مدخوله باشد بنابر نظر اکثریت دیدن دو حیض است یعنی پس از پایان قاعدگی دوم همینکه پاک شد متعه اش تمام است و برای زنان نزدیک به یائسگی این مدت ۴۵ روز است و حتی برخی نیز در هر سن مدت مذکور

روز دانسته اند و هر کس باید به فتوای مرجعش پیرو بوده باشد.

عده وفات نزد تمام ازدواجها چه مدخوله چه غیر آن چهار ماه و ۱۰ روز است و برخی شرائطی در بعضی موارد دارند که باید به کتب مربوطه مراجعه نمود برای اطلاع به مسائل دیگر از قبیل وکالت در نکاح، عقد فضولی، خیار عیب و ... و ولایت بر دختر و زن و .. به کتب مربوطه مراجعه شود.

در پایان این قسمت صفات ممدوحه و مکروهه یک متعه را به اختصار بیاورم:

متعه باید سعی شود مؤمنه عقیفه و بری از تهمت باشد. متعه زانیه و زنانی که علامت مخصوص جهت آمادگی دارند و آنها که مردان را علناً دعوت مینمایند کراهت دارد. از متعه کردنی که به آبرو و شرف یکی از طرفین صدمه وارد میگردد باید دوری جست.

آنچه آوردنش ضرورت دارد آراء ائمه اربعه اهل تسنن و فقهاء آنان درباره متعه است که هیچکدام همزاد و همسان و همراه نیست و باوجود اختلاف بین آنچه گفته اند که شرح آنها در کتابهای فقهای شیعه (تذکره علامه، خلاف شیخ طوسی و ...) ذکر شده است همین پذیرششان به انواع بهترین دلیل بر جواز بنیان موضوع «متعه» و قبولی اسکلت آن است.

## آیا ازدواج موقت همان بی بند و بارها نیست

سؤال اینست: ازدواج موقت این معنی را دارد که مردی بر زنی وارد شود و با او بدنبال جلب رضایت و گفتن سخنانی آمیزش نماید، و فحشاء نیز ورود مردی است بر زنی و آمیزش نمودن پس از جلب رضایتش و رفتن و مگر آوردن چند جمله که مشهور به خواندن صیغه است زن را تطهیر میکند و حتی مرد را و میتوان بین فاحشگی و متعگی آیا تفاوتی قائل شد؟

الف: آیا فاحشه نقش انتقامجویی را بدنبال عمل خود آرزو دارد یا متعه بر این نیست است؟ و همین سؤال به تنهایی برای جواب کافی بنظر میرسد و در عمل میبینیم رفتار و حرکات فاحشه و متعه آنقدر اختلاف و فاصله دارد که باز شناختنشان بر خودشان حتی شناساتر است و انتقامجویی فاحشه از این جهت که اجتماع با وی نابکار بوده و متعه نسبت به خود چنان نمی اندیشد.

ب: قبول دارید که اگر قانون و نظمی بر اعمال فواحش حاکم باشد خود نوعی زبردستی اجتماع و انتخاب نیکوئیهاست که توانسته اند رابطه فواحش را با قانون محفوظ بدارند و اگر نظمی نباشد راه گسترش و سرایت فاحشگی کلی است. پس متعه که با توجه خاص به معتقدات مذهبی در نوعی از قید یک ازدواج وضع شده شرعی در میاید، حداقل در حصاری از اجتناب همه گیر شدن معمول به در اجتماع است.

ج: فواحش نمیتوانند از احتمال مجازاتی که مذهب تذکر



میدهد رهایی یابند، در نتیجه مغزشان به راهی می‌رود و عورتشان به راهی دیگر و در روانشناسی و نیز در فیزیولوژی اعمال بدن آنچه برخلاف طبع باشد اگر چه در مرحله احتمال باشد مردود و غریزه آزار می‌شناسند اما مغز متعه و سکسش از آزارهای بی‌امان وجدان وعده داده شده مذهب در امان است.

د: متعه با آداب و تشریفات خاص مذهبی بصورت مفعولی در می‌آید و در اختیار فاعلی که با ضوابط و شرایط اعتقادی از قوه جنسی به فعل و فاعلیت در آمده قرار می‌گیرد از اینقرار هراس از اینکه مردان حاضر نمیشوند حتی اسمی از ازدواج موقت را به احترام زن مورد نظر که دارنده همان اعضاء زنان دیگر است بر او بگذارند هراس مذکور فقط در انحصار فواحش است در صورتیکه متعه‌ها تا آنجا پیش رفته اند که در برابر عملی بنام مرد بعنوان معمولی هرچند به اجبار باشد خود را به مرد بقبولانند.

ه: مشغله‌های ذهنی منفی تقریباً همیشه واکنشهای غیر جانانه‌ای بیار می‌آورد. کسیکه می‌گوید نکند فاحشه شود، نکند کلیه ام خراب گردد، نکند بر پدر و مادرم جفا نمایم، چرا باید در فکر منفی بود و چه بسا فاحشه شود، بیماری کلیه بگیرد، به والدین جفا کند.

ممکن نیست فاسد شوم محالست به پدر و مادرم جفا کنم، هرگز کلیه ام خراب نخواهد شد، باز هم از جمله انحراف‌فہائست که خودسری و همه روابط و شرایط را ترساندن است و خود را فراموش کردن و مقام خود را درست نشناختن و آنچه اسلام می‌فرماید که بین خوف

و رجا باید بود و در هر حال پناه به حضرت باری تعالی برد درست یکی از آن موارد اینجاست زیرا در اینجا مشغله ذهنی در کار نیست. خودسری و خود تحدی کردن و در برابر مسائل جهانی قرار دادن هم نیست، بلکه ایمان است و پایگاه محکمی که میتوان در آن چنگ زد و خود را نگهداشت و چنگ تنها نیست که تا بازوها در محل اتکاء فرو رفته است و دست هم نیست مغز است که آدمی را به پایگاه محکم توحیدی که محکمتر از آن وجود ندارد متصل ساخته است و متعه و فاحشه در این اختلاف که آنجا شرائط و ضوابطی رعایت شده و کار قانونی در شرف انجام است و محل اتکائی در کار و اینجا هیچگونه اتکائی جز رهائی منفی و رنگ باخته نیست.

و: زن در اندیشه آنکه سرپرستی مرد را برای مدتی تصرف کند بلکه خودش را محترمانه به تصرف مرد در آورد، مدتی از عمر خود را مشغول میدارد که اگر بعقد دائم درآید توانسته است ثابت کند مدتی یک مرد او را محترم داشته است و اگر متعه بود حداقل برای لحظاتی قابل احترام بوده است. اما اگر فاحشگی بود به اندازه ظرفی ظرفیت دارد که دفع شهوت کرده است زیرا همان اجازه و شرایط و ضوابط مرعی شده فیما بین یعنی احترام به زنداشتن که در غیر اینصورت به یکدیگر جهیدن تا شهوت زایل گردد انعام نیز دارند.

ز: مرد خود را در برابر فاحشه خالی از شهوت میکند و اگر سادیسمی یا مازوخیسمی هم داشت بمرحله عمل در میآورد و دیگر هیچ، اما در برابر متعه مسئله جدی تر است و اگر عامل دست به دو کار زشت قلمداد شده آلود که هر کس در برابر زن

دائمیست حتی عصیانهای بی امان مذکور را خواهد داشت که احترام به زن تحت عنوان رعایت قانون و نظم برای متعه علاوه بر آنکه جنبه تکریم و احترامی خاص نسبت به وی دارد جز نزد فواحش که سادیست و مازوخیست معامله گر است نزد دیگران کیفیت مطرح است نه کمیت.

ح- فواحش متاعی را با حالتی وصف ناپذیر دنبال میکنند که در آمد بیشتری دارد و اگر شخصی با درآمد کم از کنارشان گذشت نمیخواهند دیگر با او روبرو شوند و حتی به ذهنشان برسند. اما متعه اگر یک چشم نداشته باشد که بخاطر مرد کم در آمد سراسیمه شود حتما و همیشه یک چشم به غزوه های عشقی پشت مژگانها دارد، یعنی هویت عشق برای فاحشه نا آشنا و مرده است و برای متعه زنده و در حد شتاب در هوس، رنگ باخته اما نه هیچ.

ط- مطلبی که یک فاحشه ناز آمده مفلوج (هیستریک) به آن مراجعه کرده باشد در فهرست اعلام پزشکی جایی ندارد اما بهمان نسبت که همسرهای همیشگی در آمار مراجعین رقم درشتی را در لیست هیستریک ها نشان دارند، متعه ها هم نه همانند فواحش در خود فروشکسته میشوند نه مانند همسران دائمی دیگران را در شکستگی خود سهیم میدانند بلکه نازهایی فرو میریزند که نوازش هائی تحویل گیرند هرچند اگر اقدام خود را نتیجه بخش ندیدند بسرعت پایان پذیر است (ناگفته نماند همه جا فاحشه ای را که در سایه حمایت یک لوطی ناظم بسر میرد بعلت وضعی مرضی

غیر قابل بحث طرد و ناوارد میشناسیم).

ی: دلهره و اضطراب نزد فواحش بهمان میزان که عشق و محبت متابولسیم جنسی خود را نزد آنان پایان رسانده ملامت آمیز و بیهوده انگار و عدم اعتماد زاست. فاحشه میگوید بزرگ میشوم توبه مینمایم یا واسطه میشوم اما به میزان کمتری توفیق توبه می یابند در برابر متعه ها زمان پیری را به روال اعتقاد مذهبی قبلی که دارند با شوق و شعف به لباسی در میابند که با حفظ آبرو دستمزد حلالی برای تهیه زاد و توشه سفری که هیچکس را خلاصی از آن نیست و کسی نیز حاضر بهمراهی و همسفری شدن نیست فراهم آورند.

ک: فاحشه اگر در معرض انفاذ اسپرم متوالی و مختلف قرار گیرد بنابر عقیده بسیاری از هر نوعی انتی کروپاد زهری درست میگردد که موجبات نازائی و عاقر شدن میگردد که احوال و اوضاع نامساعد عصبی روانی نیز در آن بی دخالت نیست، در صورتی که متعه آخرین ماجرای عشقی اش ممکن است حتی به نوازش نوزادی پایان پذیر گردد که مقدمه قطعی تشکی قطعی خانواده است.

ل: رابطه فواحش با فامیل در گرو آرزوهای هرگز بر آورد نشده است و رابطه متعه ای که حتی کوس رسوائی کاذبش را بر سر کوچه و بازار زده باشند اینست که هرکس انگشت تعجب به لب گزید خود را نشان داده است که از خویشاوندان متعه است و شگفتی آنکه اگر فاحشه ای میلیونر شود از لمس ملایم چاپلوسی

اقوام بعلت تمکن دوستی آنان بهره مند است چنانچه متعه ای به مکنت و ثروت رسید همیشه بر پروبالهای متملقین از خویشاوندان پایش نهاده شده است.

م: اغلب فواحش در فاصله آغاز و انجامی کاذب زندگی مینمایند که از فرار خانه یا فریب صیاد یا آشنائی با زنان و دختران هرزه شروع و به ناکامی در تمام ابعاد زندگی پایان میپذیرد و هیچ آغاز وحشتناکتر از بچه دزدی نامردان و گرگ صفتان ستمگری نیست که پدر و مادر را در هزاران دل و آرزو که دختر بچه ای دارند زیبا که تازه شیرین زبان و شهد کلام شده ناکام میسازد و ناگهان بچه را برای سیر کردن شکم عزا در آمده خودش فریب داده و در سنین بسیار پائین به آغوش دزدان پست تر از چارپایان می اندازد و اینجا که رسیدم رقم درشت نزدیک به هشتصد کودک گم شده در یک سال کشور آتش بجانم کرد که آتش بجان کسانی باد که با تشریفات کاذب مذهبی و نقش و نگارهایی در قالب ایمان، مردم را بی اعتقاد و ایمان کردند تا آنجا که خانواده ای ازدواج کند زایمان کند، امیدواری که به زیبایی و سلامتی فرزندش حاصل کرد امشب را با هزار دل و امید بخوابد و فرا شب فرزندش را در راه مجهولی که مقصدش معلوم است در حالی ببیند که بدنالش در آغوش نامردان پاس داده میشود و من که برای نفرین کردن تا کنون تقوا کرده ام در آرزوی این که روزی نوباوگان خودشان را بدزدند زبان نفرینم میگشایم که نابود باد نسل آن قوه مقننه ای که در اینباره چاره ای بهتر را درک نمیکند و از جمله حتی اعتراف کننده ای را که متجاوز از سی بچه دختر و پسر را

دزدیده و به آنها تجاوز کرده و چند نفرشان را به قتل رسانده به اشد مجازات! بیست سال زندان محکوم میکند (آن هم اگر سال دیگر با قدرت بچه دزدی بیشتری پیدا نشود) آری فواحش در فاصله آغاز کاذب و انجामी ناکام عمری سپری میسازند و بزرگترین آرزویی را که در دخترکی داشتند تا لعبت شوند اینک میبینند لعنت شده اند و حتی لحظه ای به آرزوهای دراز و پر شاخ و بزرگ نرسیده اند در حالیکه متعگان اگر ساعتی هم هست لعبتی میشوند در فواصل آغازی که درست بوده و انجामी که حداقل احساس مجرمیت نمیکنند.

ن: متعگان برای نام مراجعین لبخند میزنند، جستجو میکنند اگر دو نفر باشند به بررسی اصالت و شکوهشان میپردازند و انتخابشان بدنبال مغزشان است و در رویاهای آسمانی بدنبال هنوز امیدوارند میگردند اما فواحش انتخابشان بدنبال چشمشان همانند سائلی است که به کیفیت سکه خیر پرداخت کننده خیره شده است اما در اینجا یکنفر متضرر است آن مبتلا به تکدی، و آنجا هر دو زیان رسیده اند قابل و مقبول.

س: متعه همانند یک وشیزه نو عروس که به عقد دائم در میاید از خود تصویهای لعبتی میسازد که اگر حتی ساعتی توانسته باشد به مرغوبیت در تصرف مردانه ای در اید الگوی شوهری دائم را که سایه بر سرش دارد ساخته است و تصور میکند برای همیشه در سایه حمایت سرپرستی اش قرار دارد در صورتیکه فاحظه انتظار حمایت از مراجعین ندارد و پس از اینکه در یکدیگر فروشکسته شدند کمتر بیاد آنروزهایند.

ع: فواحش برای انتقام از حد و حصر اجتماع و حتی محسوسات هم میگذرند، سخن از اعمال خیر، بحث از مقدسات که کمتر بین آنها رایج است بندرت برای مسخر کردن و توهین عنوان میشود و بسط این بحث نزد بسیاری از بدتر از فواحش نیز در اجتماع دیده میشود الا آنکه حتی آنهمه ملحدین حاضر نیستید معقدمات دیگران را تمسخر و توهین کنند، مگر لحظه های کژسازگار اما متعگان در برابر اعمال خیر و بنام مقدسات بهمان ترتیبی که تربیت شده والدین و محیط اند تصمیم اتخاذ مینمایند.

ف: فاحشه بعثت وحشت و اضطرابی که روزهای نخست از کار خود دارد و بعدها بصورت یک مفعول بی تفاوت در میاید به بیماری فقدان تسلط و تنهایی دهشتناک دچار میشود و کم کم حالات یک انسان چون عروسک پس پرده را بخود میگیرد که نه زیاد وسائل تحسین انگیز او را بحال می آورد نه کلانتر و دادگاه را به چیزی میگیرد و اما متعه در اینقسمت کاملاً همانند دیگران در ترازوی تعدیل است.

ص: در هیچ مورد فاحشه ای گناه از دست رفتن شکوه و بزرگیش را بگردن مراجعین و حتی کسیکه باصطلاح او را نشانده و به خانداری موظف نموده نمایندازد اما متعه در مرزی نزدیک به دوشیزگان مسئول ستایشگریهای از دست رفته اش را مردش میداند.

ق: برعکس تصور که فواحش در متن اجتماع بوده اند و اگر به خانه داری برسند تجربه های عملی دارند در برابر حتی کارهای پیش پا افتاده درماندگی نشان میدهند در صورتیکه متعه

بر حسب آنکه شیفتگی زندگی تمایلش را محرک باشد یا نباشد خاندان مطلوب یا لجبازی همانند زن داوم خواهد بود و آنها که ادعا دارند دختران اگر قبل از ازدواج با پسرانی آشنا شده باشند بهتر زندگی میکنند بهمین دلیل که با چنین برهان باید فواحش دکترای خانداری و پرفسور امر زندگانی باشند ناسازگار است و دروغ میگویند.

ر: جوانی عاشق میشود طرفش فاحشه ای است یا متعه ای پدیده باور نکردنی نخستین، تنها مرد را منتقل میکند و فاحشه نیز در یک حالت نیمه بهتی به حدفاصل باز هم فریب یا اعتماد مینگرد، نگاهش هرگز مغرور و بلند و عاشقانه نیست، عروسی انجام میگیرد سببیت دلچسب از همسرش میسند که هرگز در خانه بی حد و مرزش ندیده بود مگر آنکه بین مراجعین که وحشیانه انجام میگرفت یا یکی از سادیست ها باوی انجام میداد بقیه همه تازه است بتدریج احساس میکند که چیزهایی اجزاء زندگیش میشود جز احساس عواطف جنسی که وسائل دوباره زنده ساختنش بعلت گره کوری که خورده و با افزایش تدریجی سن خانم مساعدتی در جهت گره گشائی کمتر انجام میگیرد، مأیوس کننده میباشد اما متعه در برابر عاشقش همانند یک دوشیزه به تندی اما با احتیاط سن مجربی که دارد از عشق جنسی تا آشپزی خانه همه و همه را با نگاهی بلند و غرور آمیز بنحوی شوهر پسند انجام میدهد و گاهی نیز اگر طرفش مرد بیوه ای است یا زنی دیگر دارد خودش را برای مرد بهتر از آن دیگر به معرفی و ستایشگری میپردازد اما پیدا شدن اولین فرزند دیگر فاحشه و متعه و دوشیزه با فامیل



یگانگی پیدا میکنند خواه خویشاوند آنها را بپذیرد یا نه و اگر متعه دوشیزه ای بود که کمتر اتفاق میافتد و علتش شرح داده شد لعبت سازیش اغلب به پیدایش فرزند می انجامد.

ش: زن عاشق شود، دوشیزه باشد نمیخواهد شناخته شود. متعه باشد نیخواهد عاشق بماند، فاحشه باشد نمیخواهد زن بوده باشد و این جان کلام و تفاوت کلی بازشناخت دائم و منقطع و فاحشه است.

ت: همینکه فاحشه مورد آزار یک مبتلا به سادیسم قرار میگیرد با زمانی که یک متعه از شوهرش رنج میکشد کاملاً در اندیشه های متفاوت و تخیلات مختلف میباشند. فاحشه تصور میکند در آمد بیشتری از این بابت نصیبش خواهد شد، اما اگر سادیست عاطفه جبران کنند گیهایش نیز در اندیشه فحشا پسندیش فرو شکسته باشد و ترمیم آزار دهند گیش را با تمکن ننماید فاحشه بی رمق و بی رنگ و بی تفاوت خواهان پایان برنامه و در آرزوی عدم تجانس تصور کردن این مرد و در انتظار دیگری است، اما متعه همانند یک عقدی، عاشق همسر آینده اش میشود با این تفاوت که عقدی این تصمیم را عمل پیش پا افتاده ای نداسته و با پرهیز و گریز به آن موجودیت میدهد.

ث: متعه همیشه کاخهایش خیالیش در حادثه های نیمه عاشقانه فرو میریزد و عقدی کاملاً عاشقانه و فاحشه سرنوشت ساختمان ذهنیش را بدست امیال یک لوطی سر محله مشکل گشا مبیند.

خ: یک زن عقدی با تقوا میترسد اغوا شود - یک زن متعه با تقوا میترسد اغوا کند - یک زن فاحشه همینکه خود را

به تقوای کاذب زد تازه خودش را اغوا کرده است مگر آنکه باز گشت قطعی و توبه نموده باشد.

ذ: چنانچه جوانی بکر بر فاحشه ای وارد شود و تازه کاریش بر ملاء شود فاحشه عنوان عاطفی اش از زیر آن قالب سنگین و لاک وحشتناکی از فواحش که خود را در زیرش فرو برده سر بیرون میکند آخر انسان است که مجموعه ای از سازمان بخشی های انسانهای دیگر سلب شکوه و بزرگیش کرده است و به اسکلت خود کار از گناه در آورده است اما خود کار نیست و انسان موجود مغزدار نمیتواند خود کار و به اجبار باشد. اراده دارد، فکر دارد، رحم دارد، عطف دارد. جوان تازه وارد هر فاحشه حتی آنها که بدترین زمان را در درازترین مدت دیده اند تکان میدهد، حجله ندیده، نا امیدها کشیده، جشن های عروسی در راه جوانی که فریض داده مبدل به التماس و سرزنشها کرده، اینک در برابر پسری دست نخورده عنوان عاشق و عروس بخود بدهد، نمیتواند، تماسش همانند برخوردهای با سابقین باشد باز هم انسان است، نمیتواند نه او را بعنوان عروس و عاشق میپذیرند نه واعظ و اندرز گوئیش مقبول حتی یک نفر است باز هم انسان است و یک انسان تازه به منجلا ب کشیده شده در برابرش محکوم به غرائز دست و پا میزند. پس چه کند؟ دیده اید یک شخص موقر را که همیشه از سخنان ناهنجار منزه است و ناگهان کلمه ای از دهانش میپرد که خودش بیشتر از اطرافیانش بهت زده میشود. در سرما به آب سرد رفته اید؟ یک چیزی از شما که سرما خورده اید میزبان خوبی برای پذیرش و یروسیها میشود اما همینکه سرما

خوردگی عارض شد همین شما اما چیز دیگر ناراحت میشود و به رنج میافتد.

یک قسمت خوش میامد از پذیرش و دیگر قسمت برنج پذیرائی است و بسیاری امثار دیگر که به شما نشان میدهد یک بدن دیگر بنام بدن مثالی هم دارید حتی آن پزشکی را که سال گذشته در آمریکا مجلات درباره اش نوشتند روزانه بیماران بسیاری را عیادت میکرد و همه از اخلاق و رفتار و طبابتش راضی بودند اما هر نیمه شب یکنفر قاتل چند نفر بود که پس از چندی شناخته شد همین آقای دکتر محبوب مردم بوده اند. بنابر عقیده انگزیستنا سیالیست ها که پل سارتر در کتابش نوشته خودش جدا از بدن مثالیش دارای اخلاق ضد و نقیض بوده اند.

برخی عقیده دارند نفس مطمئنه ای که قرآن از آن نام میبرد زمانی است که شخص آنقدر در بندگی فرو رفته و تسلیم شده باشد که توافق کلی در همه اعمال بین دو بدنش حاصل شده باشد و هیچکدام یکدیگر را به کار بد امر و از کار نهی نمایند و آن دیگر که بدن مثالی است که نفس لوامه است که چون تسلیم نفس فیزیولوژیکی گردید، میشود نفس مطمئنه اما برای ما چون مطلب قابل اهمیت است یا باید مدرک قاطعیت علمی داشته باشیم یا به صحت از پیشوایان گرامی اسلام صادر شده باشد. بهر صورت فاحشه از طریق دریچه نفس لوامه خود که زیربنای انسانیش هنوز نیمه جانی دارد جوان را بطریقی خاص مؤظه میکند اما در عین حال دستمز جوان ناشی نیز غیر قابل انصراف است و با چشمی دیگر مواظب اندرز دادنش است که کاخ آرزوی تمکن طلپیش واریز

نکند. اینک عاطفه و دنیا دوستی در طبقی اخلاص در برابر فاحشه قرار دارد: نه خیر من زنی وامانده و بدبخت شده و فریب خورده ام، این جوان را باید نجات داد؛ نه خیر نخستین آغوش برای جوان شیرین است و کام تمکن طلبی ام را حسابی شیرین خواهد کرد. کمال مطلوب و تمکن مرغوب هر دو کار خود را میکنند: گاهی عاطفه اش پسر را نصیحت میکند و زمانی شهوتش و اشتهايش وجه میطلبد.

اگر متعه ای در برابر جوانی بکر قرار گرفت شدیداً به دست و پا زدن و تقلا-میافتد که خود را شیفته اش سازد و گنجی از سازمان دهندگی به زندگی نشان دهد و همیشه او را به اختیار در آورد و به تصرفش در آید و اگر مأیوس شد علناً به جوان میگوید فتوحات بعدیت را خواهی دید که فروهشته تر است و آنکه کسی را نا امید کند خیر نخواهد دید.

ض: یک زن عقدی در تنگنای بی مهری شوهرش میگوید مرده شوی بختم را ببرد و یک متعه میگوید اوه زنها چه بیچاره اند و فاحشه طرف معامله اش در آمدش است که خاک بر سرم چه امروزی بود.

ظ: پلی بعنوان گذرگاه بین عشق آرمانی و عشق جنسی فواحش وجود ندارد و حتی فاصله قصد و اجرائی هم برای چنین آدمیانی بی معنی است و چه بسا در اجتماع مذهبی هنگام سوگواری ها حتی عشق کاذب جنسی شان هم بی تقاضا شود و نعشی باشند، در صورتیکه متعگان عشق آرمانیشان بر عشق جنسیشان در اعتلاست و دوشیزگان تا چندماه عشق آرمانیشان و عشق جنسیشان همانند

دو شعله آتش بهم پیچانند و در ماه عسلش رعد و صاعقه وار که تنها عسلش را غسلش از آتش و التهاب خاموش میسازد اما دو سه ماهی یا بیشتر که گذشت خواهر برادرانه در عشق آرمانی و چون پدر و مادری که قصد فرزند داشتن دارند در عشق جنسی بسر میبرند.

غ: متعه همیشه این را قبول دارد که چهره اش، اندامش جسمش یک واقعیتی است و باید با آنها در آشتی باشد اما فاحشه همه چیز را برای اعضایش بحساب می آورد، جز واقعیت یعنی هرگز در فکر نخواهد افتاد که ابتکار عملی در جهت افسونگری های عاشقانه و دلبریهای لعبت آمیز داشته باشد.

الف: دختری را که پست تر از حیوانات میدزدند تا زمان بلوغ به شرم نا آشناست و چه بسیارند که همین دزدیده شدگان نا بالغ را به دامان جانوران سبع می افکنند که نمونه نزدیک به زمان زن عصیانگر اعدام شده سارق دو خواهر بود که جسد کمتر از هفت ساله را به آب انداخت و بیش از هفت سال را در جلال و جبروتهای پلاژهای کنار بحر خزر به آغوش غولهای نفرت انگیز میراث بر چنگیزخان زجر داد و سرانجام به آغوش خاک تیره سپرد، بهمان تناسب که آن پنج ساله بود کنار رودخانه در آغوش زن عصیانگر کشته شد و این که نه ساله کنار دریا در آغوش زنان مرد نما هلاک گردید.

دختر که بالغ شد و شرم را شناخت اگر در منجلاب محلات بدنام دست و پا میزند آنهمه انرژی را که خلاق بزرگوار بنام

شرم در دختر آفریده در برابر انرژی سائیده شده شکارچیان نا آشنا به شرافت و حرمت زن مدام در جرقه دادن و خشتی شدن است، در صورتیکه هرگز برای یک متعه تجلیات شرمانه خاموش شدنی نیست.

ب: متعه یعنی زنی که در آغوش مردان فروشکسته میشود فاحشه و وشیزه نیز بر همین اند و زمانی بحکم ضرورت به تصرف در آمده اما متعه با درکی متعالی معانی دقیق سعی در تطابق دارد یا برنامه ریزیهائی که آن هم به حکم ضرورت بگردنش آویز ارایشی نموده و مقیدش کرده اند به منقاد بودن به زمان معین، مهر معین، عده معین، میراثی که نخواهد برد، نفقه ای که از آن بی بهره است و شرایط و ضوابط وابسته؛ و دوشیزه که به همه چیز مقید است بلکه در حصار زندگی اما فاحشه بهیچ قانونی دسترسی پیدا نمیکند که خود را به امید اصلاح به آن نزدیک سازد و برای متعه و فاحشه همین کافی است که یکی در برابر قانون داشتن ناتوان است و دیگری ناتوان است در بی قانونی.

پ: دختر همینکه عشق نیافت، ممکن است رمان بیابد، پرخوری، گرسنگی، جسورانه رفتار کردن، و گاه شرم را فراموش کردن، به هوا خواهی خطاها برخاستن و خلاصه خلاء عشقی را بنحوی مشغول کننده و کاذب از بیهوده به کار گرفتن و هولناکی را انباشتن و در زنی که میتواند متعه شود یا میشود همه شوقها نمرده است و آرزوهائی نوظهور در وجودش اگر بیدار هم نمیشود بیدار خوابی دارند، در صورتیکه نزدیک فاحشه این موازنه ها آنچنان بهم ریخته که اگر یکی بخواهد انگشت بلند

کند شوق یا ذوق دیگران را گاز خواهد گرفت.

ت: متعه پس از آمیزش معمولاً ارضاء میشود ولو اینکه به اوج لذت و ارگاسم نرسیده باشد و فاحشه همیشه بر یک بی تفاوتی موقت پس از آمیزش متوقف است.

ث: متعه پس از آمیزش بر علاقه و پیوستگی به نسبت انتظار بعدی که آیا بوصل مجدد خواهد رسید یا خیر تا حدودی افزوده میشود که نزد عقدی کامل است و نزد فاحشه علاقه و وصل و سخنان عشقی کمتر مطرح است.

ج: در آمیزش با متعه در صورتیکه متکی به مذهب آنرا شایسته بدانند نوعی اطمینان و ارضاء توأم است که نزد عقدی ها سرود شهوی نیز به همراه دارد که سراپای مرد را میگیرد، اما اتکاء به مذهب برای تحلیل آمیزشی با یک فاحشه مطرح نیست.

برای یک مرد غیر مذهبی آمیزش با متعه فقط این معنی را دارد که مرد بخاطر زن مذهبی، در قالبی از اعتقاد تصنعی در آمده است و آمیزش وی با متعه، زن را شیفتگی است و برای مرد فاحشگی اما تماس چنین مردی با یک فاحشه در اقتران دو جنس خلاصه میگردد برای ارضاء شهوت.

چ: در قاموش متعگان عشق هم کلمه ای است و نزد فواحش با شتاب در آن ردیف کلمه ناکامی را آورده اند.

ح: در غرب همه چیز هست، آنها که بنام زشت فواحش بر زنی جدا دارند و آنها که در اجتماع و در ظل عنایت نامهای زیبای بوی فرند و گرل فرند و رفیقه و ... بهم میلوند پس شق دیگری هم هست که متعه میگوئیم و آیا بهتر از روسپیگریهای زشت و زیبای

## کاذب نیست؟

هم اکنون از شناخت نسل، مستحسن بودن ازدواج، مباح بودن متعه با شرایطی و اینکه شباهتی با روسپی گری ندارد اطلاعاتی مختصر حاصل کرده باید به قسمت دوم و ذکر مقدمات و تشریفات قبل از یک ازدواج اسلامی پردازیم.

کسیکه قصد خواستگاری میکند در برابر دو مسئله قرار میگیرد که یکی صد درصد اسلامی است و دیگری که فقط مورد بحث ناچیزی از مسلمانان جغرافیائی قرار گرفته است.

آنچه باید بدقت مورد بررسی قرار گیرد و هر زن و مرد قبل از ازدواج یعنی هنگام خواستگاری لازم است کاملاً آنرا مراعات نمایند مسئله ازواج با خویش و بیگانه است که سخن داغ و فوق العاده روز نیز میباشد.

و آنچه مورد طرد و تنفر اسلام و قاطبه مسلمین بجز اندکی میباشد آشنائی پسر و دختر قبل از ازدواج میباشد که حتی بعضی ضرورت ایجاد مدارس مختلط را به یکی از ابعاد کاذب آشنائی قلمداد شده نسبت میدهند که ما درباره هر دو (آشنائی قبل از ازدواج، مدارس مختلط) باختصار هرچه تمامتر بحث خواهیم کرد و اینک قسمت اول:





ازدواج با بیگانه یا خویشاوند

## ازدواج با بیگانه یا خویشاوند

جهانی که در آن نسل معیوب فراوان می‌باشد سرزمین سرد و رنج آوری است و زبان چنین اجتماعی همیشه کفر آمیز و ناسزا گو به هر آغازی و انجامی که سبب پیدایش بی پناهان معیوب گردیده و این سبب در اثر ابتلا به بیماریهائی چند از عفونی و زهروی خلاصه می‌شود که بشر امروز راه نجات از زهر را بر خود بعلت بی بند و باریهای نوشیدنی و جنسی بسته و در عوض بیشتر متوجه قربانیان ازدواجهای خویشاوندانه اش ساخته است، آنچنانکه هر آوازه دردناک و نژندی که در پیچ و خمهای کریدورهای زایشگاه بلند است یا در عنوان و پاورقی مجلدات زایمان پزشکی دیده می‌شود به حساب تبعید شدگان معیوب از عالم رحم به این جهان خاک و منسوب به عشقهای اتصال بین خویشاوندان دانسته و میدانند و آنچه قطعی است:

رقم نسبتاً درشت آماری نسل معیوب حاصل از ازدواجهای قرابتی می‌باشد که جای ایراد و شکی برای مقاومت متعصبین جهت دفاع باقی نگذاشته است و چه میتوان گفت وقتی کودک معیوب را در برابر پزشک قرار دادند و اولین سؤالشان خطاب به مادر است: آیا باشوهرتان خویش بوده اید؟ آری دختر خاله

نفر دوم، باز با فرزند بیمارش مراجعه کرده است؛ این بیماری که فرزندتان را مبتلا ساخته ارثی است، آیا با همسرتان از یک فامیلید؟

آری پسر دائی، دختر عمه و نفر سوم، چهارم و .. و این تابلوی پزشک، متخصص بیماریهای ارثی است و مطبش مشحون از والدینی خویشاوند که فرزندان با خود دارند که حالتی حیرت آور یا عبرت زا برای دیگران ایجاد میکند و پدر و مادر را در نوعی قحطی آشتی ناپذیر از مسرت و لذت خانوادگی برای همیشه فرو میبرد. پس چرا اسلام ازدواج قرابتی را تجویز کرده است؟ و شگفت انگیز تر آنکه: اسلام به ازدواجهای خویشاوندی امتیازاتی نیز میدهد؛ و عاملان و اقدام کنندگان را در زمره کسانی که رعایت ارحام (صله رحم) کرده اند به شمار آورده مثاب و ماجور میشناسد، پس این فاجعه ای میباشد که اسلام برای پیروانش منظور داشته است و بر ازدواجهای خویشاوندی که نتیجه و ثمره اش بی امان نسلهای قربانی شده میباشد صحه میگذارد.

یا مگر ازدواجی که به خواستگاری اولین مرد اسلام پذیر صورت گرفت و نبی گرامی اسلام رضایت کامل مسرت آمیز و رخصت همسری با دخترش عطا فرمود و با پیدایش نتیجه این عالیتین پیوند ملکوتی سبطین، نزول آیه تطهیر را سرانجام سبب گردید از آغاز تا پایان همگی بر طهارت و نورانیت نبوده است که ابتدا علی

میخواهد بعد محمد صلی الله علیه و آله رضایت میدهد سپس علی و زهرا همسر میشوند و سرانجام حسن و حسین را تحویل میدهند و انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا درباره آن پنج تن فرود و معرفشان میگردد. کجای این مسئله مسلم که نسل معیوب قربانی ازدواجهای خویشاوندی است با ایه تطهیر نازل شده در شأن این نزدیکترین ازدواج عمو زادگان و محصولش سازگاری میکنند؟

علی باید مسیری چنین بپیماید؛ از خانه خدا تا خانه خدا، در آنجا بیاید و در اینجا برود آنجا کعبه مسجد الحرام از مادر جدا شود و اینجا مسجد کوفه از این تن رها، در این مسیر خدائی همه پیامبری باشد ابتدا فرزند پیامبر، سپس در جنگ خندق برادر پیامبر که هر دو نفر بیکدیگر عقد اخوت بستند و محمد و علی دو نفر از آنجمله، اینک وزیر پیامبر، فردا در غیر خم ... پیامبر و پس از پیامبر ... پیامبر اما پس از پیامبر حتی جرئت آنکه قبرش آشکارا بگذارند!!!

فاطمه باید مسیری چنین بپیماید: از خانه رسول خدا تا خانه ولی خدا، در آنجا بیاید و در اینجا برود آنجا از مادر جدا شود و در اینجا از شوهر و در این مسیر نبوت و ولایت همه خدائی باشد، ابتدا فرزند پیامبر سپس در اوج پرستاری و مراقبت از پدر، مادر پیامبر (ام ابیها) اینک همسر وصی پیامبر، فردا در غدیر خم ... و پس از پیامبر یگانه دختر پیامبر و ادامه این یگانگی که قبرش را کسی ندانست و تا ظهور فرزند بزرگوارش ارواحنا فداء حضرت ولی عصر هم کسی نخواهد دانست.

اما اینک همان علی که قبل از بلوغ، اسلام پذیرفته و لحظه ای جز در اسلام پیشتازی نداشته به ظهور نیاز پر ارزش غریزی انسانی می اندیشد تا انسانیت را جنبه ملکوتی ببخشد و با خلق نسلی که مظهر تطهیر بشریت از آلودگیها و لوتهایند خانواده ای شفا بخش آنچه خانواده تا ابد است بوجود آورد حسنی تحویل دهد مدرس حلم و صبر و شناسابه حفاظت از شجره طیبه دین در میان دو سپاه که یکی بنام و به عمل مخالف علنی است و دیگری بظاهر موافق و اکثر تن به پیشوائی رشوه ها و معاویه ها داده آری آنچنان امامی که توانست اسلام تازه و نورسیده را از میان دندان و چنگاه ددان معاویه سگال و غفلت و شهوت زدگانی که در لوای امام پشت به امام بودند نجات دهد.

حسینی بسازد که قطعنامه مبارزات انقلابیش برای ابد بر صفحه گیتی با خون خود و یارانش بر شنهای داغ بعنوان رسوائی عظیم هر ستمگر جباری نقش بسته است و گرمی آن روز و آن ساعت و آن لحظه: که در قطرات اشکهای محبت آمیز محباننش گرماگرم بر چهره نورانشان برای نگهداری مفاهیم و مصادیق آن انقلاب جاری میگردد و سر نگهدارنده آن مخاطره انقلابی نجات بخش انسانها از جمله همین اشکهاست که فرزند گرامیش حضرت سجاد برای میرفت ناگهان سر بدیوار گذاشت و به اشک ریختن پرداخت و در جواب پرسش کنندگان فرمود: چندی است از مصیبت پدرم چیزی نشنیدم که متأسفانه ما نیز هنوز برای شکر در مصیبت از مجلس پر کنندگانیم و توجه نداریم در آن زمان ذکر کلمه انقلاب حتی ورودش در صحیفه سجاده ممنوع بوده است

زیرا کلمه بمعنای جراحت میباشد و کلمه را کلمه گویند بعلت اثر مجروح کننده ای که دارد و کلمه انقلاب در برابر بنی امیه و بنی مروان و بنی عباس نوعی خرابکاری و کفر بشمار بود و اگر سلمان و ابوذر و مقداد خاصیت اشکها و مرثیه ها و زنده نگهداشتن های انقلاب حسینی را میدانستند از همان روز غدیر خم تا ساعت رحلت نبی گرامی هر صبح و شام با تشکیل مجالس و ادای احترام به همشکلی های روز غدیر، خاطره جانشینی حضرت علی را نگه میداشتند و آنچه شد نمیشد. آری اما در زیارت جد شهیدش به خون پاکش خطاب ثارالله و خون خدا را آورد که زعمای روز ندانند و علمای بعد متوجه شوند که باز همان ثوره و انقلاب است.

علی در انزوای دنیائی فرورفته که جز چهره محمد و سیمای زهرا در آن نیست. صمیمانه به آن مینگرد باز به این چشم میدوزد نقش بظاهر محدودی دارد اما بمعنا طرح همه سیستم های رهائی بخش در همین خلاصه شده است تا بالاخره تصمیم قاطع اتخاذ و نوبتی جبرئیل وار بر محمد نازل میشود اما هرچه نزدیکتر میگردد بیشتر خود را در ساحل سرنوشت کسانی از صناید عرب که به خواستگاری رفته و منفی برگشته اند میبیند که با محمد چه بگوید و حاضر بشنیدن چه باشد؛ اما به آنچه قاطعیت مسلم میدهد و ایمان کامل دارد اینکه محمد فرستاده بر حق خداست و هرگونه جوابی به علی بدهد به اذن خدا و به نفع اسلام است و نفع علی نیز در نفع اسلام بوده و خواهد بود؛ همی گام برمیدارد و در رؤیائی از عرفان و توحید بنام خدا به جانب خانه فرستاده خدا براه می افتد کیست

می افتد، کیست به خانه محمد میرود؟ مگر جهاد تازه ای در پیش است که پیشتاز شجاعان در اندیشه اخذ دستور مراجعه مینماید، نمیدانند این علی است که در نهج البلاغه اش میفرماید سالهای دراز در راه خدا جهاد و تلاش و فرمانبرداری کردیم تا اخلاص خود را به حضرت باریتعالی نشان دهیم و اینک پاداشی از اخلاص پذیرفته شده ای که در خانه محمد آماده پیوند به علی است. وارد میشود و پاداشهای بعد که بی حساب است؛ آداب اسلامی بجای آورده در کنار محمد مینشیند:

پسر ایطالب کاری داری؟

باید گفت، این زبان احقاق حقوق بشر است که بگوید و مظهر حلم و آشنا شناسی و آیت انقلاب و ستمگر کشی که در دهان ولی خدا بچرخد و بگوید، آرام در حالیکه شرم میکرد عرض کرد نام فاطمه را میبرم، فاطمه دختر رسول خدا را.

-مرحبا و اهلا- و علی با چنین کلماتی دانست شاهپر همای رسالت به تارک ولایت پیوند شد و سخنانی بین نبی گرامی و حضرت علی به میان آمد که همه در مسجد در برابر جمعیت بود زیرا باید مکتب باز شود و این فرخنده وصلت الگو و تعیین تکلیف باشد که شرح آنرا در جای خود خواهم داد و آنچه مربوط به نسل و موضوع کتاب مورد بحث اینک در آخر عقد، نبی گرامی به داشتن ذریه صالح و «نسل سالم» این فرخنده وصلت دعا کرد.

با وضع خاصی عروس را به خانه داماد بردند که در قسمت مربوطه خواهم گفت (آنچه اینجا و همه جا گفتنی است و وسیله به مراد رسیدنها اینک گاه گرفتاری که درخواست مشروع باشد



پروردگار را به نیروی خاص اولین نظر این عروس و داماد که بیکدیگر کردند سوگند دادن احتمال دریافت رحمت بسیار و بیشتر است) عروسی و دامادی که زهرا فرزند نبی گرامی فرزند عبدالله فرزند عبدالمطلب بود و علی فرزند ابوطالب فرزند عبدالمطلب از اینقرار حضرت زهرا با حضرت علی که پسر عموی پدرشان نبی گرامی بودند ازدواج کردند و ثمره های بزرگ این ازدواج که اولین پیوند خویشاوندی اسلامی است حسن، حسین، زینب، کلثوم.

بنابر آنچه مشهور تر است دوشنبه سوم جمادی الثانیه یازدهم هجرت (۷۵-۹۵) روز پس از رحلت نبی گرامی حضرت زهرا یگانه باقی مانده فرستاده خدا آنچنان دنیا را ترک گفت که اثری از تربتش نیز نماند. (۱).

بنابر وصیتی که حضرت زهرا به حضرت علی کرد اقدام به ازدواجی دیگر صورت میگیرد، پس از رحلت بانوی اول اسلام و سیده زنان جهان آنچه برای حضرت علی به نظر ظاهر بین ما شایستگی دارد اینکه به پاس احترام یگانه دختر نبی گرامی ازدواج بعدی در سطحی خصوصی و آرام و دور از چشمگیری ها صورت گیرد اما باز هم عمل اما حجت است و پیروان حقیقی اسلام همیشه در چشمداشت تعلیم و آموزش بسر میبرند از اینرو باید مکتب دیگری باز شود و دومین ازدواج اما بصورت خاص اجتماعیش

---

۱- کتابهای خطی قدیمی را دیده باشید بسیاری بدون نقطه است و نوشتن «سین» که نوکی و دندانان ای برای آن فرض شود سبب دوتا گوئی سبعین و تسعین و اختلاف بین ۷۰-۹۰ میگردد

به میان سایر فرآورده های علمی رسیده از اسلام رها گردد تا پیروان تعیین تکلیف باز شناسند و همین شد:

حضرت علی آنچنان عمل میفرماید که آموزشی باشد: برادرش عقیل را میطلبد که به علم انساب آشنا بود.

برادر عقیل، در میان ایلات کدام به سلامتی مشهورند؟

بنی کلاب.

- به میان آنان برو و دختری را که ظاهری سالم و تندرست دارد بوکالت از من برایم خواستگاری کن (توجه فرمائید که حتی امروز هم ظاهر سالم که پوستی، چشمی، ناخنی و .. سالم دارند بعنوان نماینده شخص سالم میپذیرند) که فرزندانم فحل و فارس گردند.

باز هم نامش فاطمه است که چون فرزندان پی در پی پسر میاورد بعدها به مادر پسرها معروف میشود (امل البنین) فاطمه دختر خزام بن خاله کلابی عباسی (ابوالفضل) عبدالله - عثمان - جعفر پسرانش که هر چهار در کربلا شهید شدند ذلک الفوز العظیم (در اینجا میراث بخشی پدر از طرف انسان درست و کاملی است لذا باید در انخاب مادر دقت بعمل آید).

اینک آژانس تحقیقاتی علمی بر آن که این دو فرخنده ازدواج قرابتی را در مقام مقایسه و سنجش بررسی و اعلام نتیجه نماید: ثمره بزرگ ازدواج (حضرت علی + حضرت زهرا که عموزاده بودند) حضرت حسن، حضرت حسین و حضرت زینت و ام کلثوم که نسلی کاملاً سالم بوده و حتی امام علیه السلام در برابر تربت یکی از آنها زیارت ایستاده چنین بیان میدارد

(اشهد انك كنت نورا في الاصلاب الشامخه والارحام المطهره لم تنجسك...) گواهی آنچنانکه گویا خود میبینم اینکه تو نوری بودی در پشت پدران و رحم مادران همه بدون عیب و مبرا از عیبو ظاهر و آلودگی باطن.

و نتیجه دومین وصلت نیز کسانی که از شهداء سعده بودند و نمونه ای از آنها حضرت عباس و در فضیلت مقام ایشان آنچنان که شهرت است باید بیشتر باور کرد و ضرورت املائی به ذهن نمیاید و این وصلت بود که غیر قرابتی انجام گرفت اما از میان ایلات معروف به سلامتی و از دختری بظاهر سلام و در مقام قیاست و سنجش با فرخنده وصلت قرابتی میبینیم هرچند پیوند با بیگانه نسلی سالم و ارزشمند تحویل داد اما ثمره ازدواج قرابتی مظاهری از سطوح عالی انسانیت و مربیان بشریت را به جهانیان ارزانی فرموده و بر عکس وفور معایب نسل نزد ازدواجهای قرابتی اینجا همه کرامت است و نبوغ، ز آب و خاک دگر و شهر و دیار دگر. نسل ازدواج قرابتی بسیار عالی و از ازدواج با غیر خویشاوندی عالی.

ما در این مسئله ژنتیک نه چشم براه معجزه ایم نه در انتظار شق القمر و مگر از اسلام و امام چه توقعی داریم؟ توقع اینکه در آغاز، رسالت «انسان پناهی» داشته باشد و پیروان خود را در ابتدای کار با کسانی که در پایان پیشرفتهای خارق العاده علوم بهره مندند یکسان برخوردار گرداند که جز این باشد دست به گریبان تخیلات بودن است نه عمری را در اعتقاد به یک سیستم آسمانی سپردن و شگفتا و مرحبا که اسلام و امام همین گونه عمل

کرده اند، آنچنانکه تازه ترین کشفیات با اصول علمی اولیه اسلام خوانا و رساست.

مسلمین پیامبر و اما را به صفاتی ممتاز میشناسند و عقیده دارند همانگونه که باید اعلم زمان باشند از معایب جسمی و آلودگیهای روحی نیز باید مبرا و به سلامتی و عصمت مشخص و معروف بوده باشند.

ازدواجهای دوگانه حضرت مرتضی بدینقرار صورت گرفت.

نخستین ازدواج با انتخاب دختری خویشاوند اما مبرا از عیوب ظاهر و آلودگیهای باطن انجام گرفته است، زیرا خاندان نبوت باید چنین سالم و درست باشند و دومین پیوند که یکطرفش از خاندان نبوت (داماد، حضرت علی) و سالم بوده با غیر فامیلی و از راه دور و بیگانه (ام البنین) اما تندرست صورت پذیرفته و نتیجه باز سلامتی و درستی است.

باز مکتب باز کردن است حضرت مرتضی را که برای نشان دادن میزان سلامتی یک ایلات، یک فامیل، برادر را در کنکاو پیدایش مطلق معروفیت صحت آنها دستور میفرماید یعنی اگر ازدواج با خاندان نبوت نبود که علم لدنی و سلامتی الهی بخشوده دارند ازدواج دیگر باید در تعقیب پی جوئیها که منجر به گزینش دختری به ظاهر سالم از فامیلی معروف به سلامتی است انجام گیرد که اینجا مطلب کاملا پزشکی است:

فامیلی است اغلب متمکنند میگویند بیشتر افرادش درد سینه میگیرند و میمیرند، دسته ای دیگر که مطالعه و عبادت دارند

اما به همان نسبت که تغذیه روح نمایند جسم را فراموش کرده حرکتی مخصوصاً پیاده روی ندارند مشهور اینکه بیشترشان در سنین بالا زیاد میخورند و زیاد می آشامند و به بیماریهای تغذیه ای دچار، و پس از مدتی کوری و رنجهای دیگر تلف میشوند و اگر در فامیلی اکثر افراد بلکه عده ای به بیماری مشابهی از دنیا رفتند باید متوجه بود که احتمالاً بیماری ارثی و فامیلی است و پرسش امام از برادر که در جستجوی ایلاتی مشهور به سلامتی باشند تذکر همین مطلب است و از جمله اعجاز امام، از اول معدل سلامتی فامیل را تحقیق و سپس سلامتی ظاهر فرد را جویند، و مهمتر قسمت دوم است که بقدر کافی در قسمت بهداشت پوست شرح دادم که تا چه حد سلامتی ظاهر عنوان سلامتی کلی است که ملاحظه فرمودید امام به عقیل دستور رعایت اینقسمت نیز میفرماید از اینقرار:

نخستین ازدواج که قرابتی انجام گرفت با گزینش انتخاب عروس و دامادی خاندان نبوت که سلامتی از مسلمیات جدا نشدنی آنان بود و دومین ازدواج که با بیگانه ای انجام یافت رعایت انتخاب فامیل مشهور به سلامتی و فرد برگزیده به ظاهر سالم از ضروریات بحساب آمد.

تصور نفرمائید انجام اینگونه اعمال که محتوایی از عناوین درشت زندگی است تنها از طریق روایت بر گزار شده و از دست دادن نمونه عملی آن اجتناب بعمل آمده است یا همانند مطلب فوق «ازدواج با بیگانه یا خویشاوند» تنها به نشان دادن صورت عملی از آن اکتفا گردیده و دستوری در این بابت نرسیده است. درست است که تاکنون چنین معلوممان گردید که اگر فامیلی سالم و

درست داریم بهتر که ازدواج خویشاوندی باشد و در صورت وجود بیماری ارثی در فامیل ضرورت پیوند با بیگانه را ایجاب مینماید اما روایتی نیز این مطلب را بوضعی خارق العاده و اعجاز آمیز روشننگری مینماید که به ذکر دوتای از آنها پرداخته و تجزیه و تحلیل مطلب را محدود و محصور به همین دو روایت مینمائیم:

در کتاب بسیاری از فقها و از جمله مسالک شهید ثانی رحمه الله علیهم باب نکاح صفحه ۲ و ۳ از نبی گرامی اسلام این دو حدیث نقل شده است:

من تزوج لله و لصله ارحم توجه الله بتاج الملك (۱) (آنکه برای خدا ازدواجی با خویشاوند بعنوان رعایت صله رحم نمایند پروردگارش به تاج پادشاهی مفتخر گرداند).

لا تنكحوا القراه القریبه فان الولد یخرج ضاویا او نحیفا (آمیزش قرابتی نکنید که فرزند ایجاد شده یا ضاوی است یا نحیف) (۲) شرح پزشکی و علمی و حدیث آنچنان به

۱- توجه الله بتاج الكرامه - توجه الله بتیجان الجنه نیز روایت شده است

۲- شهید اول (۷۳۴-۷۸۶ه، ق) ابو عبد الله محمد بن جمال الدین از مردم دمشق که یکسال در زندان بود سپس با شمشیر کشته و بعد بدار آویتخ و سپس سنگسار و بعد جسدش را سوزاندن. آثارش غایه المراد، دروس شرعیه در فقه امامیه، جامع رساله تکلیف، کتاب لمعه شهید ثانی (۹۱۱-۹۶۶) شیخ اجل زین الدین علی بن احمد عاملی در مدرسه نوریه بعلبک فقه مذاهب پنجگانه تدریس مینمود و بدستور سلطان عثمانی شهید شد آثارش بیش از چهل جلد است: شرح لمعه در ۲ جلد، مسالک. کتاب رجال و ...

یک فرد مسلمان شاهپری از مسرت میبخشد که در آسمانهای ارزشیابی آنقدر بالا می‌رود و می‌رود تا آنجا که گویا خود را بر منبری از رفعت ایدال مبنا بر یقین مشاهده مینماید:

کلمه ای که در ابتدای دو روایت است نشانی از رعایت مرحله ازدواج و مرحله فیزیولوژی ازدواج (نکاح) میباشد که جز از طریق وحی امکان بازشناخت آن نبوده است. ملاحظه فرمائید که نبی گرامی چون به پشوند با خویشاوند اشاره میفرماید کلمه ازدواج را ذکر مینمایند، کلمه ای که در اجتماع، در محبت در شناسائی، در پیوند، در یگانگی دو خویشاوند بکار می‌رود اما زمان ذکر پیوند قرابتی کلمه نکاح را آورده اند زیرا ازدواج با خویشاوند اگر بدون نکاح و آمیزش باشد و فرزندی بوجود نیاید هیچگونه عیب و فساد را باعث نگردیده است، یعنی اگر ازدواجی در بین هرگونه فامیلی اعم از سالم یا معیوب صورت گرفت اما آمیزشی صورت نیافت تا نسل غیل سالم نتیجه ای داشته باشد بلا اشکال میباشد اما بازهم مگر نبی گرامی اسلام اجازه میفرماید ازدواج باشد و دختری از خویشاوند را در مرحله نیازمندی زندانی و محصور و بدون نکاح نگاه دارند؟ و عدم رخصت بر این اقدام با ذکر کلمه مقدس «الله» تذکر داده شده است.

من تزوج لله ولصله الرحم: ازدواج با صله رحم و پیوند خویشاوندی مطلب کاملاً آشنائی است اما ازدواج لله و برای خدا یعنی چه؟

اگر به قرآن کریم مراجعه تحقیقاتی شود، برداشت معنای کلمه «الله» به انواع و اقسام خواهد بود و از جمله یسئلونک عن الانفال قل الانفال لله و للرسول (آیه اول الانفال) ای محمد از تو میپرسند انفال چیست گو برای خدا و رسول اوست که با توجه به معنایی که از انفال شده (۱) و آنرا ثروتهای عمومی معرفی کرده اند یا با توجه به آیه و اعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمس و للرسول (۴۱ الانفال) که باز اشاره به قسمتی از ثروت مخصوص خداست، احتمالا میتوانیم ترجمه حدیث من تزوج لله ... را چنین بیاوریم: هر کس ازدواجش از روی اطاعت آنچه خدا فرموده باشد؛ برای آنکه نه خدا انفال و خمس برای ذات بی نیازش لازم است و نه اینکه ازدواجی برای وی جل جلاله متصور می باشد انفال برای فقر است که عیال اویند و در راه پیشبرد اوامرش مهیا یا خمس جهت نگهداری دو ثقل اکبر و اصغر که سفارش نبی گرامی است و میبیینم تشیع آنرا بالمناصفه برای نگهداری هر دو - ثقل اکبر (روحانیت قرآن نگهدار) بنام سهم اما علیه السلام، ثقل اثغر (ذریه حضرت زهرا سلام الله علیهما که خود نوعی روحانیت حافظ دین دارند) بنام سهم سادات تقسیم مینماید یعنی لله در تزوج لله هم رعایت مقررات و دستورات الله کردن است که پس ا پایان شرح دو روایت خواهید دید رعایت کردن همان شیوه مرضیه ای است که در اولین ازدواج خویشاوندی بوسیله اولین امام و صاحب مقام



ولایت حضرت علی صورت گرفت و لله در ازدواج ار جمله اینست که تا در فامیل ژن معیوب نبود ازدواج فامیلی بلا اشکال و بهتر و اگر ژن معیوب بود با بیگانه.

بقرار فوق: من تزوج لله ولصله الرحم توجه الله بتاج الملک را میتوان چنین گفت: کسیکه ازدواجش در چهار چوب اطاعت از دستورات پروردگار با خویشاوند انجام گرفت مفتخر بدریافت تاج الملک شده و راستی چنین است و چرا نباشد که در چهارچوب مذکور همه چیز هست بویژه آرامیش خاطرها و خاطره ها و یکی از آنهاست بهم رسیدن دو ژن سالم و سازگار از یک فامیل که تقویت یکدیگر مینمایند و چه تاج ملک و پادشاهی بر تارک آدمی زده شود بهتر از اینکه فرزندی سالم و عاقل به او عطا گردد و باز حدیث را میتوان چنین بسط نسبی داد: کسیکه ازدواجش با خویشاوندانی صورت گرفت که مقررات الهی زیربنائی است از آنچه بر آنها حکمفرمائی مینماید و در اینگونه خاندان دستهای آلوده ای که برای بازماندگان بجای همه چیز، بیماریها و عیب های بجای نهد قطع است بدون شک به سبب دریافت نصف ژنهای سلام از مرد و نیم دیگر از زن که هردو از فامیل نامبرده متعالی است نسلی عالی و نابغه و صالح به اجتماع تحویل خواهد داد نسلی که همچون تاج پادشاهی و افتخار بر تارک والدینش بلکه آن خدان درخشیدن دارد.

تا کنون از آن حدیث نبوی که منعکس کننده انتخاب راضیه مرضیه نخستین فرخنده ازواج علوی مختصر تجزیه و تحلیلی بعمل آمد و تاج ملکی چون سبطین الحسن و الحسین و زینب زینب

و کلتوم که نه تنها برای پدر بزرگوار و مادر صدیقه کبرایشان افتخار بوده بلکه بر تارک جهانیان از اولین و آخرین بشکلی که عالیت از آن امکان ندارد در تجلی است و خلاصه نیز آنکه من تزوج الله چه کسی الله تر از علی و زهرا - و لصله الرحم کدامین نزدیکتر از عموزادگان- توج الله مگر جز خدا انتخاب کننده دیگری بود - بتاج الملک و چه تاجی که مرج البحرین یلنقیان (علی و زهرا بهم رسیدند) یخرج منهم اللؤلؤ و المرجان حسن و حسین لؤلؤ و مرجانی تاجی در تعالی و تجلی بر تارک ولایت و عصمت که از آن تلاقی بوجود آمدند بلکه تاجی افتخار آمیز و هادی و رهبر تارک بشریت.

و اینک دومین ازدواج اولین امام روشنگر دومین حدیث نبوی است:

لاتنکحوا القرابه القریبه فان الولد یخرج ضاویا او نحیفا:

در حدیث قبل که پیدایش فرزند در ازدواج مستتر داشت و نامی از تولید مثل در آن نبود کلمه تزوج داشت اما اینجا بر عکس آوردن کلمه ازواج درست نیست زیرا اینجا سخن از صفات فرزند بوجود آمده است و ازدواج بدون نکاح حتی با خویشاوند حامل ژنهای معیوب، نسل پریشان و عیبناکی به میان اجتماع رها نخواهد ساخت از اینرو کلمه نکاح که بدنال آن پیدایش ولد و فرزند را به اجبار باید پذیرفت ذکر فرموده اند و گرفته شد نکاح مرحله فیزیولوژی ازدواج است و چه بسا دو کودک را بتوان به ازواج اسلامی یکدیگر در آورد که نکاح برای هر یک غیر ممکنست

و لذا بازشناخت سخن فرستاده خدا از دیگران باز بهمین نحو نوعی امتیاز است (نکاح یعنی نسل ساز و ازدواج پیوندی است که اگر با خویشاوند هم بود و نسلی نیاورد اشکالی نخواهد داشت پس معلوم میشود تمام توجه به بهبود نسل بوده است نه ایجاد هر نسلی).

القرابه القریبه که درجات خویشاوندی و قرابت را هر کدام نزدیکتر است می‌رساند که خود علم تازه معلوم و روشن شده ای میباشد که هر چند شخص از محارم نباشد و رخصت ازدواج و نکاح بوی داده شده باشد باز هم هر چه نزدیکتر باشد در صورت وجود صفات نابات و ژنهای معیوب در آنها تظاهر در آن خویشاوند که نزدیکتر است بیشتر میباشد و به زودی شرح خواهم داد. (به القرابه القریبه خوب توجه فرمائید که مشخص ساز درجات قرابتی است که هر چه نکاح نزدیک تر و پیوند بین خویشاوندان نزدیکتر، امکان پیدایش ضایعات و نحیفی در نسل بیشتر است و به نهی در حدیث که در آغاز آورده و شدت آنرا می‌رساند و سپس القرابه القریبه را همان نهی محاصره کرده و در بر گرفته یعنی نهی در نکاح با خویشاوند هر چند نزدیکتر باشد نهی بیشتری دارد توجه فرمائید).

کلمه ولد را در جای خود شرح دادم و به وسعت قلمرو آن اشاره نمودم و جادارد در آنجا که آمیزش سبب ایجاد نسل معیوب میشود آنرا بکار برد نه کلمه ذریه را که نوعی احترام به آن همراه است یا نسل که انفصالی میباشد سالم و در بردارنده صفات و سجایای انسانی یا ابن که ممتاز از بنت است و آمیزش معیوب هم

پسر نا سالم تحویل می‌دهد هم دختر، از اینرو رساترین کلمه همان ولد می‌باشد که با بکار رفتن مواد و مصالح اولیه پدر و مادر به نحو مطلوب یا غیر مطلوب تولید شده است، یعنی آوردن کلمه ولد نوعی توجه دادن به دستگاه های تولیدی که پدر و مادرند می‌باشد.

ضاویا: در نوعی نقاب فرضی از کفر برای چند لحظه بروید گرچه درست نیست و یک لحظه هم به شکل و لباس و قالب و تقلید کفر در آمدن نوعی کفران است و الظاهر عنوان الباطن قطعی و مولد نابکاریها اما برای چند لحظه بشرط آنکه رنگ غیرت و حمیت اسلام خوئی خود را از دست ندهید به کفر تصنعی در آئید و فرض نمائید الان یک فردی هستید که هنوز دینی را نپذیرفته اید اما روابط انقلابی با معنویات دارید که آنکه ندارد و جعلنا بینک و بین الاخره حجابا مستورا و قرآن و محمد هم در ابولهب ها اثر نکند پس از تهیه این ویژگی کاذب این چن کلمه را در مقابل خود قرار دهید: ۱۵ قرن سابقه، نبوت، ضاویا، تکلیف، بررسی آری فقط در برابر همین پنج کلمه بنشینید و کتابهای لغت فرهنگ نامه های سنگین و مفصل چون مجمع، قاموس، لسان العرب، تاج العروس، معیار اللغه و... بردارید و در کائنات همین لغت (ضاویا) به دو چیز اندیشه کنید یکی به قلمرو معانی کلمه مذکور و دیگر به آنچه در تازه ترین کتاب علمی درباره ژنتیک و علم وراثت نوشته شده و سپس زا بیماریهایی که از راه ارث منتقل میشود فهرستی بردارید؛ و سومین هم دارد که دام پزشکی هم مطالبی چند علمی در این زمینه ارائه می‌دهد که ماحصلش با آنچه بر انسان صدق میکند یکسان می‌باشد و در یک جمله همه را گفتن

کفایت که: پیوند حیوانات از دور صفات خوب را بروز می‌دهد و از نزدیک معیوب هارا و چون به برخی از کتب نامبرده میرسید میبینید در ضمن ترجمه و معنا کردن و بحث از کلمه ضوی و ذکر این حدیث از نبی گرامی که همان حدیث مورد بحث در عبارتی دیگر است به این مطلب نیز اشاره شده که پیوند نزدیک ظاهر کننده خرابی در حیوان است و دور برعکس (اغتربوا لا- تظووا ای تزوجوا فی البعاد الانساب لا- فی الاقارب لثلا- تضوی اولادکم) و حتی به انواعی از بیماریها که به شتر میرسد اشاره گردیده است.

تا اینجا توجه فرمودید که نبی گرامی کلمه ای را در مورد پیوندهای نزدیک بکار بندند که معلوم میدارد علم وراثت دامنه گسترده ای حتی مشترکی بین انسان و حیوان داد.

هم اکنون کلمه ضاویا و معانی آن: بزودی خواهید دید که بیماریهای منتقل شده از آباء و اجداد به نسل چه بسا متوجه دختر میشود یا جنس مذکر را مبتلا- میسازد و بسیاری هم هردو را بعلاوه تظاهرات بیماریهای مورد بحث هم میتواند در استخوان باشد هم در خون، در پوست، در مغز، در ... همه جا و اگر بگوییم نبی گرامی کلمه ای را بکار بردند که فساد و نقض هر عضوی را جدا جدا مشمولست درست گفته ام:

در آغاز هر کتاب لغت چنین شروع شده است: دقه العظم و قله الجسم خلقه، الهزال که هزال را نحیف و لاغری معنی کرده اما میدانیم نحیف آنچنان لاغری است که قدرت انجام کار معمول و روز مره را دارد اما هزال در یک قلمرو وسیعتری از عیوب و فساد قرار داشته لاغری وامانده از زندگیست و ده ها

معنای دیگر در ذیل عنوان فوق «ضوی» مشاهده مینمائید که برای جلوگیری از اطناب به ذکر دو سه تای از آنها اکتفا میشود، آنها که رساننده عیوب و مفاسدی میباشند که امکان ابتلای تمام بدن به آنها هست.

اضوی حقه ایاء نقصه ایاء: که کلمه مورد بحث را در برابر نقائص و آنچه بهترین کلمه انتخاب شده در بیماریهای انتقالی ارثی است آورده و شرح خواهم داد.

والضواوی مشدداً الحارض و الضعیف الفاسد: یکدنیا اعجاز یک عالم بی منتهائی، یک آفرینش علم را بنگرید که اشاره نبی گرامی است به اینکه ازدواج های قرابتی ممکن است غولهای حارض یا کوتوله های فاسد و درد نخور و معیوب تحویل دهد که خود کلمه حارض که نوبتی هم در قرآن کریم تحت عنوان کلمه «حرضا» آورده شده باز یک جهانی اعجاز و علم است که چون به لغات مراجعه گردد میبینید معایب و نقائصی را متذکر میباشند که هم میتواند از راه جسم و اعضاء ظاهر شود هم از طریق روح و عقل و برخی نیز آنرا جاء مشدد و هو الحارض ذکر کرده اند که اگر بخوایم به زبان عامیانه این قسمت را معنی کنم باید گفت نبی گرامی فرموده اند ازدواجهای قرابتی یا شیر صولتهای شغال منقیت تحویل میدهد یا موشهای بدرد نخور مزاحم؛ یا غولهای حارض یا کوجکهای فاسد (و در کتابی ضویا را احق نیز گفته است).

و عجیب تر آنکه اضوی ضویا معنای انضم و لجا (اذا اويت الیه و انضمت) را هم میدهد یعنی آنچه از بیماریها دامن کشان و

به فرزندان ارث رسیده، بلکه منتقل شده و بیماری جا گرفته ضمیمه شده و پناه گرفته ای است گویا بیماری از جایی خروج و به جای دیگر نزول اجلال فرموده اند و این درست همان است که در بیماریهای فامیلی و ارثی میبینیم و شرح خواهم داد و باز شگفتی بیشتر که تحت همین عنوان کلمه مورد بحث به غددی چند از حیوان نیز اشاره گردیده است و باز چند معنای آنرا مینویسم (در جلد مربوط این مطلب را نیز خواهم آورد که چون مردی دیوانه را به نبی گرامی معرفی فرمودند که جن ها در او راه یافته است حضرت فرمود این نیز ابتلائی است که به او رسیده است).

دقه العظم و قله الجسم خلقه، الهزال، اضوی حقه اياه نقصه اياه اضوی حقه اذا نقصه اياه، الضاوی مشدداً الحارص و الضعیف الفاسد. و الضواه السلعه فی البدن فی ای مکان کانت، جاء مشددا و هو الحارص انضم و لجا، اضوی ضویا اذا اویت الیه و انضمت.

کلمه سلعه را هم که ممکن است در هر مکانی از بدن بوده باشد از خارج بلائی چون آتش بیاید و بسوزاند یا از داخل ابتلائی که رنگ دانه را درست نمیرساند و در نتیجه سفیدی و از جمله برص بوجود بیاید و مگر این معجزه نیست که در یک کلمه (ضوی) اینچنین باشد که حتی مثال کتابهای امروز را در آن بیابیم که اگر رنگدانه به مو نرسد یا به همه بشره که مو از آن است نرسد و آلبینیسم گویند در آخرین اطلاعات علمی هم بعنوان مثال آورده شود همان کلمه ای که ۱۵ قرن پیش نبی گرامی آورده اند.

در ختام به آیه شریفه متبرک و طالبان را مجدد به مطالعه

کتابهای لغت دعوت مینمایم قالو تالله تفتنوا تذکر یوف حتی تکون حرضا او تکون من الها لکین (۸۶ یوسف) که برادران یوسف پس از مسافرتها به مصر و مراجعت به کنعان چون بی تابی ها ون تفتیدنها و یادآوریهها و تذکریهای یعقوب را درباره یوسف بی اندازه دیدند معروض داشتند ای پدر این حال ترا به حرص یا هلاکت می افکند که حرص حالت بین ظاهر سلامت و نزدیک گردیدن به مرگ است، یعنی کسیکه همه اعضا را دارد و وامانده و رو به هلاکت است و معنی کردن بیشتر ضرورتی ندارد و همینقدر کافیت که هرکس در هر مقام و عقیده است با دیدن همین کلمه که در ۱۵ قرن پیش بوسیله نبی گرامی اسلام بیان گردیده و محتوایش تمام کیفیات به ارث رسیده از پدر و مادر خویشاوند پیوند زده است که صفات معیوب خود را در فرزندان ظاهر ساخته اند توجهش به اسلام جلب شود.

ملاحظه فرمودید هم این یک کلمه (ضایا) معلوم داشت که عیوب از اجداد به فرزندان میرسد و انضم و لجاله آنها منضم میشود و در آنها پناهگاهی درست مینماید هم میتواند همه بدن را مبتلا ساد و حرصا باشد یا یک عضو را فرا گیرد یا اینکه با ظاهر بدن بهداشتی کیفیت مغزی اختلال عقب افتادگی نشان بدهد. بهر صورت تصور کنم شخص غیر معتقد به اسلام هم در این گونه موارد سر تعظیم در برابر اعجازهای علمی مطلب فرود میاورد که برای مزید اطلاع باید گفت تازه این کلمه ای است مربوط به یک روایت و اگر به قرآن مراجعه شود که خود تحدی کرده و کلیه آیاتش معجزه میباشد چه سری باید داشت که در خور تعظیم



و تکریم بوده باشد؟ سری که در نهج البلاغه درباره قرآن سخن میگوید.

نتیجه

برای بهتر برداشت از نتیجه آنچه را مقام ولایت معمول فرمود با هرچه را مقام نبوت بیان داشتند بر آوردی مینمائیم.

نبی گرامی فرمودند: ازواج فامیلی به شرط رعایت مقررات موجود در سیستم اسلامی بهترین نتیجه را میدهد (صفات بهتر از طرفین سبب تقویت یکدیگر میشوند) و مراعات کردن مقررات و اکتفا به یک حدیث و روایت نکردن و متوجه این نکته بودن هک چرا در جای دیگر نبی گرامی میفرمایند آمیزش با خویشاوندان نزدیک نکنید که فرزندان معیوب خواهید داشت (دو صفت معیوب و پنهان از طرفین به هم رسیده تقویت شده ظاهر میشوند) مگر اینجا نبی گرامی خلاف حدیث اول را بیان فرموده دستور ازدواج با بیگانه را داده اند؟ نه، باید متوجه بود چرا زمانی باید با خویشاوند وصلت کرد و گاهی هم از پیوند کردن دوری جست و چرای آنرا در عمل مقام ولایت میبینیم؛ تا زمانی که همسر مربوط به خاندان نبوت بود یعنی از فامیلی که آیه تطهیر درباره شان نازل شده و عاری از ابتلا و بیماری ها مخصوصا ارثی ازدواج فامیلی انجام گرفت و درحالیکه دختر خارج از خاندان نبوت بود در جستجوی این بر آمد که از فامیل سالم دختری سالم انتخاب گردد. و شگفتی بجائی است گفته که نبی گرامی چون فرزندان حضرت علی و جعفر را دیدند که ثمره و نتیجه نیکوئی

حاصل از فرخنده ازدواج آنان بود فرمودند: بناتنا لبنینا و بنونا لبناتنا (۱) دختران ما (که از خاندان نبوت و عریان از بیماریهای ارثی هستیم) شایستگی پسران ما را دارند و پسرانمان برای دختران ما (که در حقیقت مستعد و آماده پیوند با همند) میباشند.

با آنکه بزودی مطالب فوق را از لحاظ علم روز که قسمتی از آن هنوز یک عمر تاریخی (۲۰ ساله) هم ندارد مورد بحث قرار میدهم. از فرط اشتیاق میخواهم چند سطری را از کتاب تأیید شده دانشگاهی که بشماره، ۸۵۵ خود دانشگاه به چاپ رسانده (۲) نقل نمایم: (ولی اجازه بفرمائید ابتدا یک بحث کوچک دیگر بنمایم و سپس ...)

خلاصه تری از نتیجه

این چه توفیقی است که چون وحی میرسد مردم مسلمان شوند. اول علی؛ آیه نازل میشود هر کس خواست با نبی گرامی نجوی کند صدقه دهد چون وجه و پول میان میاید بعنوان اینکه مزاحمت حضرت فراهم میشود همه کنار میروند باز عمل کننده اول علی؛ وجی قرض کرده صدقه داده نجوی میکنند و خلاصه هر آیه ای اول علی، اما امروز فهمیدیم هر حدیثی از نبی گرامی هم اول علی.

من تزوج لله و لصله الرحم توجه الله تباچ الملك اول علی؛ ازدواج با حضرت زهرا و تاج افتخار سبطین بسر زدن

۱- ۴۹ جلد ۱۴ وسائل.

۲- تألیف آقای دکتر عزت الله خبیری.

لا تنكحوا القرابه القريبه فان الولد يخرج ضاويا او نحيفا اول على؛ و نکاح با دختری که هیچ قرابتی ندارد و رسیدن به فرزانی که نه ضاویا بودند و نه نحیفا. (ناگفته نماند بنظر سطحی گمان میشود همه نقل و انتقالات ارثی بصورت نوع غالب و منحصر به آن ذکر شده است در صورتیکه چنین نبود و مختصر اشاره ای میکنم).

بازی با سرنوشت مردم

قلم در حال فرود آمدن بود که بچرخد و عنوان را «بازی اسلام با سرنوشت مردم» بنویسد انگار که طهارت و تعالی اسلام خود بفریاد قلم رسید که اگر حاضر شود حتی برای داغ جلوه دادن عنوان نسبت ناروایی به قلمرو اسلام وارد کند همین بضاعت مزجات علمی را هم به خطا نوشتن رها ساخته باشد و «بازی با سرنوشت مردم» اشکالی است که خواندن مطلب مورد بحث به ذهن همه وارد میسازد یعنی اگر اسلام دستور میدهد زمانیکه فامیل مبرا از عیوبند ازدواج قرابتی نوعی صله رحم گرامی داشتن است و در غیر اینصورت چنانچه در فامیل حتی یک بیماری وجود دارد که از راه ژنها منتقل میشود باید وصلت را با بیگانه منظور داشت اما بیماری انتقالی که همه جا ارثی گفته و خواهم گفت کدام است که در عصل فضا هم مسلمین آنرا نمیدانند و نمیشناسند و تازه اگر به اجبار همانند برخی برنامه بخواهند مردم را آشنا به بیماریهای ارثی نمایند باید گفت: خوب بود اسلام دستور داده باشد تا حداقل پانزده قرن ازواجهای قرابتی ممنوع و سپس

بعلت بازشناخت بیماریهای ارثی و اکتسابی همان باشد که اکنون و بلکه از اول دستور بوده است و چون اسلام چنین دستوری نداده و پیروانش را از ازدواجهای قرابتی باز نداشته چه بسیار از این ازدواجها که محصولش نسل معیوب و ناقص بوده که خود نوعی گرفتاری و رنج برای خاندانها و اجتماع و پیروان اسلام بوده است یعنی در حقیقت آیا در این پانزده قرن کلاه سر پیروان اسلام رفته و با سرنوشت مسلمین بازی شده است؟

مجموعه ای از فرهنگ علمی و تاریخی تمام ملل را در نظر آورید آیا همه و همه منهای پیامبران و دنباله رو پیامبران که همان دانشمندانند چه دارند که باقی مانده است؟ هیچ.

پیامبران فرستاده شده پروردگارند اما بقیه نوابغ فرستاده شده خودشان از مغزشانند و از اجتماعشان و از تربیتشان و اینک سؤال: ارزش یک نابغه در اجتماع در برابر افراد معمولی و عادی و عامی چیست که جرئت کنم بگویم اگر ازدواج های فامیلی را فرض کنیم بعلت جهل به بیماریهای فامیلی ارثی نصفش بلکه ثلثش بلکه یکصدمش تصادف ژنهای سالم و ارزنده را بهم رسانده و دو ژن مذکور که بدون شک یکدیگر را تفویت کرده نسل نابغه و حداقل در میان آنهمه ازدواجهای حتی یک نابغه بوجود میآورد آیا عاقلانه بود که اسلام دستور دهد از ازدواجهای فامیلی خودداری شود و در نتیجه یک نابغه و ده معیوب بوجود نیاید؟ و در عوض از ازدواجهای با بیگانه نسل معیوب را به نسبت قابل توجهی کمتر و بوجود آمدن نوابغ را نیز کاهش دهد!

منحنی گوس دانشمند معروف آنچنان مشهور است که در دبیرستانها دیده اید نموداری است بشکل زنگ شتر که یک لبه

زنگ ۳ درصد و لبه دیگر نیز ۳ درصد و بقیه ۹۴ درصد، علائم درصد آزمایش شده جمعیت کشورهای مستعد آزمایش است که نتیجه داده شده معلوم میدارد بطور متوسط سه درصد مردم نوبی داشته و سه درصد عقل افتاده اند و بقیه ۹۴ درصد عادی معمولی میباشند و اگر ازدواجهای فامیلی ممنوع گردد درست است که ۳ درصد عقل افتادگان (بفرض ارثی بودن) کاهش می یابد اما بموازات آن سه درصد نوابغ نیز کمتر میگردد که هیچ عاقلی حاضر نیست بسیار اندکی از نوبغ اجتماعش را فدای حتی معمولی شدن عده نسبتا زیادی نماید، چه رسد به آنکه یک نابغه را بدهد و چند برابر عقل افتاده تحویل گیرد از اینقرار با پیشرفت هرچه بیشتر علوم و شناخت بیماریهای که از راه ژنها منتقل میشوند به سود پیروان اسلام پیوندهای استحکامی قرابتی مدام نابغه زای اجتماع اسلامی رو به تزاید کلی است و نه در این مورد بلکه در کلیه موارد با سرنوشت کسی بازی نشده و کلاهی بسر کسی نرفته است و اینکه تشیع استحسانی جهت ازدواجهائی که بخاطر خدا (صله رحم) بجا آورده میشود قائل است مرحبا بر تشیع و مرحبا بر اجتماعی که در راه حصول افرادی نخبه و با ارزش حاضر به حتی از دست دادن افراد بی ارزش است و اینکه نقل از مدارک علمی و دانشگاهی:

وراثت امراضا نهفته- طرز انتقال وراثت را درحالت امراض میتوان چنین نمایش داد:

اگر حالت سالم بارز را به S و حالت مرض را به M

الف: از فرد سالم SS با دختر عمومی سالم SS اطفال از نظر ژنوتیپی سالم میشوند یعنی به هیچوجه در آنها از مرض اثری نیست.

ب: از ازدواج پسر عمومی سالم SS با دختر عمومی سالم SM یا برعکس نیمی از اطفال SS کاملاً تندرست هستند ولی نیم دیگر که واجد ریختن SM میباشند ظاهر تندرست میباشند (۱).

البته توجه فرمودید بحث از وراثت امراضا نهفته است و طرز انتقالش که اگر هر دو سالم بارز باشند باز همه فرزندان سالم خواهند بود چه رسد به اینکه سخن از مرض در میان نباشد و امراضا نهفته ای در فامیل نباشد که در این موضع دو ژن یکدیگر را تقویت کرده عامل بوجود آورنده نبوغ خواهند بود.

و نیز در صفحه ۲۶۲ مجله نظام پزشکی ۴-۵ (۲) تحت عنوان ازدواجهای خانواده ای: «شیوع بیماریهای ارثی مغلوب مسلماً در نوزادان ازدواجهای فامیلی بیش از ازدواجهای بین ناخویشاوندان میباشد و البته علن آن واضح است زیرا امکان اینکه اعقاب یک شخصی که ژن معیوب دارد دارای این ژن باشند بیشتر است، مثلاً شخصی که یک ژن معیوم از پدر بزرگ پدری خود به ارث برده است و با فرزند عموی یا عمه خود ازدواج میکند به احتمال یک هشتم آن فرزند ناقل همان ژن میشود و در نتیجه امکان ابتلای فرزندانش زیاد است ولی با وجود این با در

نظر گرفتن شیوع ازدواج خویشاوندان در بعضی کشورها بیهاریهای ارثی زیاد نیست و چه بسا فرزندان این ازواجها که کاملاً سالم و طبیعی هستند دانستن این مسئله در مشاهده ژنتیک لازم است زیرا گاه آنهاییکه چنین ازدواجی را انجام داده اند درباره اثر سوء آن بیش از اندازه نگرانند حتی سرما خوردگی مکرر فرزند خود را نتیجه ازدواج بین خویشاوندان میدانند. چون از دکتر ابراهام استون و دکتر هانا استون متخصص امور زناشویی پرسیدند: عده ای عقیده دارند که نباید با خویشاوندان ازدواج کرد زیرا اطفال معیوب بوجود خواهند آمد و آیا این عقیده مبنای علمی دارد پاسخ دادند: صفات جسمی و روانی کودکانی که از والدین خویشاوند مانند پسر عمو، دختر عمو یا پسر دایی دختر عمه بوجود می‌آیند از لحاظ ارثی تابع همان قوانینی است که در افراد غیر خویشاوند صادق است. اگر پدر و مادر خویشاوندی نزدیکی با هم داشته باشند احتمال اینکه صفات ارثی آنها به اطفالشان منتقل گردد به مراتب بیشتر خواهد بود. اگر این صفات نیکو باشد چه بهتر و اگر مرضی یا غیر طبیعی خواهد باشد طفل مزبور به احتمال بیشتری آنها را به ارث خواهد برد، بنابر این در بعضی فامیلهای ازدواجهای فامیلی اطفال بسیار خوب بوجود آورده و در بعضی دیگر موجب بقا و ازدیاد نقائص فامیلی گشته است (۱).

خوانندگان بیاد دارند که ناگهان در اوائل پائیز سال ۱۳۵۱ روزنامه ها به نیابت عظمای جانشین متخصصین چند

رشته از علوم اعلام داشتند «ازدواج فامیلی ممنوع» و کسانی چند نیز پاسخ علمی دادند که در جوابگویی نیز چهره زیبای ظالمانه ژنتیک جلوه گر بود زیرا از یک طرف ازدواج فامیلی ممنوع با روح قانون اسلامی مغایرت داشت و از طرفی ژنهای به ارث رسیده که در ذریه نبی گرامی برای همیشه در جلوه گری است چنانچه میبینیم اغلب روحانیون بزرگ از ساداتند و امروز ۷-۸ مرجع تقلید شیعیان کلیه از صفات به ارث رسیده اجدادشان بهره مندند و ذریه آن حضرت را وادار به پاسخگویی به روزنامه ها نمود (۱) و اگر نیک دقت شود نزدیک به اتفاق پرچمداران دین اسلام را سادات یا کسانی که مادر یا اخلاف دیگر نزدیکشان ژن خاندان نبوت را دارند تشکیل میدهند.

بدون شک توجه فرمودید که چرا در این مدت ۱۵ قرن هم که مسلمین بیماریهای ارثی را نمیشناختند و هنوز هم همه را نمیشناسند کلاه سرشان نرفته است و این نکته را هم برای دلجوئی غرب پسندها بگویم که لینکلن بزرگ و داروین نتیجه ازدواج های دختر عمو، پسر عموبند و ...

تکلیف برای ازدواج چیست؟

نزد فقهای گرامی مکتب تشیع ازدواجهایی که حجله نشینش عروس و دامادی باشند که گفته شود صله رحم بجا آورده شده است جنبه استحبابی رعایت کرده محسوب مییابد (شاید



بعلت اهمیتی که مکتب جعفری بدنبال اسلام و علم و نبوغ می‌دهد و بیشتر تقویت های ژنی در ازدواجهای سالم فامیلی است) اما اگر شخصی بداند ازدواج فامیلیش سبب ایجاد فرزندی ناقص یا معیوب می‌گردد یعنی در فامیل خود اشخاصی چند را دیده که ازدواج خویشاوندی کرده و در نتیجه فرزند غیر سالم تحویل اجتماع داده اند ازدواج قرابتی وی نوعی ستمگری است و همان گونه که اگر مسلمانان تا کنون پشه مالاریا را میدیدند بعلت آنکه نمیشناختند تکلیفی نداشتند اما اگر امروز ببینند و به اداره ریشه کنی و مبارزه با مالاریا اطلاع ندهند گناهکارند از امروز نیز هر مسلمانی اطلاعی از وقوع بیماریهای ارثی داشت و پیوند قرابتی انجام داد بزهکار و ستمگر خواهد بود.

برای مزید اطلاع گفته شود بیماریهای ناشی از زهر و عفونت بویژه در الکلیک ها و سفلینک ها که روز بروز در افزایش اند بهمان قدر که مسئله بزرگی برای بشریت است جهت مسلمانان معتقد و مؤمن (غیر مشروبی - غیر زناکار) موضوع منتفی و هیچ میباشد و این خود امتیازاتی است برای جستجوی علت موجودیت آنهمه دانشمند اسلامی در قرنهایی که رسماً نیز مسلمان بودند کمک پاسخی میباشد یعنی دانشمندان اسلامی که به شمارش قابل ملاحظه اند دور از بیماریهای زهروری و عفونی و در قلمرو رعایت مقررات اسلامی و از جمله ازدواجهای سالم فامیلی بدنیا آمده اند که اگر در کلیه کشورهای اسلامی روز هم ازدواجهای فامیلی را ممنوع سازند خای ناکرده باز هم بعلت مسائل دیگر که در رأس همه استعمال شدن مغزی است باید سوزن خیاطی را هم دست

به طرف همسایه دراز کرده بگیرند یا قطعه سوزن و سوراخش را جدا وارد سازند و با بوق و کرنای صنعتی شدن مونتاژ سوزن کنند.

در جلدها قبل مخصوصاً از چهارم الی دوازدهم بسیار شد که خارج از برنامه و دور از موضوع بنا بر مقتضاتی به ذکر مطلبی پرداختم که مسئله داغ روز بود و مدتی است کمتر به این عمل دور از نظام نویسندگی پرداخته ام اما هم اکنون چون عمل اولین مردی که اسلام آورده است (بشرط آنکه بپذیریم مسلمان کسی میباشد که عقیده قبلی را رها و به آغوش اسلام در آمده است در صورتی که حضرت علی قبل از تکلیف مسلمان بوده و حتی لحظه ای را در شرک بسر نبرده است) مورد سند و مأخذ علمی ما بوده چه بهتر که کاملاً خارج از موضوع اما بسیار باختصار درباره آن حضرت جملاتی پراکنده آورده شود.

## ولایت

با توجه به اینکه امروز از نوک هر قلمی که مطالبی چکه کند برای رد مدعای ملحدین آن مداد براستی و حقیقت مداد العلاء افضل من دماء الشهداء است و نیاز به دوستی با خدا پرستان بویژه برادران موحد محترم سنی از هر زمان بیشتر محسوس است اما احقاق حق مظلومان هم خود نوعی رد مدعای ستمگران است و از تمام مسلمانان شیعه و سنی معذرت میخواهم که: نه در اسلام تاریخ درست روشنی نوشته شده نه در تاریخ مسلمین. (اشتباه نشود تاریخ اسلام روشن است ما تاریخ نویسی آن هنوز

غیر خم را شیعه مینویسد حقیقت دارد سنی میپذیرد یا مطلبی در آن می آورد آن از کتابهای این ذکر دلیل مینماید که حضرت علی در غدیر منصوب بخلافت گردید و این بکلمه مولا میچسبد که کجایش معنای خلافت میدهد، وال من والاهش قبول، ما دوست علی هستیم عاد من عاداهش پذیرفته که ما هم خصم دشمنانش و از اینقرار غیر را پذیرفته ایم با محتوایش که اولویت حضرت علی است و دوستی با دوستانش و دشمنی با دشمنانش اما اگر قدرت سیاسی بدست من «نویسنده» بود و میتوانستم روزی را بعنوان جشن بزرگ مذهبی تعطیل رسمی اعلام کنم روز سفره وانذر عشرتک الاقربین (یوم الدار) را عید بزرگ اعلام و تعطیل مینمودم زیرا:

هر شیعه که تاریخ نوشته آنرا متذکر است، هر سنی مورخی یوم الدار را ذکر مینماید و با یکدیگر کوچکترین اختلاف اصولی و اساسی هم ندارند و غیر در حقیقت مکمل یوم الدار است و برای توجه کلمه مولی که تا پیامبر هستند ایشان اولی بالمؤمنین من انفسهم اند و سپس حضرت علی.

هر مفسر شیعه که به آیه قلمداد شده «وانذر عشرتک الاقربین» رسیده و هر تفسیری از برادران سنی که در دست است چون به بحث آیه مذکور رسیده اند همه و همه چه مفسر چه مورخ چه شیعه چه سنی نوشته اند که چون اکابر قریش از جانب نبی گرامی دعوت شدند و بر سفره نشستند حضرت فرمود: اگر به شما بگویم سپای پشت این کوه در کمین است که بر ما حمله کند میپذیرید

همه گفتند ترا امین و صادق میدانیم و باور میداریم. فرمودند پس به شما بگویم من فرستاده خدایم و هر کس پیش از دیگران دعوتم را لبیک گوید وصی من و خلیفه من و ... من است حضرت علی بلند شد لبیک گویان فرمودند بنشین باز حضرت دعوت خود تکرار فرمودند و حضرت علی لبیک گویان بلند شد و پس از سومین مرتبه که حضرت علی برخاست نبی گرامی فرمودند هذا وصی و خلیفتی من بعد و ... و سپس فرمودند از او اطاعت کنید و هر چه گوید عمل نمائید و این کلمه «خلیفه» که برای نخستین بار در اسلام بکار رفته درباره نخستین جانشین و نخستین مسلمان و نخستین اما و نخستین ... به شهادت شیعه و سنی آورده شده است و آنچنان این انتصاب در اکابر قریش اثر گذاشت که ابولهب به خشم برخاست و اشاره به فرزندان عبدالمطلب مخصوصا ابوطالب که محمد این پسر را بر شما حاکم و امیر میکند، و این همان دستی بود که دراز شد که تبت یدا ابی لهب و ... و این همان سفره که نشان داد اولین کسی که از مردان مسلمان شد حضرت علی بود و نخستین کسی که تشیع را پذیرفت حضرت محمد بودند و مگر میتواند اسلام پیزی جز از تشیع و یا تشیع جدا از اسلام باشد؟

شیعه و سنی نوشته اند شورای شش نفری درست شد که بین خود یکی را بخلافت انتخاب کنند و چون به حضرت علی پیشنهاد شد به کتاب خدا و سنت رسولش و سیرت شیخین عمل کند تا خلیفه شود فرمود هر چه از سیرت شیخین مطابق کتاب و سنت است میشود

همان سنت و بقیه قابل تأسی نبوده و ذکر سیرت وارد نیست و در نتیجه حضرت به خلافت نرسید اما امروز دعواها بر سر اینست که حضرت علی آیا در نماز اقتدا به خلفای دیگر کرده یا نکرده است همان علی که برای رسیدن به خلافت پیروی از سیرتشان را نپذیرفت و مسئله بسی روشن است.

خلیفه دوم علت خلافت ابابکر را به مردم توضیح داده در ضمن گفت امت نخواستند نبوت و خلافت هردو در یک خانواده باشد اما در شورای شش نفری حضرت علی را خود عمر نامزد خلافت کرد یعنی دیگر میتواند نبوت و خلافت در یک خاندان باشد.

بفاصله چند ساعت مطالب صد و هشتاد درجه میچرخیده است به نبی گرامی نزدیک به وفات گفته میشود حسبنا کتاب الله و قرآن کافی است و دستور نبی گرامی هیچ-چند ساعت بعد از وفات برای دور ساختن انصار از خلافت روایت نبی گرامی همه چی میشود که الائمه من قریش و باید رئیس از قریش باشد.

عبدالله زبیر دعوی خلافت میکند محمد بن حنفیه مخالفت مینماید عبدالله اطراف محمد را هیزم ریخته آتش میزند و همه نوشته اند علت را برمیگرداند به یک آتش زدن قبلی برای ارباب و از این قبیل مطالب که چهار پنج نمونه اش را آوردم فراوان است که اگر بجای کشمکش ها بر سر معنی کردن یک کلمه ذکر شود و جوانهای ما را بنامهای وهابی و .. اینطرف آن طرف بلغطانند تاریخ واقعا تاریخ اسلام که از هر تاریخی میتواند روشنتر باشد درخشش خواهد یافت و جوانها بر پای خود معتقد و محکم خواهند ایستاد

میگویند صفاتی از ذات ذوالجلال چون عالم و خالق وحی داریم که بسی مقدم بر عدالت اوست پس چرا (توحید، نبوت، عدل، امامت، معاد) عدل وارد اصل کرده اند نه علم نه حیات نه آفریدگاری؟ پاسخ یکی اینکه وجه تمایز بین کسانی است که با این شعار نشان میدهند خدا عادل است در برابر کسانی که بعدالتش ایمان ندارند اما پاسخی دیگر که خدا را عادل شناختن یعنی زندگی درست کردن؛ مثلا کسیکه خدا را عادل میشناسد و دعا میکند شکی ندارد که ادعوی استجب لکم را تحقق یافته میدانند یعنی با توجه به عدالت خدا کلیمه دعاهاى شرعى خود را برآورده میدانند زیرا داعی با دعا کردن راهی بسوی خدا باز میکنند که از دو حال خارج نیست، یا اراده اش جنبه تحقق میپذیرد (دعایش مستجاب میشود) و در اینصورت مقضی المرام است یا بنا به مصالحی که حکمت قاهره خدا تشخیص میدهد و دعا کننده فی الجمله ای به آن حکمت قائل است دعایش مستجاب نمیشود در این شکل دوم هم چون خدا را حکیم مهربان و عادل میدانند مشیت خودش در مشیت قاره خدا هضم شده و یک پیوند تکاملی با خدای خود برقرار میشود یعنی در حقیقت دعایش او را بنوعی تسلیم رسانده است (در روایتی نیز داریم که هر دعائی مستجاب نمیشود روز قیامت پروردگار به دعا کننده اجر میدهد و دعای میگوید که کاش هیچ دعایم مستجاب نمیشد).

## سلول

بدن انسان را یکصد تریلیون یاخته تشکیل میدهد که هر سلول از دو قسمت هسته و سیتوپلاسم درست شده است.

آنچنانکه نشانی بین هسته و سیتوپلاسم و غشائی نیز بین سیتوپلاسم و محیط مایع خارج دارد. در سیتوپلاسم مجموعه ای از دستگاه آنزیمهای پروتئینی از جمله ساختمانهاست که فعالیت شیمیائی و زندگی بوجود آنها بستگی دارد دیگر شبکه انتقال دهنده عناصر در درون آنست و سوم دانه های ریز میتوکندریها که مرکز نیروی سلولی محسوب میشود زیرا در آنجا مواد غذایی گوناگون مانند اکسیژن و ... متابولیزه شده و انرژی لازم را جهت بقیه قسمتهای سلول فراهم میاورند و دیگر ساختمانهاست که برخی در کلیه سلولها مشترک و بسیاری که بر حسب وظیفه سلول تغیر میکند مثلا در سلولهای ترشحی بصورت کانال و در عضلانی رشته ای و در ... میباشد.

همچنانکه سیتوپلاسم مسئول اجرای فعل و انفعالات نیروزا و اعمال دیگر نظیر ترشح، انقباض و .. میباشد، هسته سلول نیز وظیفه کنترل فعالیت های داخل سلولی و تولید مثل را بر عهده دارد.

تمام مواد داخل هسته علاوه بر مواد محلول دارای دو نوع ساختمان نیمه جامد میباشد که یکی کروموزمهاست و دیگری هستک کروموزمها در سلولهای انسان ۴۶ عددند (در هر گونه و نژاد متفاوتند در انسان ۴۶- در قورباغه ۲۶- گل سرخ و نخود فرنگی ۱۴- ذرت ۲۰ و در یکنوع ماهی ۲۰۰ میباشد).

هر کروموزمی از ژنهای بسیاری تشکیل یافته که در هر کروموزم بین چند صد تا چند هزار میباشد و مجموعه ژنها نزد هر کس قریب پنجاه هزار است. کروموزمها که ۲۳ جفت در انسانند

و به آنها که ژن مساوی بر هر کدامشان قرار دارد الل (Allel) گویند به استثنای موارد نادری که بر یک جفت از هر ژن روی یک کروموزم قرار دارد و ژن های آن دو برابر ژنهای مشابه در کروموزم نظیر میباشند از اینرو ژنها نیز مانند کروموزمها جفت و دوتائی هستند و در هر سلول نزدیک ۲۵۰۰۰ زوج ژن در هر هسته سلول قرار دارد. ژنها مسئول انتقال صفات ارثی از یک سلول به سلول دیگر و از یک نسل به نسلها بعدی میباشند.

ساختمان ژنها از اسید داکسی ریونوکلنیک (DNA) بوده بظاهر یکی بلندتر یکی کوتاهتر است یکی مورب یکی شلوغتر اما این تنوع از کجاست هنوز معلوم نمیشود. برخی اثرات و بعضی محیط را مهم میدانند و سه چیز در زندگی انسان مؤثر است که شرح خواهیم بود.

گریگور مندل میخواست معلم شود رفوزه شد به دیری رفت و آنجا گل نخود و .. و لاله عباسی کشته بود نظرش جلب شد ۱۸۶۵ بود که کارهایش را چاپ کرد.

در بدن یک صفت واحد به صفت واحد دیگر افزوده نمیشود بلکه هر صفتی خط مشی صفت و وضع بعدی را مشخص میسازد.

یک تخم لقاح شده انسان ۰/۰۰۰/۰۰۱۵ گرم وزن دارد و وقتی ۷۰ کیلوگرم میرسد ۵۰ میلیارد برابر شده است.

تکثیر ژنها تکثیر مولکولی است و همراه کروموزمها تکثیر می یابد. بعضی که میتوانند نظائر خود را بوجود آورند ژن جهش



یافته گویند و اینها تغییر میکنند و بقیه همانند که از کودکی تا بلوغ یکسان بدون تغییر باقی میمانند.

ژنوتیپ مجموع کلیه ژنهای است که از والدین به ارث برده میشود و فنوتیپ وضع هر لحظه ای که در نظر گرفته میشود و فنوتیپ است که تحت تأثیر محیط قرار میگیرد پس فنوتیپ از آفاق است و ژنوتیپ از انفس، هم محیط اثر دارد هم ژن. در محیط زکامی آدمی زکام میگیرد ولی ژن زکام گرفتن هم باید باشد چنانچه گربه زکام نمیشود و برخی شدید و بعضی ضعیف زکام میشوند. یک نزدیکی بین هم که ژن خراب دارد باید با محیط هم آهنگ شود یعنی عینک بزند در نخستین مرحله اسپرما توژتر (نطفه می سازد) هر یک از ۴۶ کروموزم موجود در هسته نطفه بطریق انفصال خود بخودی کروموزم تازه ای همانند خود ایجاد مینمایند بطوریکه تعداد کروموزمها به ۹۲ میرسد اما بعد فاصله نطفه (که در مرحله اسپرما توسیت است) به دو تقسیم کاهش کروموزمی که هر کدام ۴۶ کروموزم دارد قسمت میگردد و باز هر کدام به دو سلول اسپرما تید که فقط ۲۳ کروموزم دارد تقسیم میشود از اینرو در هر یک از اسپرما تید یک فرد از هر یک از ۲۳ زوج کروموزم اصلی وجود دارد که با ۲۳ کروموزم تخمک حالت کامل ۴۶ کروموزمی را بوجود میآورد (تخمک نیز مراحل مشابه اسپرم را طی کرده یک کروموزم از هر زوج کروموزمش معدوم میشود).

کروموزمهای جنسی مرد از یک کروموزم X که کروموزم زنانه خوانده میشود و یک کروموزم Y که کروموزم مردانه نام دارد

تشکیل شده اند. بر اثر تقسیم کروموزمهای جنسی مزبور بین اسپرماتیدها تقسیم میشوند بطوریکه نیمی از اسپرم بصورت مردانه و نیم دیگر بصورت اسپرم زنانه است و جنس جنین نتیجه آمیزش نوع اسپرماتوزئیدی که کدام یک را با خود داشته باشد اگر نیمه حاوی کروموزم X مرد با نیمه کروموزمهای زن که همیشه کروموزم X دارد ترکیب شود جنس زن و اگر Y دخالت نمایند با X زن XY یعنی جنس مرد را بوجود خواهد آورد و در اینصورت پسر یا دختر شدن همیشه با دخالت انتخابی نطفه مرد صورت میگیرد و اسلام زمان رسیدن نطفه های مرد و زن را بیکدیگر اعلام داشته و پیدایش جنس مذکر و مؤنث را با دو کلمه متذکر است کلمات (علا و سبق) که میفرماید نطفه مرد چون بر نطفه زن هم بالا و هم پیش افتد جنس مذکر است و در غیر اینصورت مؤنث یعنی اگر نطفه مرد را نیروئی بود که توانست در حین به فعل در آوردنش بر نطفه زن چیره شود پسر بوجود خواهد آمد و الا دختر و در جنین شناسی بیشتر خواهم آورد.

در اینجا یک معجزه بزرگ دیگر اسلامی را خواهم آورد باشد که آنچه روایتی را که مورد بحث قرار خواهم داد و بارها تکرار شده و بدینجهت بخش خاطری فراهم گردیده رفع شود. در جلد اول جلد یازدهم جلد ... و حتی همین جلد آوردم که پیغمبر و امام روایاتی دارند که نطفه مرد فلان است و زن فلان (البته اشاره ای که کرده اند و وجه بازشناختی که تعیین فرموده اند پایه و اساسش بر رنگ شناسی است یعنی گفته اند نطفه ای صفراء است و نطفه ای بیضا و یا ... که همه سخن از رنگ است و نویسنده

دانشمندان مربوطه را دعوت به تجسس و پژوهش بیشتری در این باره مینمایم که برای دخالت در هرگونه کیفیت یا کمیت ژنها و کروموزمها مبنا و اساس کارشان بر رنگ شناسی یا مشابه آن باشد) بهر صورت؛ فرموده است نطفه مرد را رنگی است و زن را رنگی (یعنی هر دو نطفه دارند و زن بنا بر آنچه علمای روز میگویند گلدان نیست که مرد بذری و نطفه ای در آن بکارد) مرد را نطفه برنگی است و زن را برنگی (یعنی زن و مرد هر دو نطفه ای دارند که از آغاز تا انجام تفاوتشان در تشکیلات دیگرشان نیست جز آنکه یکی رنگ یا طیف یا تشعشع یا .. زرد دارد، دیگری سفید) آری نطفه مرد را رنگی است و زن را رنگی (یعنی تفاوت بین دو نطفه همان گونه که دو رنگ در یک جزئی از قسمت ها با رنگ دیگر تفاوت دارد، تفاوت دو نطفه همین است و شگفتا که نبی گرامی یا اما بجای نطفه در این مورد کلمه مآی را آورده و آب مرد را سفید و زن را زرد تعیین فرموده- الماء الرجل ابيض و ماء المرآه اصفر فاذا اجتماعا فلا- منی الرجل المره - یعنی دو رنگی را ذکر فرموده اند که یکی رنگ متشکل از یک رنگ دیگر یعنی رنگ اصلی است (زرد - آبی - قرمز) یعنی رنگ مکمل زرد لازم است بیاید آنرا سفید کند یعنی آب مرد از یک اصلی است (زرد) و یک رنگ دیگر یعنی زن هرچه هست رنگ اصلی است اما مرد خود رنگ اصلی نیست بلکه از رنگ اصلی درست شده و ما میدانیم زن همه X است اما مرد یک Y هم دارد.

بدون شک توجه به کلمه اجتماع نیز فرمودید که نبی گرامی میفرماید دو آب (دو نطفه) چون جمع شوند (که در این صورت قبل از جمع شدن دو نطفه سبق یا غلب یا علمی معنی ندارد)

که این خود بوضوح میرساند نبی گرامی آدمی را درست شده از جمع نطفه زن و مرد میدانند که نطفه زن همه یکسان و در یکرنگ اصلی خلاصه شده است اما نطفه مرد همه یکسان نیست و در یک رنگ اصلی بعلاوه رنگ دیگر خلاصه میگردد (یکسان همه X غیر یکسان XY و شاید علاوه بر Y هم یک کروموزم دیگر که فردا کشم شود).

خیلی خیلی توجه فرمائید که هم اکنون یک مطلب اعجاز آمیز ۱۵ قرن از نبی گرامی را خواهم آورد که دهانتان از شگفتی باز خواهد ماند: بارها بهمین مطلب مورد بحث برخورده اید و سند هم خواستید در السماء والعالم مجلسی (۱۴ بحار) آنجا که از خلقت انسان نوشته است قسمت اوضاع و احوال رحم را روایاتی بچشم میخورد و از جمله نقل از درالمنثور که مردی یهودی از نبی گرامی مسائلی پرسید و از جمله علت پسری یا دختر شدن را و حضرت پس از آنکه فرمودند آب مرد غلیظ و سفید است و زن رقیق و زرد و چنانکه آب مرد غلبه کند جنس مذکر است و در غیر اینصورت مؤنث و الان شرح دادم که زرد یک رنگ اصلی است و همه یکنواخت زیرا رقیق گفته اند همانند کرومزمهای زن که همه X است اما از مرد سفید است و غلیظ و چون در برابر زن قرار گیرد غلظتش را پس از رقت یافته، یعنی رنگ زرد را رنگ دیگری مخلوط و سفید شده است و عجیب آنکه رنگ آبی مکمل رنگ زرد است و معلوم میشود زن اگر همه یکنواخت است بقرینه مرد دو ردیف مساوی یکنواخت زرد دارد اما مرد یک ردیف زرد دارد و ردیفی دیگر آبی (زرد همیشه X دارد و آبی همیشه Y) و اگر ماء مرد و قسمت مردانه و سبب غلظت و سفیدی که مردانه است تفوق غلبه و سبقت یابد جنس مذکر است و در غیر اینصورت مؤنث.

تاکنون غریبه‌ها بویژه آمریکائیان داد و هوارشان بلند بود که این چه وضعی است که بسیاری از مردم بویژه مسلمانان دارند و چرا ازدواج فامیلی را غیر قانونی و یا لاقل غیر بهداشتی اعلام نمی‌نمایند. اما امروز همانها مینویسند: پس از پژوهش‌های وسیع و دقیق علمی معلوم شد علت نفوق آمریکای اتازونی بر آمریکای لاتین اینست که آمریکای شمالی نژاد خود را با پیوند به بیگانگان فاسد نساخت در صورتیکه آمریکای لاتین با سرخ پوستان وصلت کرد و نژاد اصیل خود را که باید موفق باشد از دست داد و بهمین جهت که با بیگانه وصلت کرده است تمدنی پائین تر از تمدن اتازونی دارد و لذا باید از یاد نبرد که این پژوهش پر سرد و صدا ۱۵ قرن پیش نزد اسلام بوده است که سفارش بوصلت های فامیلی تحت عنوان رحم (صله رحم) با شرایطی که گفته شد نموده است و چون اصالت کلی نزد توحید است دختر دادن بهر مرد غیر مسلمان را حرام نموده و دختر گرفتن را آن هم از اهل کتاب فقط بصورت متعه و با شرایطی که آورده شد اجازه داده است یعنی با یک دستور کلی تحت عنوان حلال و حرام راه تلاشی اصالت نژادی را که بر پایه معارف و اعتقادات باید بوده باشد مسدود گردانیده است.

## چگونگی انتقال آثار و اشکال و ...

همه جا ماده است و انرژی و همه چیز تکامل پویان رهسپار بسوی خلق خود و والی الله المصیر و در این مسیر بس طولانی چه بسیار تکوین ها که صورت و تشکیل یافته است که یکی از آنها زمین و پیدایش حیات بر آن میباشد.

در آغاز جو زمین را گازهای و بخار آب تشکیل میداد که با هم ترکیب شدند و مصالح اولیه ساختمانی حیات را نشان دادند و به نحوه پیدایش آن در جلدهای قبل اشاره گردید و آورده شد که دکتر استانلی میلر توانست در لوله آزمایش با ایجاد شرایط اولیه موجود در جو زمین اسیدهای آمینه چندی که خشت های بنای حیاتند بوجود آورد.

اینک انواع پروتئین ها، ویروسها و بالاخره یاخته ها بوجود آمدند که تولید مثل و تکثیر دارند و بعد بزرگتر ها و سرانجام انسان اما هر چه موجود بیشتر شد و بیشتر آمد اعتبار اولیه خود را بر مبنای تک سلولیهها از دست نداد و باز هر موجودی از سلولهای واحدی رشد میکند و برای ابد رشد خواهد کرد و باز نوعی وحدت ساختمان نمایانگر توحید است.

اگر مرگ را به توقف آنها نسبت دهیم همه موجودات ذی حیاتند و اگر مرگ تعطیل کار یاخته هاست جمادات جدا میشوند و نبات و جنبنده زنده آندو مقداری عناصر آلی و معدنی تشکیل یافته و مسئول نگهداری جانند که شرح خواهم داد جان چیست و این جان قابل انتقال به موجود بعد بوده و ناقلش سلولهای

زایشگرند (سلولهای ژرمیناتیف) که در مراحل ابتدائی تقسیم مشابه و مستقیم سلول همانند دو تکه شدن آمیب نوعی از آن است و در عالیترینش دو سلول جدا شده از نر و ماده «کرمک» و «تخمک» که حضرت علی در انسان تقبلح النطفتان معرفی فرموده است دو نطفه غلطان موج و شرح خواهم داد.

امیب از امیب، حوان از حیوان، انسان از انسان، زندگی از زندگی متولد میشود خلاصه ای از وحدت ساختمانی نمایانگر توحید.

زندگی که کیفیت ترکیبی از ماده و انرژی است بصورت کمیت زندگی مرکب از ماده زنده و موجود زنده از قبلی خود جدا میشود:

ماده زنده که بدون اتکاء به ماده زنده مأمور انتقال زندگی نمیتواند موجود زنده دیگری بسازد چنانچه دست به تنهائی زنده است و پا نیز (و چشم و استخوان در بانگ چشم و استخوان که بوسیله پزشک جهت پیوند نگهداری میشود ماده زنده است اما هیچکدام قادر بوجود آوردن چشم یا استخوانی نیستند) اما ناقل زندگی نیستند در صورتیکه موجود زنده در اثر هضم و جذب مواد میماند و از عهده تولید مثل نیز بر می آید و این وظیفه در جنیندگان پست در سطح کلی موجود انجام میگیرد و هرچه عالیتر شود عضو ناقل استقلال بیشتری پیدا مینماید که نزد انسان همان کرمک است و تخمک و دستگاه مربوطه.

همانگونه که یک امیب هم ماده زنده و هم موجود زنده را تولید میکند نزد انسان نیز همین دو دستگاه ناقل ماده زنده و

موجود زنده اند و هر کدام از نر و ماده آثار و صفات تمام مواد و موجود را به سلول کوچک کرمک و تخمک به نمایندگی واگذار مینمایند تا در زندگی بعد ظاهر و سازندگی کنند، آنچنانکه پس از آمیزش نصف تمام مواد زنده از کرمک با نصف کلیه موجود زنده همان با نیمه ای از آنچه مواد زنده در تخمک است با نصف همه موجود زنده همان تخمک آمیخته و موجود جدیدی را میسازند که گویا نصف زندگی از جنس نر و اباء و اجدادش را با نیمه ای از زندگی جنس ماده و پدران و مادرانش را در زندگی دیگری متظاهر و سازمان دهندگی و تحویل داده اند.

اینجا پرسشی میشود: آیا آثار و صفات و سجایا در کرمک یا تخمک یا بطور کلی در یک سلول ناقل جای معینی دارند؟

جواب مثبت است و جای آن در ژنها میباشد که شرح داده خواهد شد.

باز سؤال: اتصال بین زندگی والد و ولد که بوسیله سلولهای کرمک و تخمک نزد انسان صورت میگیرد آیا محل معینی دارد یعنی آیا ناقل بلکه رابط زندگی ما با پیشینیان شناخته شده در کجای سلولهاست؟

جواب مثبت است و بسیاری از دانشمندان قبول دارند که هر موجود بوسیله کرموزمها با زندگی قبل از خود ارتباط دارد تا آنجا که نوادگان آن تعداد کمی از نجات یافتگان کشتی تایتانیک که در ۱۴ آوریل ۱۹۱۲ به قطعه یخ شناور خورد و ۱۵۰۰ قربانی داد هنوز از مسافرت با کشتی وحشت دارند و اگر تخم یک پرستور را که همیشه از اروپا به آفریقای جنوبی مسافرت میکند (نه آفریقای شمالی) در ماشین جوجه کشی بگذارند و



جوجه را دور از همجنسان مثلا- در آلمان پرورش هند و زمان بلوغ در ماه اکتبر رها نمایند بسوی آفریقا پرواز خواهد کرد. یعنی امروز ثابت شده علاوه بر اینکه آثار و صفات و سجایا در درون سلولهای ناقل زندگی اند معلومات نیز قابل ثبت و ضبط در آنها بوده و منتقل میشوند همانگونه به ما دستور از امام است که چون در برابر آرامگاه سرباز فداکار و بزرگوار اسلام حضرت سید الشهداء ایستادیم ضمن عرض ادب و زیارت از جمله بگویم: اشهد انک کنت نورا فی الاصلاب الشامخه و الارحام المطهره، گواهی میدهد که تو (با سابقه شرافت فامیلی و فداکاری پر ارزش و شیوه مرضیه ای که در زندگی داشته ای) جز این نیست نوری بودی که در پشت پدران و رحم مادران که همه دور از پلیدیها و پستیها بودند بعنوان ذخیره نگهداری میشدی.

از مطالب فوق معلوم میشود:

۱) با آنکه مدت زیادی نیست علم این موضوع را دانسته، اسلام بوجود آمدن انسان را هزار سال قبل مخلوطی از جدا شده از پشت پدر (دستگاه تناسلی مرد) و جدا شده از رحم مادر (دستگاه تناسلی زن) میداند و قرآن آن چیزها را نشان داده و روایاتی نیز در این باره داریم که بزودی در قسمت چگونگی تشکیل جنین شرح خواهم داد.

۲) معجزه علمی نهفته در این جملات است که موجود را تنها وارث صفات و ملکات پدر و مادر ندانسته و وارث اصلاب و ارحام پیشینیان و سجایای اخلاقی آنها معرفی میفرماید.

۳) شگفت انگیزتر آنکه وقفه و تعطیلی بر این کار مترتب ندانسته در چند جمله بعد به امام شهید عرض میشود و اشهد ان

الائمه من ولدك كلمه التقوى و اعلام الهدى و العروه الوثقى و ... که باز هم این سجایای پسندیده و ملکات فاضله از اصلاب و ارحام پاک جدا شده که به شما رسیده و به فرزندانان منتقل میشود و بسیار عجیب اینکه چون صفات و سجایا از حضرت محمد و حضرت علی و فرزندانان عبور میکند و تقویت میشود و رو به بیشتر و بیشتر شدن میگذارد کلماتی را هم که نسبت به اصلاب و ارحام اجداد اما میدادند (الشامخه - المطهره) در اینجا جای خود را به (کلمه التقوى - اعلام الهدى - العروه الوثقى) داده اند.

۴) آوردن کلمه «الشامخه» برای اصلاب (مردان) اصلاب الشامخه؛ و کلمه «مطهره» جهت ارحام (زنان) ارحام المطهره خود مقام شامخ نطفه مرد را به زن میرساند که بزودی شرح خواهیم داد که اسلام چرا به تفوق و تعالی نطفه مرد بر زن اشاره میفرماید.

۵) یقین به کلمه نور توجه فرمودید که خود نوعی دقت در مکانیسم رسیدن ارث از پیشینیان به اخلاف است که اگر مثلا کلمه صد در صد از عالم امر ذکر شده بود مورد اشکال بود و همچنین در صورتیکه کلمه ای مادی همانند نطفه اگر آورده شده بود ایراد داشت در حالیکه نور کلمه ای که خود منبع نور است و هر چه و هر جا اشعه تابناک آن پیش رود باز همان نورانیت را دارد و اثر قبلی را از دست نداده است.

۶) نور جدا شده به تنهایی خاصیت از منبع نور منتقلی نمیسازد بلکه باید از اصلاب و ارحام شکل گیرد.

مدرک بیشتری میتوانیم بدست آورده نشان دهیم که چگونه

پیشوایان اسلام بر عکس آنچه در زمان خودشان بصورت علم تدریس میشده و مسلط به زمان بوده سخنان آورده اند که تا مدت‌ها موجب اعجاب مردم بوده و میگفتند چرا و چگونه پیشوا یک مطلب غیر علمی را بیان داشته که بسیاری از آنها در کتاب مغز متفکر شیعه نقل شده است و از جمله همین ژنتیک است که گفتم علت رنگ پوست یازاغی چشم را بعثت سرایت از فامیل به نسل میدانستند اما در کتابها میبینیم روز تولد حضرت صادق همینکه حضرت سجاد وارد شدند و ماما خواست مژده بدهد حضرت فرمودند به پدرش گفته ای عرض کردند بعد حضرت از سلامتی نوه شان سؤال کردند قابله نخواست به لاغری حضرت اشاره کند بعرض برساند چشمان نوزاد اندکی متمایل برنگ آبی است (در صورتیکه در بنی هاشم چنین نیست) حضرت فرمود از مادر من شهر بانو ارث برده که چشمهای متمایل به آبی داشت و اتفاقاً خواهر شهربانو (کیهان بانو) نیز چشمهای آبی داشت و به ازدواج محمد بن ابی بکر در آمد که پدر قاسم پدرام قروه مادر گرامی حضرت صادق است و بدین ترتیب پیشوایان اسلام رنگ چشم را ارث رسیده از مادر بزرگ دانسته اند.

## گرموزم و ژن

اوائل قرن ۱۹ پیشا (۱) دانشمند فرانسوی موجودات زنده را انفصالی و مرکب از سلولهای معرفی نمود.

سلول درشتی چون تخم پرندگان را در نظر آورید که پوستی

و هسته ای (زرده) و سیتوپلاسمی (سفیده) دارد که همه آثار زندگی در این مجموعه موجودات و همه آثار همانگونه که گفتم در ماده زنده و موجود زنده خلاصه میشود و یک تخم مرغ هم رنگ و بال و پر و منقار را منتقل میسازد هم راه و روش خوردن و تخم گذاشتن و جوجه پروردن و .. اما همه آنچه‌ان منظم که پر و بال مرغابی آنچه‌ان به چربیهائی آغشته شده که هرچه بیشتر به آب برسد زیباتر شود و پر و بال آنها که باید در خاک زیبا شود در خاک شناوری میکنند و جمال آرائی و جلوه گری مینمایند و یک مرغ خاکی در آب بیفتد نازیبا میشود.

انتقال صفات و مشخصات موجود به اخلاف علم وراثت را میرساند که خود شعبه ای از علم زیست شناسی است (از اینقرار ارث یک سلسله خواص جسمی و روانی از اسلاف به اخلاف رسیده است که علم مربوط به آنرا ژنتیک گویند که فعلا عمری هفتاد ساله دارد.

امراض یا محیطی میباشد که از محیط رسیده است چون سوزاک، سفلیس، سیاه سرف، یا محیطی ارثی میباشد که هم محیط مؤثر است هم ارث همانند بیماری قند که چاقی و استعداد را ارث برده و پرخوری و کم حرکتی و ... را از محیط اخذ کرده و اصلاح محیط قسمت مهم درمان بیماری است - سوم بیماری خالص ارثی است چون مجمد بودن مو و کتاب حاضر (بهداشت نسل) وابسته به این قسم از بیماریها میباشد.

قدیم میگفتند تو ارث عالم مرموز مسری است و این که چشم نوزاد زاغ شده بعلت تماس نوزاد یا مادر آبستن با عمه

زاغ کودک بوده یا چنانچه مویش بور گردیده سرایت موی بور خاله سبب است اما امروز ساختمان ماده حیاتی و وظایفی که اعضاء انجام میدهند و طرز رشد موجود و طرح ریزی اندامها و حفظ شکل اعضاء که از اسلاف به اخلاف میرسد همه و همه را انتقال یافته از خواص ارثی نهفته و موجود در سلول میشناسند.

بیشتر موجودات از یاخته واجد که تخم است بوجود میآیند و تخم آمیزش دو یاخته که یکی نر و دیگری ماده است حاصل میگردد و تقسیمات بیشمار تخم جنین را میسازد و نمو جنین اعضاء و قسمت های دیگر را تشکیل میدهد و هرگز از تخم یک موجود موجود دیگری پیدا نمیشود از تخم موش همیشه موش و از قورباغه قورباغه و وحدت ساختمانی که نشانگر توحید است اینکه کلیه موجودات از یک عدد جدا میشوند یک باکتری دو تا میشود و باز هر کدام تقسیم شده چهار، هشت و .. گردیده که پس از پراکنده شدن هر کدام مشخصات و شکل و ساختمان شیمیائی باکتری اولی را دارند و اعمال حیاتی پیشینان خود را حفظ کرده بهمان نحو انجام میدهند بقیه موجودات نیز از یک تخم بوجود آمده یک تقسیم شده به دو چهار، هشت و ... اما بدون اینکه پراکنده شوند تکرار شده بتدریج افزایش یافته همینکه به حد و مانترله الابقدر معلوم رسید متوقف شده موجودی بالغ و کامل که میتوانند اعمال حیاتی پیشینان را با همان مشخصات و شکل و ساختمان شیمیائی که دارند انجام دهند.

یک باکتری میلیونها باکتری میشود پراکنده و یک سلول میلیونها سلول میشود پیوسته با یک اختلاف فاحش دیگر که هر

باکتری جدید همانند سلف خود میتواند تولید مثل کند اما در موجودات چند سلولی (باستثنای چند تای پست آنها) سلولهای مشخصی برای تولید مثل ساخته میشوند گرچه هر کدام کلیه مشخصات تخم اولیه را دارند.

کیفیاتی که طراح و حافظ کلیات شکل و ساختمان اعضاء موجود است به ساختمان سیتوپلاسم تخم مربوط میباشد که آنرا وراثت عمومی گویند مانند رنگ سیاه و سفید یا لب کلفت و نازک یا ... اما آنچه مربوط به وراثت نژادی (وراثت ویژه ای) باشد بستگی آن به تخم (هسته) مورد قبول دانشمندان میباشد. اما ساختمان سیتوپلاسم از فعالیت زیستی ماده زنده حاصل میشود که در آن هسته لزوما مداخله دارد و نیز واحدهای وراثتی تخم جز با مشارکت عمل سیتوپلاسم دخالتی نمینمایند پس نوع وراثت بطرز عمل کامل سلول بستگی دارد.

یک باکتری آنچه را از محیط لازم دارد گرفته بصورت ماده حیاتی مخصوص در آورده سپس تقسیم میشود و نسل بوجود میآورد و در یک مجموعه از سلولها (غیر یک سلولها) نیز همین متابولیسم و تولید مثل مشابه باکتریها در سطح عالی انجام میگیرد و لذا بنظر میرسد وراثت و حیات (نسل و موجود) به یکدیگر بستگی دارند.

در چند یاخته ای ها سلول در تراز یکدیگر از جنس نر و ماده سهم برداشته و جدا شده و اینک تخمی که دارنده پاره ای مواد حیاتی بدن پدر و مادر را با خود دارد بوجود آمده این یک سلول مکرر قسمت شده جنین را بوجود میآورد و همانند قبل میتوان

گفت وراثت به همراه حیات منتقل میشود.

در آنها که ضمن تقسیمات سلولی نیروی تولید مثل در یاخته ها کاهش میابد و هرچه بیشتر سلول تقسیم شود قدرت تولیدی یاخته ها در هر جا بیشتر کاهش یافته قدرت متوجه سلولهای مخصوصی که بعداً نطفه سازند خواهد شد باز هم وراثت را بنحوی با حیات انتقال میدهند و در اینهاست که نطفه جدا شده از نر و ماده باید پیوند شده یک سلول موجود ساز بوجود آورند.

مثال در نوع اول تکه های سیب زمین، قلمه های شمعدانی قطعه های کرم زمین است که هر کدام موجود کامل میشوند و وراثت را مستقیم همراه حیات منتقل میسازند و تخم بسیاری از انواع زنبور عسل و مورچه نیز یاخته بکر مادر است که رشد کرده کامل میشوند.

موجودات تک پایه آنهایند که دستگاه تناسلی نر و ماده بر یک پایه دارند و حیوان کامل از رشد تخم است که حاصل آمیزش سلول نر و ماده میباشد که از یک موجود پیدا شده اند و در اینجا نیز وراثت جدا شده از حیات فرد اولست .

در موجودات دو پایه که نر و ماده جدایند موجود پیدا شده دارنده نیروی دو ماده حیات مجتمع در تخم میباشد و بر حسب آن که پدر و مادر از یک نژاد و یا دو نژاد مختلف باشند یکی نیست.

اگر پدر و مادر هر دو از یک نژاد خالص باشند و اخلاف منحصرأ با یکدیگر جفت گیری کنند در اینصورت افراد نسلهای متوالی شباهت تام به والدین اصلی دارند یعنی در این نسلها نژاد

خالص باقی میماند در این صورت باز می توان گفت که در نسل های متوالی ماده زنده مشخص نژادی پیوستگی خود را از دست نداده است. اگر پدر و مادر از دو نژاد مختلف باشند مثلاً در گونه سگ یکفرد از نژاد خالص بلند پشم با کوتاه پشم یا موش نژاد خاکستری با سفید یا گل سفید با گل قرمز آمیزش نمایند دو ماده زنده نا متشابه در تشکیل نطفه بهم میرسند و در نتیجه فرزندان بنحو خاصی میراث بر میشوند که روش هیبریداسیون در علم وراثت مطرح میگردد و خواهیم گفت.

اینکه موش سفید را با موش خاکستری میبینند همه نسل اول خاکستری رنگند و در نسل بعد هم سفید و هم خاکستری پیدا میشود نمی توان گفت شباهت ساختمان موش سفید با سفید یعنی شباهت بیولوژی هر دو چه از لحاظ سجایا و چه فیزیولوژی و یا عدم شباهت ساختمانی سفید با خاکستری یعنی عدم شباهت بیلژیکی آن دو.

اثر محیط را نیز نباید تا حدودی فراموش کرد که نوعی مگس در محیط خشک و مرطوب تغییر شکل میدهد و گیاه کوهستانی به جله یا از کوه بدشت آورده شود بهمان صفات مشخصه محیط در می آیند و حتی گیاهی است که بر حسب درجه حرارت محیط رنگهای متغیر تحویل میدهد، غذا نیز مؤثر است: قناری که با فلفل قرمز شیرین تغذیه شود بال و پرش قرمز می شود (مخصوصاً اثر غذا در نسل یک امر حتمی است که در بسیاری انواع پنهانی است و توصیه اسلام درباره انسانی که خواهان نطفه ریزی است بسیار جالب میباشد).



علم وراثت دامنه وسیعی دارد و بخواهم بنویسم با در دست داشتن کتابهای بسیار عمل زایدی بنظر میرسد ولی ذکر یک مطلب را ضروری دانسته گفته و می گذرم:

### وراثت و تحول

تاکنون سخت ایستاده شد که ثبات در پیوستگی وراثت کلی است علمای تحول و تکامل تدریجی انواع در برابرشان آماده به اشکال که مشاهدات دیرین شناسی و جنین شناسی نشان میدهد که تغییراتی در عالم حیوان و نبات عارض و بتدریج شکل آنها را تکاملا تغییر میدهد: بزبان دیگر شکل و ساختمان و صفات وراثتی موجود در نسلهای متوالی ثابت و تکامل که مبنایش بر تغییر میباشد مسلم و این تناقضی است!

حقیقت آن است که قرآن شریف همه آفرینش را رو بسوی خدا در حال تحول و تکامل و الی الله المصیر معرفی می کند و تنها انسان را امتیازی داده امانتی را بوی ارزانی داشته با سرعتی مخصوص بمدلول انا لله و انا الیه راجعون بسوی خدا متحولش می شمارد.

نبی گرامی میفرمایند: تخلقوا باخلاق الله (به اخلاق پروردگار در آئید) که صفات خدائی داشتن بهترین راه رسیدن به خداست و تا انسان به خدا آشنا نباشد نمی تواند در روز واپسین به نعین فردوس آشنا برسد و تا در ابعاد اخلاقی سازگاری نباشد لقا و ملاقات صورت نمی گیرد.

و چه بسیاری از صفات باری تعالی را انسانها به اجبار بهره میبرند چنانچه غریزه زیبا دوستی بشر که اجباری است بشر را بتدریج زیبا میکند و از جمله صفات پروردگار زیبایی است و زیبایی دوست دارد (ان الله جمیل یحب الجمیل)، خدا عالم است بشر چه بخواهد چه نخواهد بتدریج عالمتر میشود. خدا قادر است بشریت روز بروز قدرتمندتر می گردد و شگفتی اینجاست که صفات غالب که در ژنهاست و باید به ارث به نسل برسد و صفات مغلوب در برابرشان منکوب است و صفت غالب در فرزند بروز می نماید همان صفات رو به تکامل بر خدا پسند الیه راجعون میباشد.

توجه فرمودید: قرآن در ۱۵ قرن قبل از قول پیامبرش میفرماید که فرزندی می خواهم که از پیشینیان خویشاوندم آنان که خدا پرست بودند ارث ببرد و میراث بری مرضی پروردگار بوده باشد (آیه ۶ سوره ۱۹ فهب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب و اجعله رب رضاً) از طرف دیگر هم همه چیز را رو به تکامل و بجانب پروردگار در راهروی و در راهبری بحساب می آورد (و لله ملک السماوات و الارض و الی الله المصیر - ۴۱ النور و آیات دیگر) و این بظاهر همان تناقض است که بین علم وراثت و علم تحول بنظر سطحی پیش می آید که قرآن ۱۵ قرن قبل آنرا آورده است.

وراثت ثابت، تکامل نااثبت

دانشمندان در اینجا تجربیاتی دارند: دانه های لوبیای مخصوصی از ۲۰ تا ۹۰ سانتی گرم وزن داشته آمدند آنها را

دسته بندی کردند آنچنان که هر دسته با دسته بعد فقط پنج سائلی گرم اختلاف داشته باشند و در ضمن هر دسته را شمرده دیدند کم وزن ها و پر وزن ها در اقلیت اند و حد وسط در فراوانی چنانچه آدمیان اهم بر حسب قد یا وزن با رقم ۵ اختلاف دسته بندی کنند انسانهای متوسط فراوان ترند.

در لوبیاها وزن دانه هائی را در نظر گرفته آنها را بمنظور کاشتن انتخاب می نمائیم اما در عمل می بینیم هرچه باشد خواه از دسته سنگین خواه از دسته سبک یا متوسط هر کدام را انتخاب و بکاریم در نسلهای متوالی نتیجه ثابت می ماند یعنی دیگر در آن انتخاب و گزینش ثابت می ماند و این دسته ها را که ثبوتی دارند ژنوتیپ گویند یا گونه های اصلی.

البته زمان کشت شدن نور، رطوبت و ... و بالاخره ظرایط مساعد کاملاً مؤثر بوده و لذا نباید تأثیر شرایط محیط را در پدید آمدن اختلافات افراد یک گونه اصلی از نظر دور بداریم.

هر ژنوتیپی از مجموعه افراد فنوتیپ تشکیل شده است یعنی یک گونه اصلی از مجموعه ای که هر یک دارند مشخصات خاصی هستند و ملاحظه شده است که فنوتیپ ها در شرایط مساعد نسلهای ژنوتیپی را تحویل داده اند یعنی تحولات کوچک فردی یا فنوتیپی که بستگی به اوضاع محیط خارجی دارند قابل آن نیستند ارثی شوند و آنچه ارثی می شود و به نسل انتقال می یابد نوعی ساختمان وراثتی است که باعث میشود همه افراد یک ژنوتیپ (ساختمان فنوتیپی پدر و مادر هرچه باشد)

یکسان در برابر شرایط محیط مقاومت و واکنش نشان دهد و این ساختمان وراثتی ژنوتیپی که میراث خالص است پایدار و از تأثرات محیط مصون و برکنار است.

تجقیقات تجربی تحول چنین نتیجه داده است که بالا-مارکیسم و دارونیسیم مسئله تکامل را نمی توان تشریح کرد و پایه اساسا نتیجه بر این دو مطلب است:

(۱) اختلاف فنوتیپ ها تابع کیفیات و اوضاع محیط است و بهیچوجه وراثتی و قابل انتقال نمیباشد.

(۲) انتخاب و گزینش در یک ژنوتیپ بی تأثیر می ماند.

پس معلوم میشود پیوستگی ماده زنده باعث ثبات اشکال است و تحول گسستگی این اتصال می باشد که این تحول گسسته ناگهانی بدست آمده همان موتاسیون یا جهش میباشد پس تا کنون دو گونه تحول شناخته شد، تحولات انفرادی که با کیفیات محیط تغییر میکند و وراثتی نیست و اینها مشخص اختلافات فنوتیپی میباشد و دیگر تحولات ناگهانی ماده زنده که مبدأ پیدایش ژنوتیپ های تازه میباشند و اینگونه تحولات را موتاسیون گویند.

علل پیدایش موتاسیون هنوز کاملا شناخته نشده است. عده ای آنرا با تفران تصادف نسبت میدهند، برخی میگویند کرموزمها بر یکدیگر اشعه های مخصوصی می تابانند و موجب می شوند.

تاکنون گفته شد سلول ها دارای کرموزمند و کرموزمها درست شده از رشته های مارپیچی بنام کرمونها، روی این رشته ها ذرات نکلئوپروتیدی بنام ژن که عامل بروز و ناقل صفات موجود به نسلند، گاه یک صفت را منتقل میسازد و گاه چند ژن

یک صفت را و بزرگی آنها کمی از یک ملوکول آلبومین کوچکتر است (بین ۲۰ تا ۶۰ میلیونیم میلیمتر).

ارث بردن همانند حلقه مفقوده داروین حالت توقف ندارد و نسل دوم نسبت اول و سوم به نسبت به دوم و چهارم نسبت به سوم و ... و  $N+1$  نسبت به  $N$  طبق قانون خاص و مقررات معینی ارث میرد و پیوستگی دارد.

لینسکو هر صفتی را نماینده و مظهر یک عمل و یک پدیده پشیمانی در بدن دانسته گوید: صفات محدود به ژنها نمیشند بلکه یک عمل شیمیائی مداوم موجب پایداری آن صفت است، مثلاً- برای سرخ شدن رنگ سیب لازم است یک عمل شیمیائی در گیاه انجام گیرد و مواد خاصی را از محیط جذب کند.

اینکه فرزندان شبیه والدین خود یا اقوام نزدیک میشوند برای آن است که ماده اصلی ارگانسیم فرزندان از والدین آنها بدست آمده، سلولهای که بهم پیوند می شوند تا نطفه بوجود آورند از خواص متابولیکها انباشته شده اند محیط رشد و تغذیه فرزندان غالباً شبیه محط رشد و تغذیه اسلاف آنهاست.

طرفداران فرضیه جهش می گویند باید در انتظار نشست تا محیط بذل توجهی بفرماید که صفت تازه ای پیدا شود. دانشمند مذکور که از طرفداران جدی مکتب منچورین میباشد اظهار میدارد انسان است که میتواند محیط را مجبور سازد لطفی بفرماید یعنی انسان می تواند بهتر از محیط اشکال جدید نباتات و حیوانات را بوجود آورد و طبق نظریه این مکتب موفقیتهای

شایانی در جهت بوجود آوردن انواع اصلح نصیب آدمی گردیده است.

بنظر اسلام هر سه عامل در تغییر شکل و اوضاع و احوال نسل تأثیر و نفوذ دارد (دخالت اصلاّب و ارحام هر چند مربوط بزمان های دور باشد که علم وراثت نیز گویاست - اثر محیط - اثر تربیت و هر سه را شرح خواهم داد).

آیه ۶ سوره مریم را ملاحظه فرمودید که حضرت زکریا چگونه از پروردگار درخواست مینماید فرزندی بایشان کرامت فرماید تا میراث بر خودش و آل یعقوب باشد و چون میراثها جمع و جلوه نماید آنچنان باشد که مرضی خداست، در اینجا اتصال بین نسل و گذشتگان را پدر (یرثنی) که خالق اعتباری است دانسته و پیوستگی وراثت و اتصال حیات را متذکر است، اما تقاضای وراثت را در محدوده ای می کند که از آل یعقوبند آنها که اگر صفاتشان منتقل بنسل شود مرضی خداست و در حقیقت اتصال بصورت انا لله و انا الیه راجعون در وراثت اسلام جلوه گر است. از یکطرف پیامبر و آل پیامبر که اخلاق و صفات الهی دارند (انا لله) و از طرف دیگر نسل که مرضی خدا باشد و پروردگار آنجا راضی است که صفات و اخلاق پسندیده خدا دستور داده شده دارند بزبان دیگر نسل در اسلام آغاز و انجامش خدائی است که خالق حقیقی درست و بر سلامت و نیکو آفریده (اشاره به آیه شریفه) و آنچه لازم است سعی خالق اعتباری میباشد که با دخالت دادن عوامل محیطی (غذا، مسکن و ...) و اثرهای تربیتی آنچنان پیش برود که مرضی خدا بوده باشد. اسلام اجازه نمیدهد

هر کس هر جا بخواهد فرزند خود را مسکن دهد و مسکنی مهمتر و مؤثرتر از رحم که نخستین جایگاه و سرمنزل مقصود میباشد نزد اسلام وجود ندارد و نبی گرامی فرمودند انظر فی ای شی تضرع ولدک فان العرق دساس (بنگر فرزند خود را کجا قرار میدهی که عرق اثر گذار است و باز فرمایند تخيروا لنطفکم فانکحوا الاکفاء و انکحوا الیهم (برای نطفه های خود محل مناسب انتخاب کنید و از اشخاص هم شأن خود زن بگیریید و به آنها زن بدهید) و از حضرت علی است حسن الاخلاق برهان کرام الاعراق (ملکات پسندیده و اخلاق خوب دلیل عرقهای پسندیده انسانی است). ملاحظه فرمودید نه ماه منزل موقت رحم چقدر در انتخاب اوضاع و احوال شایسته جهت نسل ارزش دارد که نبی گرامی و حضرت علی آنها را مورد امر و نهی ارشادی خود قرار داده اند.

مسئله تأثیر غذا و ارزش آن نزد اسلام خود بسیار قابل دقت و درجای مربوطه مورد بحث قرار خواهد گرفت، آنچه توجه همگان را جلب میکند کلمه «عرق» است و چند روایت که آن را داشت الامن آورده شد که یکجا آن را دساس و اثر گذار معرفی می نمایند و جای دیگر حامل کرام و وراثت های پسندیده و در جای دیگر بردارنده صفات سرکش و ناراحت کننده (قال صلی الله علیه و آله و سلم: لا یبغی علی الناس الا ولد بنی و الامن فیه عرق - نبی گرامی فرمودند بر مردم ستم نکند جز فرزند زناکار یا کسی که ژنی از زنا دارد.)<sup>(۱)</sup>

---

۱- گفته شود تمام روایات مربوط به ازدواج و نسل را می توان در کتابهای مشکینی اردبیلی که شرح دادم ملاحظه نمود.

پرسشی پی می آید که «عرق» حامل صفات کدام، و در بردارنده رذائلی از بغی که در ضمن دساس و اثر گزار میباشد چیست و آیا می توان آنها را به ژن توجیه نمود؟ بهر صورت اسلام محلی را مخصوص و محتوای صفات قائل بوده است و قبل از اسلام چنین مطلبی سابقه نداشته که حتی نطفه را استقلالی بدهند تا چه رسد به آنکه حامل و ناقل صفات و سجایا معرفی اش نمایند.

و برای شناسائی علت نیکی و بدی اشخاص که چرا فلاینی اینقدر ستمگر و خونریز است و از چه آن بزرگوار تا این اندازه حس تعاون و تقوا در او نیرومند میباشد اسلام حواله به زندگی کوتاه رحمی آن هم پایه گزاریش که نطفه است بدهد و تا آنجا اصرار بر این موضوع داشته باشد که ریشه سعادت و شقاوت را نشان دهد که باید در رحم مادران کاوش کرد (قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: الشقی شقی فی بطن امی و السعید سعید فی بطن امه) و چون این روایت را در کنار روایت دیگر آن حضرت قرار دهیم که فرمودند: اربع من السعاده و اربع من الشقاوه فالاربع التي من السعاده المرأه الصالحه و المسکن الواسع و الجار الصالح و المركب البهی و الاربع التي من الشقاوه الجار السوء و المرأه السوه و المسکن الضیق و المركب السوء و چهار چیز (زن خوب، خانه وسیع، همسایه خوب، مرکب خوب) را سعادت و چهار چیز (همسایه بد، زن بد، خانه تنگ، مرکب بد) را شقاوت بدانند بدون شك این معنی را میرساند که الشقی شقی فی بطن



امه یعنی فرزندی که رنج و آزار پدر مادر هم باشد، کور باشد، کر باشد، لال، دیوانه، دارنده بیماریهای ارثی، همه و هرچه والدین آزار بوده و ریشه شقاوتش در رحم مادرش از روزگار نطفه بودن آغاز شده است، از راه ارث دریافت داشته است و یانک بهتر میتوانیم به سؤال خودمان جواب دهیم که آیا می توان عرق الدساس (العرق دساس) را بمحل و محتوای صفات و سجایای پدر و مادر دانست و چرا به کتاب لغت مراجعه نمائیم که بروشنی و وضوح پاسخ دهد عرق دساس اتصال دهندگی و آن حلقه غیر مفقوده بین فرزندان و پدران است که ارث سجایائی و صفاتی از آن می گذرد.

این خود معجزه ای که هر نوع انتخابی را که دانشمندان کرده و مثالی آورده اند بدون کم و کاست همان را برگزیده از طرف امام می بینیم، مثلاً- در توحید مفضل در مسئله تکامل انواع حضرت بمرغ آبی و زرافه مثل زده که در جلد اول شرح دادم، لامارک نیز همین دو را انتخاب کرده و موارد بسیار دیگر که یکی دیگر از آنها مربوط بمسئله مورد بحث است که در کتاب های علمی برای مثال موش سفید و سیاه را انتخاب کرده و نشان میدهند که حتی در چندمین نسل بعدشان هنوز موشهایی هستند که یا سیاهند یا سفید و از پدر بزرگ و مادر بزرگ ارث برده اند و مشابه آن در اسلام باقی مانده است که حضرت باقر فرمود: مردی از انصار همسر تازه زایش را برداشت نزد نبی گرامی آمد عرض کرد. این زن دختر عمو و همسر من است و بر پاکی و عفتش یقین دارم اما فرزندی زائیده با چهره سیاه و منخرین

گشاه و موهای مجعد و بینی پهن و دارنده تمام مشخصات یک حبشی که مشابه آن را در فامیل پدری و مادری خود سراغ نداشته و نداریم.

نبی گرامی از زن پرسیدند چه می گوئی؟ عرض کرد: بحق کسی که ترا برسالت فرستاده تا بین مرد شوهر کردم آمیزش با دیگری نداشته ام، حضرت همانند کسی که بفکر فرو رود سر بزیر انداخت و پس از آن دیده به آسمان گشود و سپس رو به شوهرش کرده فرمودند: بین هر انسان تا آدم ۹۹ عرق وجود دارد که در ساختمان فرزند همه فعالیت می کند همین که نطفه در رحم قرار گرفت عرقها بجنش افتاده و همه از خدا درخواست می نمایند که فرزند بشکل و شبه آنها ساخته شود، بچه غیر شکل پدر مادری و فامیل شما از عرقهای ور دست است که مربوط به سابقه اجداد و اجداد اجدادت نمی باشد کودک را بگیر که فرزند توست (عن ابی جعفر علیه السلام قال اتی رجل من الانصار رسول الله فقال هذه ابنه عمی و امراتی لا اعلم منها الاخیر او قاداتنی بولد شدید السواد منتشر المنخرین جعد فطط افطس الانف لا اعرف شبهه فی احوالی و لا فی اجدادی فقال لامرأته ما تقولین قالت لا و الذی بعثک بالحق نبیا ما اعدت مقعده منی منذ ملکنی احد غیره قال فنکس رسول الله راسه ملیثم رفع بصره الی السماء ثم اقبل علی الرجال فقال یا هذا انه لیس من احد الایینه و بین آدم تسعه و تسعون عرقا کلها تضرب فی النسب فاذا وقعت النطفه فی الرحم اضطربت تلک العروق تسأل الله الشبه لها فهذا من تلک العروق التی لم تدرکها اجدادک و لا اجداد اجدادک خدی الیک اینک فقالت

المراه فرجت عنی یا رسول الله (۱) و مشابه این روایت از حضرت سجاد نقل از حضرت امام حسین شدن از نبی گرامی که تقریباً مشابه روایت قبلی است و یک جمله جالب اضافه دارد آنجا که حضرت به مرد فرمودند تو دارای نود و نه عرق هستی اضافه کرده اند که زنت نیز دارای نود و نه عرق است (... فقال ان لك تسعه و تسعين عرقا و لها تسعه و تسعين عرقا...) (۲) که چند مطلب جالب از اینجا معلوم میگردد.

الف: حضرت مرد و زن را دارنده عرقهای مساوی معرفی فرمودند اما رقم ۹۹ چرا؟ یقین داریم اگر در نقل اشتباهی رخ نداده باشد با پیشرفت علم بزودی شناخته خواهد شد.

ب: عرق را باعث پیدایش رنگ سیاه و موی مجعد و بینی گشاد و خلاصه دارنده صفات و اشکال دانسته اند.

ج: هر عرقی مایلست فرزند باو شبیه شود جای ابهامی را باقی نمی گذارد که هر کدام از عرقها جدا از یکدیگر فرزندان متمایز تحویل میدهند.

د: در ضمن حضرت به ازدواج فامیلی (عمو زاده ها) با پیدا شدن رنگ پوست و شکل جنسی اشکالی وارد ندانسته اند و این نیز در بحث ژنتیک اسلامی نشتری می باشد که بر قلب متعفن و چرکین کشورهای متجدد و بزرگ طرفدار تبعیضات نژادی فرو برده شده است.

ه: پیدایش یک عرق جامل شکل خاص بی سابقه در اجداد

---

۱- وسائل جلد ۵ باب ان الولد يلحق بالزوج

۲- مستدرک الوسائل جلد دوم صفحه ۶۳۱

نزدیک را موجب شگفتی ندانسته، آنرا مربوط به میراث قدیم تر میدانند که از مسلمیات علم ژنتیک میباشند.

و: این مطلب که ممکن است هرکس از دورترین اجداد خود ارث ببرد امروز از قاطعیت های علمی است و حتی دکتر فرید و موند نومان نامی حضرت آدم و حوا را در این باره ذکر کرده میگویند: در هرکس ممکن است حتی رفتارهایی خیلی شبیه بآدم و حوا وجود داشته باشد. (۱).

ز: هم عرق زن را ناقل صفات معرفی فرموده اند و هم مرد را و اصولاً تصور نویسنده اینست که آنقدر این مسئله حل شده و از قاطعیت های صد در صد علمی بشمار میرفته است که زن ظرف مییابد و گدانی و این مرد است که نطفه خود را به آن وارد میسازد و شاخه گلی در آن مینشانند که امکان دارد حدیث نقل شده در وسائل قسمت انتساب عرق را به زن زائد دانسته و نقل نکرده باشند و اینگونه اندیشه داشته اند که چگونه ممکن است زن هم عرقهایی داشته باشد در صورتیکه ملاحظه فرمودید حدیث نقل شده دیگر نه تنها زن را دارنده عرقها دانست بلکه آنرا همانند مرد از لحاظ کمیت مساوی از نظر کیفیت نیز همانند و حامل و ناقل صفات و سجایا معرفی فرمود و این عجب آور نیست که در اسلام هنوز مسائلی است که ژنتیک از آن چیزی نگفته و مشغول مطالعه است و نزد ما قطعی آنکه اگر روایت درست باشد بزودی علم آنرا تجزیه و تحلیل کرده و روشن خواهد ساخت و یکی از آنها روایت از حضرت مجتبی

است (۱) فان الرجل اذا اتى اهله بقلب ساكن و عروق هادئه و بدن غير مضطرب اسكنت تلك النطفه فى الرحم فخرج الرجل يشبه اباه و امه (اگر در موقع آمیزش و انعقاد نطفه در آرام، دوران خون بوضع طبیعی و بدن خالی از اضطراب باشد فرزند به پدر و مادر شبیه خواهد بود یعنی شبیه ترین حالت را فرزند به پدر و مادر خواهد داشت) که در اینجا باز چند مطلب روشن شده است:

(۱) پیدایش نسل از (الرجل اذا اتى اهله) آمیزش مرد با زن.

(۲) سکونت نطفه در زهدان.

(۳) و آنچه شگفت آمیز و بر ما نا معین است اینکه فخرج الرجل يشبه اباه و امه فرموده و نسل را نر مثال زده اند.

(۴) آیا در نتیجه آرامشها نسل نر بوجود میاید و نزدیک ترین شکل را به پدر مادر خواهد داشت؟ آنچه هم اکنون بلکه در همین سال (۱۹۷۴) از آن بحث میشود شرح پیدا شدن جنس نر یا ماده از مرد و زنی است که دارنده صفات مخصوصی میباشند که در تماس با اجتماع از آنها دیده میشود و هیچگونه بحثی از وضع روحی و اخلاقی مرد و زن در زمان آمیزش و پیوستگی اش با وجود آمدن جنس نر یا ماده بنده ندیده ام و در جای خود که از چه اقداماتی میتوان نتیجه گرفت تا جنس مذکر یا مؤنث بوجود آید بحث بیشتر خواهم کرد.

تاکنون حقایق علمی زیر بر ما روشن گردیده است:

(۱) هر پدری عرقی مساوی با هر مادری دارد و ما نمیدانیم

۱۵ قرن قبل شرح چنین مطالب دادن وقتی با علوم روز و کتاب های دیگر فلاسفه مقایسه شود راهی و چاره ای باقی میگذارد جز اعتراف و اقرار به اینکه ارتباط دیگری با منبع و اصل علم داشته اند و الا آوردن این مطلب که هر مادری و هر پدری ۹۹ عرق دارد مگر این اعجاز علمی تازه کشف شده را نمیرساند: در عین آنکه عرقها خود در پدر و مادر مساویند این صفت را به فرزندان خود که پدر و مادر آینده اند انتقال میدهند.

(۲) حضرت نوح به پروردگار عرض مینماید رب لا- تذر علی الارض من الکافرین دیارا انک ان تذرهم یضلوا عبادک و لا یلدوا الا فاجرا کفارا: پروردگارا این مردم کافر را از زمین بر انداز زیرا اگر آنها را بخود واگذاریشان بندگان را گمراه کنند و جز نسلی آلوده و پلید باقی نخواهند گذاشت.

دقت فرمائید حضرت به پروردگار از دو ناپسند خوی مردم شکایت میکند یکی از کفرشان و حق را پوشاندن و انکار کردن و دوم خوی ناپسند تری که حاضر به محدود بودن کفر در خودشان نبوده، به تبلیغ و گمراه ساختن دیگران میپردازند و با آنکه میدانند پروردگار عالم به همه چیز است همانند کسیکه التماس میکند با آنکه نتیجه کفر و اضلال را بداند بعرض میرساند: ای پروردگار تو که میدانی از کفرشان کفار و از تبلیغ سوءشان فاجر بوجود میاید و این نسل که میراث بر دو خوی ناپسند است هر دو را بصورت خاصی که داشته بخود منتقل

ساخته است.

۳) از حضرت صادق است: ان الله تبارك و تعالی اذا اراد ان یخلق خلقا جمع كل صوره بینه و بین آدم ثم خلقه علی صوره احدیهن فلا یقولن احد لولد هذلا لا یشبهنی و لا یشبه شیئا من آبائی (۱). این روایت همانند دو روایت قبلی است که از نبی گرامی نقل شد و بچه سیاه را میراث بر یکی از اجداد دور دست معرفی فرمودند اینجا فرزند گرامشان حضرت صادق همان را بیان میفرماید که هرگاه پروردگار تبارك و تعالی اراده فرمود یکی را خلق کند آفرینش جدید را بصورت یکی از آنها که بین پدر و مادرش تا آدم ابوالبشر است درخواهد آورد از اینرو کسی بد گمان نشود و در فرزندی که به والدینش شبیه نیست شك نکند و منسوب بدیگران نداند که فرزند میراث شکلی و قیافه ای را نیز ممکن است از اجداد دور دست داشته باشد.

۴) توصیه های فراوانی که نبی گرامی و ائمه اطهار در انتخاب دو چیز فرمودند کاملا این مطلب را میرساند که فرزندان صفات و سجایا را از والدین به ارث میبرند که بعنوان نمونه چندتائی از آن آورده میشود:

اذا كرم الرجل كرم مغیبه و محضره از حضرت علی است آنکه ریشه بزرگواری در فامیل دارد در برابر دیگران و دور از دیگران بزرگواری خود را بهرطریقی ثابت میکند.

و باز از آنحضرت است: علیکم فی قضاء حوائجکم

بکرام الانفس و الاصول تنجع لکم عندهم من غیر مطال و لامن، نیازمندیهای خود را از بزرگواران که اصالت خانوادگی دارند بخواهید که بدون معطلی و منت گذاشتن در انجامش اقدام خواهند نمود.

علیکم فی طلب الحوائج بشراف النفوس ذوی الاصول الطیبه فانها عندهم اقصى و هی لدیهم ازکی در بر آوردن نیازمندیها به نفسهای شرافتمند که ریشه پاک خانوادگی دارند مراجعه نمائید که چنین کسان بهتر و پاکیزه تر آنها انجام میدهند.

و در نامه ای که به مالک اشتر مینویسد صریحا دستور میدهد سعی در انتخاب مردانی نماید که اصالت و ریشه خانوادگی دارند و از آنجمله است: ... و توخ منهم اهل التجربه و الحیاء من اهل البیوتات الصالحه و القدم فی الاسلام المتقدمه فانهم اکرم اخلاقا و اصح اعراضا و اقل فی المطامع اشرافا و ابلغ فی عواقب الامور نظرا (مردان با تجربه و شرم که از خاندان صالح و زودتر به اسلام گرویده اند بکارمندی برگزین که اخلاقی کریم و روشی نیکو دارند و شرافتشان مانع از طمع کردن بوده و بینشان مآل اندیشی آنهاست.

نبی گرامی فرمودند: ایاکم و خضراء الدمن قیل یا رسول الله و ما خضراء ائدمن قال المراه الحسناء فی منبت سوء (از خضراء دمن بپرهیزید. عرض شد خضراء دمن چیست؟ فرمودند زن زیبایی که از خاندان آلوده و پلید باشد).

(سأله بعض اصحابنا عن الرجل المسلم تعجبه المراه الحسناء



ایصلح له ان یتزوجها و هی مجنونه قال لا ولکن ان کانت عنده امه مجنونه فلا باس بان یطاها و لا یطلب ولدها) از حضرت باقر سؤال شد از مردی مسلمان که از زن زیبایی جنون دار خوشش آمده با او ازدواج کند؟ فرمود نه اگر کنیز است و دیوانه باشد برای ارضای تمایلات جنسی انتخاب شود نه برای پیدایش فرزند اشکالی ندارد. (۱).

حضرت صادق از نبی گرامی نقل فرمود: ایاکم و تزوج الحمقاء فان صحبتها بلاء و ولدها ضیاع (از همسری با احمقان پرهیزید که همنشینی شان رنج است و فرزندشان ضایع و بدبخت). (۲)

عن الحسین بشار الواسطی قال کتبت الی ابی الحسن الرضا ان لی قرابه قد خطب الی و خلقه سوء قال لا تزوجه ان کان سیء الخلق (حسین بشار واسطی به حضرت رضا نامه نوشت که یکی از بستگانم درخواست وصلت با من دارد اما بد اخلاق است. حضرت در پاسخ نوشت اگر اخلاقش بد است با وی ازدواج مکن) (۳). تا اینجا باز چند مطلب معلوم میگردد:

الف) کسیکه بر مسند قضاوت یا کرسی ریاست جهت بر آوردن نیازمندیهای مردم بنشیند بنظر اسلام باید بررسی اخلاقی و فامیلی شوند و آنکه مردم را معطل نگذارد و در قضاء حوائجشان کوشد. نشانه هائی از اصالت خانوادگی با خود دارد.

۱- وسائل جلد ۵ صفحه ۱۰

۲- جعفریات صفحه ۹۲

۳- وسائل صفحه ۱۰ جلد ۵

ب) زن دیوانه باشد، بد اخلاق باشد، زیبا اما از خانواده پلید و آلوده باشد، وارث خوبی نخواهند داشت و ضایع‌ساز نسلند.

پ) زن دیوانه ای که تنها برای ارضای ولعهای جنسی انتخاب شود اما حق تولید نسل از او نداشته باشد بوضوح مطلب را روشن ساخته و جای ابهامی باقی نگذاشته که اجتناب از زندهای ناموزون در انتخاب جهت همسری تنها برای جلوگیری از پیدایش نسل ضایع می‌باشد و در تأیید آن دستور حضرت صادق به سؤال کننده است که از نکاح با زناکار نباید در طلب فرزند بود (ولد الزنا لا ینکح قال نعم و لا یطلب ولدها)

از قرار آنچه تا کنون آورده شد بنظر اسلام شکل و قیافه صفات و سجایا بهر نحو و نوعی باشد ممکن است از پدر و مادر و جد و جده از نفرات بسیار دور دست به ارث به نسل برسد و اینک مطلب دیگر که در جلد هفتم به تفصیل شرح داده شده و خلاصه اش چنین است:

مشروب‌بخواران بتدریج که الکل وارد بدنشان میشود معتاد میشوند و باصطلاح خماری جهت معتادان از حتمیات است و خماری شدن را امروز بخوبی شناخته‌اند: بیشتر گلوکزی که در بدن می‌سوزد توسط عضلات است. در آنجا گلوکز چند مرحله را طی میکند و به موادی مبدل میگردد تا سرانجام به آب و  $CO_2$  مبدل میگردد. در یک مرحله (ما قبل آخر) که فسفاتازی بعنوان کاتالیزور دخالت میکند (کارد پهنی بر آینه بگذارید و آنه را کج کنید. باز هم کارد ثابت است و اگر چوب کبریت را به روغن

زده به لبه کارد بکشید کارد لغزنده به حرکت میاید و این چیز اندک که روغن است و سبب این کار اصلی شد کاتالیزور میتوان گفت) فسفاتاز در نزد معتادین به الکل دخالت نمیکند تا الکل برسد و تا نرسد گلوکز تبدیل شده به اسید در عضلات مانده و شخص وامانده و خمیازه کش و به اصطلاح خمار است و شگفتی آنکه این حالت (دخالت نکردن فسفاتاز در عمل تا الکل نرسد) به ارث به فرزندان میرسد که همیشه در این خستگی هستند و چون بک قطره الکل به آنها برسد آنچنان احساس راحتی میکنند که ناخود آگاه به طرف مشروبخواری کشیده میشوند و بهمین جهت اسلام دختر دادن به فاسق و فاجر را هرچند نادرست دانسته است اما در میان آنها مشروبخوار را تخصیص زده است:

نبی گرامی فرمودند: شارب الخمر لا یزوج اذا خطب (مشروبخوار اگر به خواستگاری آمد ردش کنید). من شرب الخمر بعد ما حرمها الله علی لسانی فلیس باهل ان یزوج اذا خطب (هرکس شراب را که خدا بزبان من حرام کرده بنوشد شایستگی همسری ندارد). حضرت صادق فرماید: من زوج کریمته من شارب خمر فقط قطع رحمها (کسی که دختر خود را به شارب الخمر بدهد قطع رحم کرده است).

از حضرت رضاست: و ایاک ان تزوج شارب الخمر فان تزوجته فکانما قدت الی الزنا (مبادا دختر به شرابخوار بدهید که گویا او را به زنا داده اید) (۱) شگفتی اینجاست که اسلام نه تنها متوجه اثر اوضاع و احوال مرد و زن در زمان آمیزش بر نسل

بوده بلکه همانگونه که بارها گفته ام چه بسا خدا توبه قبول میکند اما بیماری قبول نمیکند. اسلام به این نکته نیز اشاره فرموده است، یعنی اسلامی که برای شارب الخمر و بلکه زناکار و بلکه خونریز و بلکه کافر توبه را پیشنهاد کرده و در این باره توصیه میفرماید و آنرا مورد قبول پروردگار میدانند در اینجا مسئله توبه را نیز بلا اثر معرفی میفرماید همانگونه که یکنفر زناکار خدای توبه اش را میپذیرد اما سفلیس و سوزاک نمیپذیرند، مگر آنکه علمی به کمکش بیاید و تطهیرش کند. در مورد مقاربت مرد مست با زن نیز چون بلاشک فرزندی مستعد به ابتلائات عصبی و روانی تحویل خواهد داد میفرماید توبه حتی زنی که اجازه مقاربت به شوهر مست داده بصورت توبه و تطهیر روانی پذیرفته نیست و از حضرت صادق است: ایما امرأه اطاعت زوجها و هو شارب الخمر کان لها من الخطایا بعد نجوم السماء و کل مولود منه فهو نجس و لا یقبل الله منها سرفا و لا عدلا حتی یموت زوجها او خلع عنه نفسها (هر زنی درخواست آمیزشی مرد را مطاع بداند در صورتیکه مست باشد آن زن به اشتباهاتی بکمیت ستارگان آسمان مرتکب شده و هر فرزندی از آن حاصل گردد ناپاک بوده و پروردگار صرف و عدلی در این کار نمیپذیرد تا آنکه مردش بمیرد یا از نفس سرپرستی زندگی خود مخلوعش سازد) و صرف و عدل که نوعی تبدیل و انصراف از لحاظی و عدل و میزان و بر اعتدال از نظری است برای آنکه با نطفه و خشت بنای اولیه ای کج بوجود آمده یافت نخواهد شد و این لا یقبل الله منها سرفا

و لا عدلا مؤيد الشقى شقى فى بطن امه و السعيد سعيد فى بطن امه ميباشد و خبر حضرت مجتبی را قبلا آوردم که فرمود اگر مرد با آرامش قلب و عروق و بدن بدون اضطراب آمیزش کند، فرزندش طبیعی ترین وضع نزدیک را به پدر و مادر خواهد داشت و بدون شک وقتی حدیث را که چنین بود (فان الرجل اذا اتى اهله بقلب ساکن و عروق هادئه و بدن غیر مضطرب استکنک تلک النطفه فى الرحم فخرج الرجل یشبه اباه و امه) آوردم تعجب کردید که چگونه حضرت میفرماید اگر پدر با خاطری بدون خطر و جسمی دور از عدم تعادل آمیزش کند (نامی از مادر نیست) امکان اینکه فرزند نزدیکترین میراث بر والدین باشد قطعی است (و در اینجا سخن از شباهت پیدا کردن هم پدر است و هم مادر) و این چشم بینای حضرت مجتبی است که عدم تعادل یک نفر از دو نفر آمیزش کننده را برای پیدایش فرزندی مستعد به ابتلا کافی میدانند در حالی که فرزند میراث بر هر دو نفر آمیزش کننده است. توجه فرمودید پدر مضطربانه آمیزش میکند (یا مست است) فرزند نصف از پدر میبرد و نصف از مادر و امام باید مکتب باز کند و توجه دهد و آموزش و تعلیم بفرماید، و بهمین قیاس و سنجش زنازاده از هر محصول فسق و فجوری نزد اسلام رنج آورتر بلکه اسلام کش است و روایاتی نظیر روایت زیر در کتابها میتوان دید:

قال رسول الهل مامن ذنب اعظم عند الله تبارک و تعالی بعد الشرک من نطفه حرام وضعها امرء فى رحم لا تحل له (نبی گرامی فرمودند نزد پروردگار تبارک و تعالی بعد از شرک گناهی

بزرگتر از این نیست که نطفه ای حرام در رحمی که بر آن حلال نیست ریخته شود بلکه جای گیرد).

و از حضرت صادق است ان من اشد الناس عذابا يوم القيامة رجلا اقر نطفته في رحم يحرم عليه (شدیدترین عذاب مردم روز قیامت درباره آن مردی است که نطفه خود را در رحمی که بر او حلال نیست قرار میدهد) و چرا چنین نباشد که اگر مرد و زن در یک محیط مذهبی به حرام نسلی داشته باشد نه تنها اضطرابهای فیزیولوژیکی در تولید مثل ضایعسازی میکند بلکه حس انتخاب که وجه تمایز انسان از حیوان است در تشویش و نسل بر باددهی و اشتباه و آلودگی است و در صورتیکه مسئله اعتقاد مطرح نباشد باز بر حسب آنکه تجاوز به عنف باشد یا نباشد میتوان اعتقاد به عنف را خود یک مذهب سکسی و سبب اضطراب دانست و در محیطی که تجاوز به حرام در قالب آزادی و رضایت طرفین خلاصه میشود و حتی ترسی از قانون از تنفر مردم از افکار عمومی از پیش آمدن شکم و ملامت از حداقل یک پرسش در میان نباشد دیگر محیط از آدمیت دور و باید به بحث ژنتیک در عالم حیوانی مراجعه نمود و وجود هر کدام از نامبردگان برای تشویش و اضطراب و خرابی نسل کافیسست که فرزندی چنین که حضرت صادق میفرماید تحویل دهد: انه یحن الی الحرام و الاستخفاف بالدین و سوء المحضر (زنازاده تمایل به گناه دارد، قوانین دینی را سبک می‌شمارد و شرم حضوری در او نیست) که نسل با سه مسئله روبروست با ثواب و گناه که تمایلش به گناه است. با دین که آنرا سبک می‌شمارد، با اجتماع که بد برخورد بوده سوء محضر دارد اما از آنجا که

دست به جنایت پدر و مادر فرزند بیگناه را تحویل داده اسلام وی را میپذیرد و در صورتیکه عمل صالح داشته باشد اهل نجات می‌شمارد (امام صادق فرمود زنازاده از راه تربیت به فعالیت وادار می‌گردد اگر عملش خیر بود جزای خیر دارد و اگر بد بود پاداش بد خواهد داشت: ان ولد الزنا يستعمل ان عمل خيراً جزى به و ان عمل شراً جزى به) اما از قرار معلوم همان کلمه يستعمل نشان دهنده رنجی است که باید زنازاده متحمل شود و بعلت استعدادی که در جهت گرایش به بدیها دارد باید بیشتر متوجه عوامل تربیت کننده محیط گردد و بیش از سایرین در تلاش بدست آوردن موفقیت بوده باشد.

اسلام نه تنها اوضاع و احوال جسمی و روانی آمیزش کنندگان را در آن مدت کوتاه در سرنوشت نسل مؤثر دانسته بکله فوق العاده به تربیت نه ماهه زهدانی نسل اهمیت می‌دهد: در آنجا منزل و مأوی بحد اکثر ممکنه بسیار خوب و مدینه فاضله حقیقی نسل است، آنچه از طرف مادر میرسد باید مراقبت شود تا مقررات بر درستی نهاده شده ای که دگر دیسیهای تکوینی به نهایت سالم دارد از مسیر اعتدال منحرف نشود و چیزهائی مؤثر که در دست اقدام مادر میتواند بود تغذیه است و اوضاع و احوال روانی وی که در موقع بحث از بارداری شرح خواهم داد و آنچه گفتنش در اینجا ضروری بنظر میرسد توجه اسلام به درست انجام گرفتن و بصحت میراث بردن نسل در رحم است آنچنانکه قسمتی از صفات به ارث برده قابل تغییر در محیط و تربیت های مربوطه بوده باشد و نسلی قابل انعطاف به مسیر خوبیها و سنجایای پسندیده در زهدان

پرورش یابد و از حضرت باقر حدیثی است ... ثم یوحی الله تعالی الی الملکین اکتبا علیه قضائی و قدری و نافذ امری و اشتر طالی البداء فیما تکتبان فیقولان یا رب ما نکتب فیوحی الله عزوجل الیهما ان ارفعا رؤسکما الی راس امه فیرفعان فاذا اللوح یقرع جبّه امه فینظران فیہ فیجدان فی اللوح صورته و رؤیته و اجله و میثاقه شقیما او سعیدا و جمیع شانہ فیکتابان جمیع ما فی اللوح و یشرطان البداء فیما یکتبان (پروردگار تعالی وحی میفرماید به دو فرشته که امر نافذ مرا آنچه قضا و قدر کرده ام بر سرنوشت کودک بنویسید و بداء را برای من شرط قرار دهید در آنچه مینویسید فرشتگان معروض میدارند پروردگارا چه بنویسیم؟ وحی میرسد سر بالا دارید و راس مادر را بنگرید در آنجا لوحی می بینند در پیشانی مادر که در آن است صورت و قیافه و عمر و عهد و شقاوت و سعادت و آنچه در شأن زندگی او خواهد بود. فرشتگان آنچه در لوح ثبت است مینویسند و شرط بداء را منظور میدارند. (۱))

از جمله مطالب تازه کشف شده اینکه معلوم داشته اند جنین تا در زهدان است. بسیاری از امور مربوط به دنیای بعد خارج از رحم خود را فرا میگیرد جوجه ها تا در تخم اند صداهائی را میشوند که بعدا آشنائی به آنها نشان میدهند و پرنندگان زبان مادر و همجنسان خود را قبل از بیرون آمدن از تخم یاد میگیرند. لوله نازکی وارد رحم زن کرده مکانیسم رشد و کارهایی را که



بچه میکند و صداهائی را که دارد بر صفحه تلویزیون منعکس مینمایند و گریه و انگشت مکیدن و ادرار و مدفوع کردنش و ... را نشان میدهند و حتی بنابر عقیده جدید آشنا شدن به صدای آشنا که مقدم بر همه مادر است.

کیفیت ثبت معلومات بر کرموزمها که در نتیجه نسل آنرا با خود می آورد هنوز معلوم نیست و چه فاصله بسیار عمیقی در این مورد بین انسان و سایر موجودات مخصوصا میمون وجود دارد که انسان معلوماتی با خود آورده از قبیل بلد بودن مکیدن پستان، گریه کردن زمان گرسنگی و .. و قسمت اعظم آنچه را برای بهتر اداره کردن زندگی لازم دارد باید از خارج و در کلاسها و اجتماعات پسندیده کسب کند و این قسمت که جزء سرنوشت و به اجبار و موقت نیست و در کرموزمها فقط جای خالی و ظرف آن قرار داده میشود و امام آنرا بدا معرفی فرموده در انحصار انسان است و آن قسمت از کرموزمها که تنها برای تغییر خود دادن و کسب کمال کردن و بسوی خدا سوق دادن و شرط بدا را رعایت کردن بوسیله علم و تقوا.

هر موجود زنده زمان بدنیا آمدن کرموزمهایش پر از معلومات است و یک زنبور عسل یا حیوان و حشره دیگر بهمه رموز زندگی بخوبی واقف است و تنها انسان میباشد که بعدها معلومات زیاد دیگری کسب کرده تحویل کرموزمها داده با بکار بردن مداوم آنها را تقویت کرده بنابر آنچه ۱۵ قرن قبل نبی گرامی و امروز علم میگوید و لدالعالم نصف العالم کرموزمهای مشحون از دانائی و تقویت شده از علم خود را به نسب تحویل میدهند و شگفتی اینجاست

که کرموزمهای تازه عالم شده یعنی کرموزمهای کسب تحصیل کرده در زمان پیری معلومات خود را زودتر از کرموزمهای تعلیم داده شده لدنی از دست میدهند و بهمین جهت پیران تا آخرین لحظات ممکن است از پدر و مادر و دوران کودکی خود شرح و بسطی بدهند در صورتیکه مطالب علمی را بکلی فراموش کرده باشند و اینکه برخی بدون جهت با یکی اظهار آشنائی قبلی مینمایند بنابر نظریه ای حافظه کرموزمی والدین است که آنرا به فرزند منتقل ساخته است و علت ترس از سفر کردن از راه دریا در بازماندگان حادثه ۱۹۱۲ روز چهاردهم آوریل کشتی تیتانیک را بهمین نحو توجیه مینمایند و برخی خواب دیدن ها را هم بهمین نحو توجیه مینمایند که در جلد مربوط به رؤیا شرح خواهم داد.

بهر صورت یکی از امتیازات کسب شده در مدت سکونت نه ماهه رحمی آموزشهایی است که از طریق غذا، صدا و ... به فرزند منتقل میشود و از آنجا کسب و تعلیم را شروع مینماید که سفارش های بسیار موکد اسلامی را برای اهمیت دادن و رعایت غذای مادر و حلال و حرام بودنش و یا عفت و تقوا بودنش همه میدانیم و بعداً مختصری شرح داده خواهد شد.

نه ماه سکونت در کلاس رحم یک دوره کامل نوزستان را فارغ التحصیل اجباری شده همینکه به نوزادستان رسید، اول مراقبت و تعلیم و آموزش است که ۱۵ قرن پیش نبی گرامی به آن توجهی فرمودند (اطلبوا العلم من المهد) و امروز علم به صحت آن طرفداری و داد و فریاد راه میاندازد، (موضوع حدیث و لوحی که در پیشانی مادر است خطاب اینکه آنچه را از پیشانی مادر بنگرد

و بردارد یعنی افکار و خاطرات مادر و نمیگوید دوباره به پیشانی مادر بگذار یعنی آنچه هست ساخته شده الان مادر است).

در اینجا به تناسب باید گفت تلاش برای جلوگیری از ازدواج با خویشاوندان در حالیهک صحت و سلامتی در آن خاندان استوار و مسلط است همانند اقدامهایی که در موارد دیگر بر خلاف دستورات اسلامی میشود کار بسیار نادرستی است زیرا جلوگیری از رسیدن دو ژن بهتر که یکدیگر را تقویت کرده و نسل های بهتر و نابغه هائی را تحویل مدهد خیانت به علم و فرهنگ و هنر و خداست و نادرست بودن این اقدام و اقدامهای خلاف شرع دیگر بعلت تسلط جهان بر بشریت در ابعاد دیگر موضوع میباشد. مثلا در همین امر ازدواج با خویشاوند که اسلام نسبت به آن نظری دارد در بعد دیگر اجازه نمیدهد ازدواج در ساعات معینی صورت گیرد و اوقات معلومی را بهتر میداند که امروز نیز علم به آن جائی رسیده که اسلام از اول بوده است یعنی اگر علم کرونویولوژییک میگوید ساعت سرایت بیماری در شدت و ضعف آن مؤثر است ساعت تزریق دارو در کوتاه کردن مدت درمان اثر دارد. تغذیه فلان غذا در بهار و تابستان و فصول مختلف باید متفاوت باشد و نور و صدا و ... نیز همانند اثر ساعات در سرایت بیماری، درمان، گوارش و ... مؤثر است. اسلام ساعت انجام اعمال را نیز معین فرموده، برخی چون نماز روزه و ... را منحصر به ایام و ساعات مخصوص گردانیده و بعضی را همانند موضوع گفته شده در ساعات و ایام ویژه ای نحس یا نیکو شمرده است که آنچه را امروز بیان میدارد عین همین مطلب است که آنرا به اینطرف تر آورده میگوید

اخلاق و استعداد و ... نوزادی که در ماههای ... سال ابتدای سازمان بخشی شان در رحم بوده با فلان نوزاد که ماههای دیگر را گذرانده فرق دارد.

## بدا

ما عبدالله بشیء مثل البداء - ما عظم الله بمثل البدا (عبادت کرده نشد خدا بچیزی مانند بدا، بزرگ داشته نشد بچیزی خدا بمانند بدا) (۱) بدا از لحاظ لغت ظهور شیء بعد از پنهان بودنش است و حصول علم پس از جهل. بدا بمعنای نسخ، قضاء مجدد، مطلق ظهور نیز آورده شده است که بعضی امور هستند بهم پیوسته و اگر یکی نباشد دیگری حکمش ثابت مییابد تا آخر و با اختلافی جزئی مورد پذیرش شیعه و سنی مییابد.

برای بداء تعبیرات مختلفی از طریق علمای امامیه شده است که به برخی از آنها اشاره میشود و طالبان میتوانند به کتاب های چندی از جمله مصابیح الانوار فی حل مشکلات الاخبار مرحوم سید عبدالله شبر مراجعه فرمایند.

الف) تعبیری که سید محمد باقر داماد در کتاب نبراس الضیاء کرده است بدین مضمون مییابد بدا در حکم نسخ تکوینی است همانگونه که در تشریح بنابر مصلحت و مقتضیاتی حکم موقتی

وضع میگردد و سپس بوسیله حکم دیگر بموجب مصلحت دیگر ناسخ حکم قبلی میگردد در مکونات زمانی بدا همین نقش را بعهدده دارد و بطور خلاصه بدا بالنسبه به ذات مقدس باریتعالی و در متن دهر و ظرف کلی عالم وجود که از محتومات میباشد راهی ندارد بلکه دامنه بدا در مقدورات و آنچه‌تری استکه در امتداد زمان و ظرف تدریجی و تعاتب قرار میگیرد و همچنانکه حقیقت نسخ عبارت است از پایان یافتن حکم تشریعی نه از بین رفتن آن در ظرف واقع در زمان خودش، همینطور حقیقت پس از تحلیل کامل عقلی عبارت است از پایان یافتن حالت اتصال افاضه و شروع افاضه دیگری، و بازگشت این معنی به محدود بودن زمان آن پدیده است، نه معدوم بودن در وقت بودنش یعنی آنچه مورد بدا قرار گرفته و موجود سبب همانند آیه ناسخ است که منسوخش نیز موجود است.

ب) نقل بعضی از محققین که بر کافی نوشته اند بزبان ساده اینگونه است که تکوین در مراحل تدریجی که میپیماید گاه با آنکه علل موجود نشان میدهد که لازم است وضع خاص پیش بینی شده بوجود آید، اما پدیده جدیدی در مجرای دیگر بنحوی ویژه نمودار میگردد همانند صدقه دادن که رفع بلا میکند. مثلاً علل موجود از لحاظ پزشکی مرگ حتمی یکی را پیش بینی مینماید اما دعای جمعیت یا صدقه دادن سبب تأخیر حتی کلی مرگ وی میگردد.

پ) آنچه را صدوق در کتاب توحید آورده باختصار

چنین است: بدا آنچنانکه نادانان پندارند نیست که معنای ندامت و پشیمانی داشته باشد و خدا منزّه است لیکن چون اقرار به بدا برای ذات مقدسش از ضروریات تشیع است چنین معنی میدهد که خدای متعال اراده و ابتدا به آفرینشی میفرماید و قبل از هر چه آنرا خلق مینماید سپس آنرا بنابر مصلحتی از بین برده خلق جدیدی بوجود میآورد چنانچه در زمانی امر بیک چیزی میفرماید سپس بنابر مصالحی آنرا نهی مینماید و بالعکس بنابر این بدا در عالم تکوین بمانند نسخ در عالم تشریح است همانند تحویل قبله از بیت المقدس به کعبه. واضح است که پروردگار تا مصلحتی در موردی برای بندگانش تشخیص ندهد در آن مورد امری نمیکند و همچنین در پایان آن وقت صلاح در نهی از آن میباشد پس آنهک اقرار دارد به اینکه خدای متعال آنچه اراده فرماید انجام میدهد، به تأخیر میاندازد، بجای چیزی دیگری خلق میفرماید، جلو میاندازد، آنچنانکه بخواهد امر میفرماید چس چنین کسی به تحقیق مقربه بداست و تعظیم کرده نمیشود به چیزی خدا بهتر از این که بنده مقربه این باشد که برای ذات مقدسش عالم خلق است و امر و تقدیم و تأخیر و اثبات آنچه که نبوده و محو کردن آنچه که بوده است.

بدا عبارتست از قولی بر رد یهود که گفتند خداوند از امر فارغ شد در حالیکه ما میگوئیم کل یوم هو فی شان، و قطعی است که بدا از سنخ پشیمانی نبوده، بلکه ظهور مطلق امری است هر گاه بر خدای از طرف بنده فعل نیکی از قبیل صله رحم ظاهر شود خداوند عمرش را دراز میکند و اگر قطعیت رحمی مشاهده فرماید

از هم‌رشد می‌کاهد و از این قبیل اعمالی که موجب ازدیاد نقصانی در طول و رزق و امثال آن می‌شود.

ت) از علمای بزرگ نیز آورده شده که: بداهت حربه ای است علیه عقیده یهود که می‌گفتند خدا از امر فارغ شده است و همچنین برخی از معتزله که عقیده دارند همه چیز را پروردگار یکمرتبه آفریده و خلقت آدم قبل از آفرینش فرزندانش نبوده است، بلکه تقدم مشهود در ظهور آنهاست نه در حدوث و وجودشان و این دسته افکار فلسفی خود را از برخی فلاسفه گرفته اند که قائل به عقول و نفوس فلکیه بوده اند و خدا را جز در عقل اول مؤثر نمیدانستند و ذات مقدسش را از تملیک و تملک دائمی در موجودات معزول دانسته نسبت حوادث را به همان عقول و نفوس ابتدائیه میدادند.

قول به بداهت حربه محکمی بر رد این عقاید غلط است و اثبات میکند که خداوند همیشه بکاری از ایجاد و اعدام اشیاء و زنده کردن و میراندن اشخاص مؤثر فعلی در تمام لحظات حیات تکوینی و تشریحی موجودات در نتیجه برای معتقدین به این چنین بداهت لازم می‌آید که دعا و تضرع و طاعت و تقرب بسوی خدا نصب العینشان بوده باشد و در تمام لحظات خود را در دست قدرت حق جل و علا بدانند (و این معنی کیفیتی در بنده بوجود می‌آورد که پیوسته بین خوف و رجا باقی بماند).

عقاید دیگری نیز هست که از آوردنش صرف نظر می‌شود.

هیچ نوع عذابیه نیست مگر آنکه برای حیات جنبه‌های نابود کننده، سست کننده، تهدید کننده دارد اما چه بسیار است که بظاهر سست شدن یا نابود شدن حیات، در حقیقت به حیات

عند ربهم یرزقون رسیدن است و هردو نیز قابل تغییر و دگرگونی اند یعنی چه بسا که حیات بعذاب تهدید شده به تضرع و توبه رفع شده است (همانند داستان حضرت یونس) و چه کسانی که از ترس ناشی از امیدواری تا آخرین لحظه پناه به خدا میبردند (یا غیاث المستغیثین گفتن سالار شهیدان تا لحظات آخر) و اینها همه ثابت میکند که انسان باید بین خوف و رجا باشد که در حدیث نیز وارد است و براینند ایندو (خوف - رجا) مجرای انتخاب شده از طرف یک مؤمن که بطرف سعادت می‌رود.

هر کس نصف صفات موجود در ژنهای آن سلول نطفه نر را با نصف صفات مشابه در جنس دوم را به ارث میبرد و این ژنوتیپی و ثابت است و در یک فرمول درشت تر وراثتی، هرگز با انگور کاشتن زرد آلو سبز نمیشود و با زرع گندم، جو نمیروید؛ از یک طرف چنین بود از طرف دیگر همه کائنات بسوی کمال و الی الله المصیر (اشاره به آیه ۴۱ سوره النور) میروند و تکامل تدریجی انواع که نونه کوچک آن است حتمی بوده و براینند ایندو (توارث - کمال) مجرای انتخاب کرده موجودات است که بسوی کمال میروند.

هزاران هزار نیرو در طبیعت که بزرگترینش جاذبه عمومی است که خورشید نگهداشته شدن تا قد کشیدن من و شما هم مربوط به آن است و کوچکترینش (شاید هم بزرگتر) آنکه اسلام تا بحال میگفت و الان علم آمده میگوید و آن اشعه های کیهانی در شبهای مخصوص است که در انعقاد نطفه مؤثر و زیانبخش میباشند و براینند هزاران نیرو که هزاران است باز همه



و مجرای رهروان بسوی تکامل.

و نیز میدانیم هرچه در محیط باشد که از ۲۷۳- درجه سانتیگراد حرارتش کمتر نیست بر هر چیز دیگر در محیط اثر مینماید و آدمی نیز تحت تأثیر همه چیز در محیطش حتی آن انگشترش که یاقوت است و دیروز اشعه لیزر از آن گرفتند نگین (یا نگین عقیق) و مورد استحباب و تاکید از طرف اسلام که انگشتری از آن عقیق یا یاقوت بدست باشد و خلاصه: آن ذره موجود در تکوین بر ذرات دیگر و از جمله بر آدمی اثر مینماید و آن ذره خیری که آدمی میکند یا ذره شر، همه در محیط بسیار مساعد حدود ۳۷ درجه خودش و محیط گرمتر از منهای ۲۷۳- درجه بر خودش اثر میگذارد و نتیجه و حاصلش بوی بر میگردد (و من بعمل مثقال ذره خیرا یره و من بعمل مثقال ذره شرایره - آیه شریفه) پس بشر هم در میان گروهی بیشمار از آفریده شدگان به اجبار است و هم در بازدهی خود که به اختیار انجام میدهد، مجبور میباشد یعنی بین برآیند و ایندو (جبر - اختیار) در مسیری به کمال پیش میرود و از جمله آنچه دعا اثر میکند که به اختیار و توجه و تضرع و توبه اتصال دارد جابجا کردن ارتباطات متأثر سازست که از شمارش بیرون است تا آنچنان شود که به سود آدمی مستقر گردد و این دعا ابزار به فعل رساندن بدا است و بدا بنظر نویسندگان برآیند بین رحمت و غضب الهی در مورد آدمی است که سبقت رحمته غضبه (آیه شریفه) و در نتیجه هر بدائی اگر بلائی برای گوشه ای باشد ابعاد دیگر را رحمت و پروردگار به قبل و بعد آنرا عالم بوده است و در نتیجه: بدا جلوه های حاصل از فیض بخشی



معلوم میشود بدا چیست. بدا نشانی از کل یوم هوفی شأن ذات مقدس پروردگار و علمش و قدرتش و احاطه اش و تدبیرش و عزتش و .. و چه کلمه بسیار بجائی در دعاها انتخاب میشود «رب» که مالکیت و آنچه سازگارترین وجه را با بدا دارد در آن است و اینکه فرشتگان نیز زمان تعیین سرنوشت جنین پروردگار را با همین کلمه «رب» خواندند (فیقولان یا رب ما نکتب ...) از توجهشان بوده است و اینکه پروردگار امر خود را مشروط به بدا میدارد برای اینکه هر کس السعید سعید فی بطن امه و الشقی شقی فی بطن امه را خواند آنرا مشروط به بدا و اراده خدا بداند و در صورتیکه غیر از این بود و هر کس سرنوشتش در شکم مادرش معلوم بود ثواب و عقاب و امر و نهی مورد و معنی نداشت و چه بسیار شقی مادر زاد که سعی در اطاعت کرد و سعید شد و بودند کسانی که سرنوشت سعادت‌مندان شان به اصطلاح شکمی بود و بدا شقاوتشان را که محصول از قوه بفعل رساندن زندگیشان بود ظاهر ساخت.

به فرشتگان امر میشود امر نافذ متکی بر قضا و قدر الهی را بر سرنوشت کودک بنویسند و بدا را برای ذات مقدسش شرط قرار دهند فرشتگان در برابر علم پروردگار ادب کرده بی علمی خود را رسانده میپرسند چه بنویسیم؟ وحی میرسد به پیشانی مادر بنگرید (آنجا که آدمک وارونه و مراکز فرماندهی اعضائی است که کردار و رفتار قسمت اعظم به سعادت رسانی و تعقل را بعهده دارند) و با وجود این بدا را شرط قرار دهند یعنی آنچه را فراورده های مادر میراث نوزاد است و در تعیین سرنوشتش قطعی،

هنوز مسائلی چون تربیت خانوادگی و علمی و اجتماعی و ... که بر مبنای اعتدال و توجهات عنایتی سبقت رحمته غضبه میباشد نافذ در سرنوشت فرد میباشد که گفته شد یک معنای بدا هم پیوستگی امور است که اگر یکی نباشد دیگری ثابت است که شرح داده خواهد شد و برای آنکه همین را بما نشان داده باشند سفارش کرده اند از پروردگار بخواهم گرچه درام الکتاب از اشقیائیم ما را از سعداء بگرداند (اللهم ان کنت شقیافی ام الکتاب فاجعلنی سعیدا) و عدم توجه به بدا در اختیار کسانی است که سطحی بمسائل مینگردند همانند ابن ملجم مرادی قاتل حضرت علی که چون حضرت از او سؤال فرمود: با تو چه کرده بودم که مرا ضربت زدی؟ گفت افانت تنقذ من فی النار و این فکر غلط را که شقی و سعید از اول سرنوشتی معین دارند ابراز داشت.

نمونه هائی از امور که مشمول بداست در قرآن آورده شده از قبیل دستور به خلیل الرحمن در ذبح اسماعیلش و بدا شدن با ذبح گوسفند.

سی روز به طور رفتن موسی و چهل روز شدن و ... و از همه مشهورتر عذاب قوم یونس است بدین مضمون که قوم در اثر افراط در گناه مستحق عذاب شدند عذاب نازل شد، قوم مقدمه نزول عذاب را دیدند از روحانیان خود راه جوئی چاره کردند. مقرر گردید مادران و فرزندان را از هر انسان و حیوان جدا کنند و دست بدعا بردارند و التماس و ندبه و تضرع کنند و چنین کردند و دفع عذاب گردید و همانگونه که تا کنون گفته شد معنای بدا چنین

نیست که پروردگار تصمیمی اتخاذ فرماید و سپس از آن برگردد بلکه چیزی را بمصالحی ظاهر میسازد که پیش بینی میشود همان طبق فرمولی که همه جا معمول است بیان خواهد رسید اما ناگهان معلوم میشود نه ظهور اولیه اش بهمان علت بوده که آدمی تصور کرده نه بنابر آنچه پیش بینی شده به پایان رسیده است قوم یونس گناه میکنند، عذاب لازمشان است. فرستاده میشود پیش بینی در هلاکت قوم است اما توبه و انا به آنرا رد میکند و پیش بینی هلاکت مبدل به نجات میگردد (فرزندمان گناه بزرگی میکند آنچه میتوانیم نعره میزنیم یا میکوبیم عصبانیت و داد و قال شلاق را بر میداریم بالا میبریم پیش بینی میشود که الان تکه بزرگش گوشش است ناگهان فرزند التماس میگوید پدرجان اشتباه کردم مرا ببخش، پدر در آغوشش میکشد او را میبوسد نصیحت میکند. نه پدر از اول قصد زدن داشت و نه از تصمیم سرانجام و عاقبت آن بی اطلاع بود) و پروردگار نیر صلاح یک زمان را که در زمان دیگر وجودش صلاحیت ندارد بوسیله بدا اصلاح میفرماید یعنی بدا همان است که گفتم: جلوه های حاصل از فیض بخشی پروردگار که ویژگی آن در برابر تعمیم بصلاح زمان ظاهر میگردد و پروردگار هم به اولش و میانش و آخرش مطلع است و کل یوم هو فی شأن و معنای دیگر بدا اینکه اگر یکی از آنهمه امور که بهم پیوسته اند نبود برای دیگری حکمی باشد ثابت چنانچه بر مبنای السعید سعید فی بطن امه و الشقی شقی فی بطن امه آنکه مادرش به زنا از مردی مست از الکل و بیمار از افیون و سفلیس آبتن شده امید نجابتش نیست در صورتیکه

بدا برای خدا شرط شده که طفل بیگناه پیدا شده از دو گناهکار بهدایت الهی نور ارشاد و هدایت اسلامی در وی تاییدن گیرد با آنچه خودش بجانب تحقیق و حقیقتی تمایل یافته و اراده در سپری ساختن یک عمری در راه خود کامگی را طرد ساخته است یا میتوان گفت همین را بر دو علم (ژنتیک - تکامل) تطبیق دهیم که ژنتیک موافق با السعید سعید فی بطن امه و الشقی شقی فی بطن امه است و موری (صفات و سجایا) پیوسته از آبا و اجداد به فرزندان منتقل میشود اما تکامل سبب دگرگونی یک یا چند از آن امر (صفات و سجایا) میشود و هیچ خللی به بقیه احکام وارد نمیکرد و پروردگار بر اول و آخر و وسط و همه چیز آنها عالم بوده و هیچ تصمیم و اراده ای نگرفته که پشیمان شده باشد و آنرا محو نماید و هرچه را پروردگار صلاح بظهورش دانست و سپس دگرگون شد و ظهورش نوع دیگری بود همیشه بعدی طبق فرمول کلی آفرینش که رو به کمال است از اولی بهتر است (ما ننسخ من آیه او ننسها نأت بخیر منها او مثلها - ۱۰۱ البقره) که نسخ هر آیه بوسیله آیه ای بهتر همانند فرمول شیمیائی است که جسمی را سودمند دانیم و در اثر یک اکسید شدیا ... مقصود مورد احتیاج بدست آید؛ دین نوح آمد این نه آزمایش بود نه تصمیمی که برگرد داشته باشد، بلکه سازگار با فطرت روزگار مردم بود سپس دین ابراهیم، بعد موسی، و دنبالش عیسی و سرانجام دین حضرت محمد، اسلام و حتی در قرآن این دین که پایان دهنده دین ها آیات منسوخه ای است که چون در قرآن میباشد احترام وحی و کلام خدا را دارد همانند تورات و انجیل که منسوخه اند اما احترامشان نزد مسلمین

استوار می‌باشد اما تا زمانیکه در برابر فهم مردم شتر بیرون کشیدن از سنگ، آتش گلستان کردن، عصا اژدها نمودن، استخوان پوشیده را زنده ساختن معجزه بود و نیاز مغزیشان اینگونه با ظاهر ساختن فرمولهی غیر معمول اقناع میشد مرتب دین بصورت بدا ظهور میکرد تا زمانی که مغزها برای پذیرش فرمول معمول ساخته شده از عناصر الفبائی ۲۸ گانه آماده گردید و بعلت غیر معمول بودن فرمولهای قبلی ادامه آن تا پایان جهان غیر ممکن بود و تنها اعجاز متکی بفرمولهای شناسا و معمول میتواند با هر زمان و هر مغز پیشرفته ای پایدار بماند و بدائی دیگر که بهترش را بیاورد لازم ندارد.

و باز هم دین اسلام بر آیند ادیان دیگر است و دین وسط (بر آیند چیست؟ اگر دو نفر سنگی را بریسمان ببندند و در جهت مخالف یکدیگر بکشند و زورشان مساوی باشند سنگ بی حرکت میماند، زور یکی بیشتر باشد بطرف خود میکشد. دو نفر با زاویه ای آنرا بطرف خود بکشند مثلا یکی بطرف یک گوشه اطاق و دیگری گوشه دیگر، سنگ در خط وسط آندو کشیده میشود و بر آیند ها در خط وسط که زاویه را نصف میکند است) و اسلام دین وسط و بر آیند همه و دیگر بدا لازم ندارد یعنی نسخ شدن و پیامبری دیگر آمدن لازم نیست، دبستان و دبیرستان و دانشگاه دین را بشریت گذرانده تا کی درس بخواند دیگر باید خود دانشمندی کند و علماء امتی کانبیاء بنی اسلائی همین معجزه نبی گرامی است که معنی حقیقی اش پس از الیوم اکملت لکم دینکم و رضیت لکم الاسلام دینا

مفهوم واقعی یافته و مسلمانان دیگر فارغ التحصیل دانشگاه شده کاملند و پروردگار راضی و باد خود پیامبری و دانشمندی کنند.

### حساب احتمالات

اگر یک سکه ای را به هوا پرتاب کنید احتمال اینکه شیر بیاید یا خط نصف است.

دو سکه را هم پرتاب کنید سکه اول یا شیر است یا خط دوم نیز همینطور و وضع و حالت سکه دوم هیچ تأثیری در اولی ندارد و اولی هم در دومی مؤثر نیست و هر دو پیشامد مستقل و مجزا از یکدیگرینند. هر چه سکه ها را با هم پرتاب کنیم بیش از چهار حالت بوجود نیاید، اولی شیر دومی شیر - اولی شیر دومی خط - اولی خط دومی شیر - اولی خط دومی خط، یعنی اگر یک ژنتیک ساده را در نظر بگیریم که یک جنس آن شیر و دیگری خط باشد نتایج شیر شیر - خط خط - شیر خط - خط شیر مییابد و بهمین نحو اگر سه سکه پرتاب کنیم شیر شیر شیر - خط خط خط - خط شیر شیر - خط خط شیر - شیر خط شیر - شیر خط خط - شیر شیر خط خواهیم داشت و بهمین نحو تا  $N$  مرتبه همیشه ظرفیت احتمالی  $N$  مرتبه باشد به ترتیب فوق میتوان حساب کرد احتمال اینکه اقلاً یک فرزند پسر باشد چقدر است یا از ۷ فرزند یکی پسر باشد یا شش دختر یا پنج پسر و دو دختر و .. چقدر است ولی در هر صورت بنا بر محاسبه فوق برای هفت فرزند فرمول چنین است:



۷ خط + ۶ خط شیر ۱ (۷) + ۵ خط شیر ۲ (۲۱) + ۴ خط شیر ۳ (۳۵) + ۳ خط شیر ۴ (۳۵) + ۲ خط شیر ۵ (۲۱) + ۱ خط و ۶ شیر (۷) + ۷ شیر = ۷ (خط + شیر) که پسر شیر است و دختر خط. ملاحظه میفرماید در هر صورت چه دو سکه را بهوا پرتاب کنیم چه ۷ سکه چه N سکه همیشه یک چهارم احتمال شیر است (۷ شیر + ۷ شیر ۶ خط) و یک چهارم خط (۷ خط + ۷ خط ۶ شیر) + یک دوم بقیه که یا اندکی شیر بیشتر (چون دانی ها) یا کمی خط زیادتر (همانند خاله ها) یعنی یک چهارم ظرفیت رحم از پدر شدن یک چهارم مادر شدن یک چهارم دانی و یک چهارم خاله شدن است.

مندل کشیش معروف نخودی را انتخاب کرد دانه زرد و نخودی را سبز و در آمیزش نسل دوم آنها ۶۰۲۲ دانه زرد بود ۲۰۰۱ سبز و نسل اول همه زرد - دانه ها یک نخود صاف بود یکی چروکدار در نسل دوم ۵۴۷۴ دانه صاف ۱۸۵۰ چروکدار و نسل اول همه صاف بودند - غلاف میوه در یکی سبز بود یکی زرد در نسل دوم ۴۲۸ غلاف سبز ۱۵۲ زرد و نسل اول همه سبز بود - ساقه یکی بلند یکی کوتاه بود ۷۸۷ ساقه بلند ۲۷۷ ساقه کوتاه در نسل دوم و در نسل اول همه ساقه بلند بودند سه گل یکی محوری دیگری انتهائی بود نسل دوم ۶۵۱ گل محوری به ۲۰۷ بود و نسل اول همه گل محوری - غلاف یکی متورم دیگری منقبض بود نسل دوم ۸۸۲ به ۲۹۹ و نسل اول تمام قرمز بود.

ملاحظه فرمودید یک صفت که غالب و بارز بود در نسل اولی

به تمامه منتقل میشد و در نسل دوم صفت مغلوب بقدر یک چهارم در برابر صفت بارز عرض اندام میکرد و می بینید تمام دارندگان صفات بارز ۳ برابر دیگری که دارنده صفت مغلوب است میباشد یعنی اگر همان رنگ زرد و سبز را در نظر بگیریم تمام نسل اول رنگ زرد را بظاهر دارند و سبز در آنها نهفته است (ژن دارنده هر دو رنگ است) در نسل دوم همانند دو سکه که بهوا پرتاب کنیم ژن ها که هم رنگ سبز نهفته دارند و هم زرد بارز بدو قسمت سبز و زرد تقسیم میشوند که با دو قسمت مستقل سبز و زرد جنس ماده چون بهم رسند چهار حالت سبز سبز - زرد زرد - سبز زرد - زرد سبز همانند آزمایش دو سکه خواهیم داشت یعنی یکی صفت بارز چه رنگ چه صافی چه تورم همیشه ۳ برابر است و در صورتیکه میراث جنسی و مذکور مؤنث را در نظر بگیریم همیشه یک چهارم مذکور یک چهارم اناث و یک چهارم ذکور اناث و یک چهارم اناث ذکور یعنی یک ظرفیت رحمی برای پدر داریم یک ظرفیت رحمی برای مادر یکی جهت پدر متمایل به مادر (خاله) و دیگری مادر متمایل به پدر (عمو) و این همان است که حضرت صادق فرمود: پروردگار عزوجل رحم را چهار ظرفیت عطا فرمود اولی پدرانه و دومی مادرانه و سومین برای عموها و چهارمین جهت خاله ها (ان الله عزوجل خل للرحم اربعه اوعیه فما کان فی الاول فلاب و ما کان فی الثانی فلام و ما کان فی الثالث فللعومه و ما کان فی الرابع فللخوله - جلد ۱۴ بجا مجلسی السماء و العالم).

معروف است حضرت نوح چهار پسر داشت (حام، سام،

یافت، کنعان) حضرت که اولی پیامبر اولوالعزم است تاریخ چندان روشنی جز آنچه از طریق ادیان رسیده ندارد اما آنچه مسلم است دعوت طولانی فرمود قریب هفتاد نفر ایمان آوردند، مردم را نفرین کرد، از آسمان و زمین آب جوشید و طوفان شد، حضرت همانند حضرت لوط زن ناشایستی داشت، قبلا خود از وعده عذاب آگاه بود و کشتی بزرگی ساخت و چون طوفات بشدت رسید پیروانش به کشتی سوار شدند و از فرزندانش، هر چه کرد کنعان سوار شود نشد، به کوه پناه برد، آب به قله ها نزدیک شد، نوح دست بدعا برداشت نکند کنعانش غرق شود پاسخ رسید انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح، این اهلیت ترا ندارد (توجه فرمائید که قرآن کلمه فرزند نمیفرماید که از ارث تکوینی محروم و خط بطلان بر علم ژنتیک بکشد) عملش را نشان می دهد و نشان دهنده اینکه از جمله چهار نفری میباشد که این یکی ارث مادر برده است، همان مادری را که در جای دیگر به عمل غیر صالحش اشاره فرموده است یعنی این مطلب نیز ارثی است.

از سه پسر یکی اهلیت ترا ندارد یعنی یک چهارم از مادر ارث برده است باز هم چنانچه از پدر پیروی کرده بود و عمل شایسته میداشت از اهلیت و خاندان نبود خارج نمیشد و این قرآن است که از پدر بسیار خوب و صالح و مادری ناشایست یکی را که میراث بر ناصالحی است چنان نشان میدهد که بقیه آنچه باید از محیط و تربیت نجاتش دهد و بر شرع پایه گذاری شود اهمیت بیشتری از میراث تکوینی دارد اما همانگونه که شخص گناهکار میدانند

الکل به بدنش زیان میرساند و میخورد یا زنا متلاشی کننده اجتماع است و میکند و نمیتواند تسلیم معنویات و عقل و شرع شود و تسلیم نیروی فیزیولوژیکی و بدنی و شیطانی خود است در اینجا نیز ژنهای به ارث رسیده از مجرای فیزیولوژیکی قدرت خود را بر کنعان اعمال میکنند و راه نجاتی که باید از دستورات حضرت نوح بیاید از یاد میبرد و گویا نشنیده است؛ درست مثل کسیکه به مطب ما میاید یک نارسائی کبدی سنگین دارد و از چلو کباب بدش میاید چه بسیار افرادی که از سخن نوح و محمد و نماز و کار نیک بعلت بیماری روحی که دارند بدشان بیاید و اینجاست که علم ژنتیک قدرت های قبلی خوند را به زور تفوق داده است. قدرت های ناشی از کردار و رفتار و پندارهای ناپسند والدین، غذاهائی که از راه باطل و حرام به نسل داده شده است و گناهان و آلودگیهایی که سبب دگرسیسیها میشود چه روحی باشد چه جسمی چه فکر بدو گناه باشد چه بیماریهای عفونتی یا زهراوی، بهر صورت قرآن بدینطریق در یک آیه کوچک در ضمن آنکه پسر پیامبر اولوالعزمی را نشان داد که به اجبار از ناشایستگی های مادر میراث بر است اشاره به اراده معنوی نیرومند آدمی فرموده و راه کسب سجایا و صفات پسندیده را که اثر محیط و تربیت باشد ذی نفوذ و بسیار مؤثر معرفی فرموده است.

ملاحظه فرمودید اولین پیامبر اولوالعزم سلام الله علیه پدر، همسرش یک زن غیر صالح که گویا بعنوان نمونه همانگونه که ژنتیک یک جنس سیاه و یکی سفید انتخاب میکنیم در اینجا نیز پیامبری اولوالعزم را در برابر زنی ناشایست و سفیدی و نوری

را در برابر سیاهی و ظلمت قرار داده است از پیوند این سفید و سیاه چهار فرزند بوجود میاید یکی سفید یکی سیاه دو تا سفید و سیاه یعنی یکی میشود جانشین پدر و پیامبری میکند و نور و سفید - یکی هم میشوند جانشین مادر و ظلمت و سیاه وانه (وانها) عمل غیر صالح؛ دو تا هم مطیع پدر و سوار کشتی شده پیرو دستورات پیامبرند.

### جهش

ژنها ساختمان ثابتی دارند و بدون تغییر صفات را انتقال به نسل میدهند، پس این چیست که ناگهان صفات جدیدی کاملاً انقلاب یافته و بوضعی دگر نسل سازندگی میکنند؟ این همان است که امروز آنرا موتاسیون یا جهش گویند و ژن های جدید آنچنان میشوند که مولد صفات جدیدی هستند. ژن موتاسیون یافته نیز بهمان وضع باقی میماند و ثابت ولا یتغیر صفات از راه جهش بدست آورده نسل اندر نسل منتقل میسازد مگر اینکه مجدد جهش دیگری در نسل پدید آید پس هرگونه تغییر ثابت و قابل انتقالی که در ساختمان ژنتیکی روی دهد موتاسیون (جهش) گویند همانند پیدا شدن یک کرموزم زیادی یا کم شدن آن یا قطعه شدن یا بهم چسبیدن یا دو سه برابر شدن یا ... و چون ژنها از مولکولهای دزاکسی ریبوند کلیک اسد (DNA) ساخته شده اند جهش یعنی تغییر وضعیت DNA.

آنچه امروز به اثبات رسیده اینست که تشعشعات پر انرژی (اشعه ایکس، ماوراء بنفش گاما، بتا، آلفا و سایر

تشعشعات اتمی می‌توانند ایجاد موتاسیون نمایند و هر قدر سلولی بیشتر تحت تأثیر تابش اشعه قرار گیرد موتاسیون بیشتری در آن اتفاق خواهد افتاد از اینرو موتاسیونهای طبیعی ممکن است در اثر تشعشعات کیهانی و یا سایر مواد رادیو اکتیو موجود در طبیعت باشد. (۱)

گاهی اوقات توسط بعضی مواد شیمیائی و یا برخی عوامل فیزیکی مانند حرارت نیز میتوان بطور مصنوعی ایجاد موتاسیون نمود.

جهش که شاید به نسبت یک در میلیون باشد اکثراً سبب مرگ سلول شده یا بیماری خطرناکی ایجاد مینماید یا بطرز نهفته در سلول میماند و بندرت سبب میشود صفت جدیدی در سلول و یا موجود زنده بوجود آورده وی را بسوی تکامل سوق دهد و بدین ترتیب میپذیریم آفرینش پدیده موتاسیون یکی از جمله عواملی است که موجود زنده مخصوصاً انسان صاحب اراده میتواند بهتر با محیط زیست بسازد و سریعتر بسوی کمال در مجرای سعادت زندگی نماید.

اما اسلام که درباره تأثیر اشعه های کیهانی و تابشهای دیگر محیط بر نسل غوغا کرده و روایات چندی در این باره داریم که در جلد بعد خواهیم آورد تا آنجا که علنا آمیزش در برابر آفتاب و برخی شبها که اشعه های مخصوص در فضا نسبتشان بهم خورده ممنوع میدارد و دیدیم دانشمند جوان ایرانی مادر دانشگاه جندی

شاپور درباره اشعه لیزر که درچه شبها و ایامی اثر سوء بر نسل میگذارند سخنرانی مبسوطی کردند که خواهم آورد و چرا نیاورم که دید علم از دریچه چشم بینای پیشوایان ما بهمان نسبت که بتوان آنها را در مقام ولایت شناخت بالاست تا آنجا که اگر سخن از تابش اشعه هاست از دانش بسیار جدید بیاورم که هم اکنون ثابت کرده اند سلولهای بیمار از مجرای تاباندن اشعه هائی از خود سلول های دیگر سلام را بیمار میسازند و صدها مطلب علمی دیگر که بوسیله جمعی از محققین خارجی در مجمع علمی استراسبورگ تحت عنوان «مغز متفکر شیعه» منتشر شده است.<sup>(۱)</sup>

هرچند در اسلام جسته گریخته به سخنانی برخورد مینمائیم که چاره نیست جز اینه بگوئیم نظریه جهش را آورده اند مثلا میگویند هر صد سال یک عالمی فوق همه پیدا میشود و چرا نگوئیم تخرج الحی من المیت و تخرج المیت من الحی (۲) جهشی نیست که فاحش ترین وضعیت را در قالب معکوس نمودن تمام صفات و سجایا و ملکات تذکر داده میفرماید از زنده مرده و از مرده زنده (از صالح، پلید و از پلید صالح) بوجود میاید.

مندل کشف کرد که ژنها لا-یتغیر صفات را به نسل میرسانند و داروین کشف کرد که انواع ثبات ندارند و بسوی تکامل میروند و مولر آنها را ۱۹۴۶ با بردن جایزه نوبل چنین آشتی داد که تغییرات خود بخودی (ناشی از تشعشعات اتفاقی موجود در محیط) یکی از عوامل مهم اصل تکامل است یعنی بر اثر تجمع

۱- بوسیله مجله خواندنیها

۲- ۲۶ آل عمران

تغییرات سودمند بوسیله نظریه بقای اصلح و انسب نیروی تطابق بیشتر میشود و تکامل پیش میرود یعنی در حقیقت در موارد استثنائی ژن تحول یافته و در بقیه موارد دستخوش تغییر نگردیده و ثابت است، اما آنچه اهمیت داشت پاسخ به این سؤال بود که اگر ژن دستخوش تغییر میگردد چگونه با تغییر دهنده و یا سازنده خود ارتباط پیدا میکند که (Bcadle) و (Tatum) نشان دادن بر اساس نقش آنزیم ها (مواد آلی قابل حل) است که مسلم میگردد تغییری که بر اثر تشعشع صورت گیرد منجر به پیدایش نژاد تازه ای میگردد که فاقد آنزیم است و بسیاری از قسمت ها را حل و فصل و بنام فرضیه (یک ژن - آنزیم) مشهور گردید.

باز اسلام بنظر میرسد همانند سایر موارد عطف توجهش بیشتر به مسائل معنوی بوده باشد و انباشته شدن سجایای سودمند یا کثرت بار گناه را در جهش و ایجاد موتاسیون با بهم زدن آرامش ها پیش آورد و قبلا نقل کردم حضرت مجتبی برای پیدایش نسل مشابه، نسلی میراث بر والدین، نسلی سالم و بدون تغییر و جهش میفرماید آمیزش لازم است با آرامش اعضاء و ترشحات و دوران دم و ... صورت گیرد (فان الرجل اذا اتى اهله بقلب ساکن و عروق هادئه و بدن غیر مضطرب استکنت تلك النطفه فی الرحم فخرج الرجل يشبه آباء و امه) و این گناه و بیشتر از همه اصرار بر انجام آنست که آرامشهای آفاق و انفس را به میزند و چنانچه یک سلول بیمار از راه تشعشعات سلول مجاور سالم را مریض میکند یا یک فرد مبتلا به بیماری روانی که کفر و بدتر از همه شرک حتی او را ممنوع الملاقات و نجس اعلام میدارد زیرا میتواند



فرد صاحب یا مجاور را بیمار کند، آمیزشهای غیر مشروع نوع کوچکی از جهش ها را بصورت بیماران تحویل میدهد و انباشته شدن گناهان تشعشعات آشفته سازش موتاسیونهای ایجاد مینماید و نیز روی هم رفتن و بجمع پاکیها، نیکوکاریها، اطاعت ها و خلاصه قرار گرفتن در یک مسیری از سیستم الهی و مجرائی که بر پایه و اساس دینی است تجربتاً می بینیم بزرگترین موتاسیونها را نشان میدهد و فرزندان دشت و کوهستان را با کمالهای معنوی و مغزی بدرجات میرساند و شاهزادگان کاخهارا روانه کوخها میگرداند آن هم بدون اندیشه هائی که سابقاً درشت نمائی داشته و به اجبار یا اختیار از آنها پیرونی میشده است و از کجا مقصود از پروردگار در آنجا که به فرشتگان میفرماید سرنوشت جنین را بنویسید و عرض میکنند چه بنویسیم و میفرماید سرنوشتش در پیشانی مادر بنگرید و بنویسید و شرط بدا را برای من باقی گذارید و این شرط بدا همان خواست خدا نباشد که بصورت موتاسیون اعمال میگردد زیرا میدانیم اگر شمارش کرموزمها و ژنها را در نظر بگیریم برای هر انسان پانزده میلیون حالت با توجه به نصل شدن کرموزمها برای تولید پیش میاید و در اینصورت برای هر زن و مردی ۲۲۵ تریلیون (۲۲۵۰۰۰ میلیارد) حالت برای یک نسل امکان وجودش است که فقط یکی از آنها کاملاً مشابه پیدا شوند نیست و امکان اینکه عدد مذکور بوضع مطلوب جابجا شود و نسل جدید را آن هم در مجرای سالم جهش قرار دهد و هزاران رعایت دیگر بنماید فقط با خالق آنهاست.

## بیماریهای وراثتی انسان

ارزش قوانی مندلی در عالم گیاه و حیوان کلی و عمومی است و برای آدمیان نیز که دارنده صفات طبیعی و مرضی هستند طبق همان قوانین وراثت صفات مذکور قابل انتقال به نسل میباشد اما انسانهاییکه به هیچوجه حاضر به ازدواجهای خیلی نزدیک چون خواهر و برادر نیستند و ازدواجشان تابع ملاحظاتی است و حتی در بسیاری موارد که شرایط و ضوابط اولین و آخرین برای بدست آوردن نتایج قوانی مندلی فراهم است باز می بینیم نمودارهای پراکنده ای حاصل میگردد که در عالم گیاه و حیوان وراثتی مندلی چنین چیزی نیست.

هنوز میتوانیم بگوئیم: مسلمانان محترم بر موازین دست داده شده اسلام ۱۵ قری ثابت و استوار باشد که آنچه را تا کنون علم ژنتیک محقق و مسلم داشته است همان بوده که از جمله انتخابها و عملکردهای شماسه و باز هم میتوانیم بگوئیم مسلمانان محترم برای ابد بر آنچه از طرف پروردگار امر به اطاعت شده استقامت و پایدار مانید که نه بر گذشته تان تأسف میخورید و نه از آینده تان نگران خواهید بود:

ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکه الا تخافوا و لا تحزنا (۳۰ فصلت) که هر چه را ژنتیسین ها کشف کنند و قطعی دانند خواهید دید که پیشینیان شما به آنها عمل کرده و سابقه قدمتشان در دست خودمان بوده است.

مندل کشیش اگوستن ها و معلم مدرسه برون در مراوی بود

از ۱۸۵۴ - ۱۸۶۵ در باغچه صمعه خود گیاهی را کشت داد و مشاهدات جالبی کرد و در نوبت دوم از آن گیاه کهدو نوع دانه داشتند بشمارش (از یکی ۵۴۷۴ و از دیگری ۱۸۵۰ عدد) انتخاب کرد و نتیجه ای که بدست آورد پایه و اساس قانون وی شد که در نسل دوم یک چهارم نسل به پدر یک چهارم به مادر و دو چهارم حد واسط آندو خواهند بود.

در اینجا بحث زیاد است و صفات بارز و غالب - نهفته و مغلوب - و ... داریم که طالبان میتوانند به کتابهای مربوطه مراجعه نمایند.

اشاره به یک نکته را که در صفحات قبل آنجا که درباره لوییا مثال آوردم لازم میدانم که باز درباره انسانها بیاورم که انسانها نیز همانند سایر موجودات که خد مشخص وحدت و بازگویی حقیقت توحیدند که همه چیز و همه جا ساخته دست یک صانع عالم حکیم میباشد اینکه نسبت صفات بارز و نهفته آنچنان است که اگر پدر و مادر بلند قد باشند اطفالی که از آنها بوجود میآیند قدی از متوسط بلندتر دارند و فرزندان پدر و مادر بلند قد تمایل به کوتاه تر شدن قد پیدا میکنند یعنی بوجود آوردن اعتدال و عدل و عدالت؛ و با دقت میتوان این قوانین را با صغری کبری کردن و کنار قوانین حاکم دیگر قرار دادن و به مقایسه و سنجش در آوردن و نتیجه را چنین اعلام داشتن که عدالت بر همه چیز و همه جا حکمفرماست.

بهرصورت، کتابهای زیادی حتی بفارسی جهت مطالعه موجود است که پس از دانائی به آنچه تاکنون کشف شده نتیجه

همان منزلت رفعی علمی را خواهد داشت که اسلام بیان فرموده است و ما قبلاً- بزبان ساده آوردیم: هر کس در فامیل خود جستجو کند و از پدر و مادر و سالخوردهگان فامیل برپسد چنانچه نوعی بیماری در بین اقر با شیوع داشت که در نسلهای متوالی یا در یک ردیف (با توجه با اینه بیماریهای مسری و همه گیر را باید دخالت نداد) خویشاوندی مشاهده میگردد از ازدواج با نزدیکان اجتناب نماید و در غیر اینصورت ازدواج فامیلی سبب بهم رسیدن دو نطفه بهتر که یکدیگر را تقویت کرده نسل بهتری تحویل میدهند خواهد شد.

و در صورتیکه ار لحاظ علمی قدرت بررسی داشته باشد و بهتر و بیشتر از شر بیماریهای ارثی در امان خواهد ماند و اینک چند جمله از آخرین صفحه یک کتاب دانشگاهی (انتشارات ۸۵۵ دانشگاه تهران) ک

«.... بطور کلی بر هر کس لازم است که به این اصول آشنا باشد افراد بیمار حامل بیماریهایی که از نظر علم ژنتیک بار زشناخته شده اند چون مرض را بطور قطع بعده ای از فرزندان منتقل میسازند و اولادهم بنو به خود مرض را متوالیاً به نسلهای بعد انتقال میدهند بجامعه زیانهای جبران ناپذیر میرسانند محروم داشتن این افراد از ازدواج بمنظور رعایت تندرستی جامعه و اصلاح نژاد و جلوگیری از انتشار بیماریها تنها راه چاره و علاج است. افرادی که یکی از اجدادشان حامل مرض نهفته بوده باید از ازدواج با همخون خودداری کنند تا از بروز احتمالی بیماری در اخلاف جلوگیری بعمل آید...»

## ارزش به اخلاق خدائی در آمدن و ژنتیک

خوانندگان مجلدات اولین دانشگاه، قدم به قدم با من آمده اند و به قلم نارسای خصم توقف و رکود و در عین حال نسبتاً علمی این نویسنده آشنا شده اند، از اینر میتوانم بعضی قسمت ها را در هم بیچم و به اصطلاح تلگرافی بنویسم:

و این قسمت باز از قرآن کریم میباشد که اصالت هم این جاست؛ همسر عمران نذر میکند فرزندی پسر بیاورد و به خدمت گزاری معبد بگمارد اما فلما و ضعتها قالت رب انی وضعتها انثی (آیه ۳۱ الی ۳۹ آل عمران - اول سوره مریم الی ۳۹) چون وضع حمل کرد دختر بود و با کمال خلوص نیت همه افکار و انتخاب خود را در بهتر برگزیدن پروردگار که داناترین به همه امور است به پیشگاه باریتعالی معروض داشت و پروردگار از این دختر مقدس محترم (حضرت مریم) پسری به آنها عطا فرمود که پیامبری بزرگ و عزیز و اولوالعزم بود و پیدایشش را نیز همانگونه که بارها شرح دادم به مادرش مژده داد: یا مریم ان الله یشرک بکلمه منه اسمہ المسیح عیسی بن مریم.

مادر این نسل به آن طهارت و خلوصی که آورده شد و پدرش به امر پروردگار یکی از فرشتگان مقرب و علم ژنتیک در اینجا کاملاً خاموش و بهت زده که اگر زن بخواهد با تحریک فرزندی بیاورد که تا کنون چندین مورد نیز از زن مرد ندیده چنین اتفاقی روی داده است اما همیشه از زن که کرموزمهای XX دارد

نوزاد دختر بدنیا خواهد آمد و این چیست؟ ایم کلمه الله اسمہ المسیح عیسی بن مریم است پس میراث از که خواهد بود؟ صفات و سجایا نیمی از فرشته و نیمی از مریم؟! چه باید گفت وقتی کرومزم Y در زن نیست و فرزند پسر و دارنده کرومزم Y است و اگر این اصالت یک اشتباه علمی باشد تکلیف تعیین سرنوشت بقیه ارثهای غیر جنسی متزلزل بنظر میرسد اما ارزش میراث از پدران صالح و مادران عفیف نزد قرآن بقوت خود باقیست:

حضرت زکریا که متکفل روزگار حضرت مریم بود این مادر عزیز را با نور چشم بزرگوارش در محراب عبادت میدید که به روزی های غیر فصل تغذیه میشوند غذاهای طیب و ازکی همیشه در برابرشان نهاده است، مادر میخورد و عزیزش را از شیره جان میدهد. حضرت زکریا گفت اینها چیست گفت اینها رزق فرستاده شده از خداست و او روزی رسان بی حساب است هر که را بخواهد (از قرآن آورده میشود ملاحظه فرمائید).

زکریا به خلوتگاهی میرود و تضرع و انابه آغاز مینهد تا آنکه میگوید ای پروردگار تو هرگز مرا محروم نفرمودی اینک نیز که از تو فرزندی میخواهم تا از خودم و از آل یعقوب ارث ببرد ارثهایی که مرضی تو باشد و به او فرزندی عطا میشود، مادر فرزند قبلی (حضرت مریم) را مژده به آمدن (حضرت مسیح) دادن اینجا نیز مژده آمدن (حضرت یحیی) فرزندی را دادند.

وجه شبهه ای که بین این دو بارداری و وضع حمل و نسل پروری است به اختصار از قرآن چنین است:

(۱) آن یکی نتیجه دعا و خواستن از خدا بود و این نیز.

(۲) آن قبلا نامگذاری شد و این نیز بنامی که قبلا کسی دیگر آنرا نداشت «یحیی» «عیسی».

(۳) مادرشان خواهر بودند و از یک پدر و مادر ارث برده بودند (پسر خاله = عیسی و یحیی).

(۴) آنرا خدا کلمه الله نامید و این را (۴۵ و ۳۹ آل عمران).

(۵) آن داماد نشد و این نیز حضور بود و داماد نشده (۳۹ آل عمران).

(۶) برای آن، ان الله يبشركم گفته شد (۴۵ آل عمران) و برای این ان الله يبشركم (۳۹ آل عمران).

(۷) به مریم اولین نامی که بر عیسی گذاشته «غلام» بود (۱۹ مریم) و به یحیی نیز «غلام» (۷ مریم).

(۸) پروردگار برای عیسی سلامتی سه زمان را نامبرد (والسلام علی یوم ولدت و یوم اموت و یوم ابعث حیا - ۳۳ مریم) و برای یحیی نیز آن سه زمان (روز آمدن از جهان قبل به فعلی و روز رحلت از فعلی به بعدی و روز برانگیخته شدن از بعدی به آخری) و سلام علیه یوم ولد و یوم یموت و یوم یبعث حیا (۱۵ مریم).

(۹) آن را کتاب دادن (۳۱ مریم) و این را (۱۳ مریم).

(۱۰) این والدش الا تکلم الناس ثلاث لیل سويا داشت (۱۲ مریم) و آن حضرت مریم والده اش ان نذرت للرحمن

صوما (۲۷ مریم).

(۱۱) این را پدر سر و کار با محراب و فخرج علی قومه من المحراب بود (۲۳ مریم) و آن را مادر وجد عندها رزقا «فی المحراب» (۱۲ آل عمران).

(۱۲) آن کیف نكلم من كان فی المهد صبیا (۳۰ مریم) بود و این نیز در آتیناه الحکم صبیا (۱۳ مریم) و کودکی.

(۱۳) آن و برآ بوالدتی و لم يجعلنی جباراً شقیا (۳۴ مریم) بود و این نیز که علاوه بر مادر پدر نیز داشت بر و نیکوکار نسبت بهر دو - و برا بوالدیه و لم یکن جباراً شقیا (۱۴ مریم).

(۱۴) آن متوجه زکوه (۱۴ مریم) و این نیز (۳۲ مریم) و وجوه شبه دیگر که از ذکرش خود داری میگردد.

و هر دو را قصد کشتن کردند آن که نیمی از فرشتگان داشت راه آنها گرفت و بسوی خدا بل رفعه الله الیه، و این که از خاکیان بود مسیر خاکی برگزید.

بهر صورت یکی از فرشته مأمور و مریم مقدس تاج افتخار میراثی بر سر زد و دیگری از سلسله ای که یعقوب و آل یعقوب و زکریا در آن بودند آن هم از آنچه رب رضیا و موجبات خشنودی پروردگار را فراهم میساخت لذا:

یکی نیمی از ملکوت اعلی گرفت و نیمی از آنکه در محراب به غذای بهشتی متنعم میشد و دیگری نیمی از مادر گرفت و نیمی از پیامبر که هر دو واسطه انتقال صفات خدا پسندانه یعقوب و آل یعقوب به وی بودند و پس از موجودیت هر دو را وجوه مشابهی بود که بیاره ای از آنها اشاره گردید.



آنکه عیسی بود و نیمی از خاندان نبوت و نیمی از ملکوت در برابر آنکه یک نیم را از خاندان نبوت و نیم دیگر نیز از خاندان نبوت آنچنان میشود که نیمی از عیسی که از عالم ملکوت است با نیم یحیی که مربوط به خاندان نبوت برابری میکند و در حقیقت چنین هم هست زیرا نبی گرامی که فرمودند تخلقوا باخلاق الله و مرد را که متخلق به اخلاق خدائی هستند چه کسی اولی از پیامبران که چنین باشند و نیم سجایا و صفاتشان ملکوتی گردد و عیسی و یحیی را همانند گرداند.

از اینقرار یرثی و یرث من آل یعقوب و رب رضیا خیلی اهمیت دارد و ارث منتقل شده بصورت سجایا و صفات همه سازندگیها را دارد و نیز اهمیت غذای زمان شیر دادن است که حضرت مریم از بهترینش برخوردار بود و مطالب دیگر که در جای خود آورده میشود.

بدون شک به نکات بسیاری در اینقسمت برخوردید که همه درس دادن و همه وسیله تکامل و ترقی است که انشاء الله همه را آنچه درخور فهم ما بود در جای خود خواهیم آورد و بعنوان نمونه آنکه: ملاحظه فرمودید با آنکه نیمی از عیسی ملکوتی و آسمانی است بازهم قرآن مجید تغذیه مادرش را مورد مراقبت نشان میدهد و حضرتش را متنعم از غذای بهشتی نشان میدهد تا نقش غذا را در ایجاد فرزندان هرچند پدر مادر اورع و اتقی و ملکوتی باشند نشان داده باشد و ما بسیاری از منحرفین شهر خودمان را می بینیم که مدت ۹ ماه رحمی را با چه وجوهی از خون دل دیگران تغذیه شده اند و وجهی را که باید غذا شود در خون بدن یک بینوائی

بچرخد. اینک آن غذای ازربا یا فساد و دزدی تهیه شده در بدن مادری میچرخد و بدون جهت نیست که در ابتدای هر جلد نسل شعار داده ایم که قبل از ایجاد نطفه باید مربی خوب داشت که مربی خوب حلال و طیب و آرامش و صواب عینی مصالح ساختمانی خوبی برای ایجاد نطفه فراهم آوردنده است.

### آشنایی قبل از ازدواج

خیلی چشمها گشاد و بر شگفتیها افزوده میشود که طرفداران این مسئله عنوان شده مخالفان مسئله دیگری هستند که عنادشان را گویا فقط با مذهب ساز و برگ داده باشند، آشنائی قبل از ازدواج بین دختر و پسر، و مدتی با هم زیستن و به اخلاق یکدیگر آشنا شدن و هم را درک کردن بنظر همان طبقه ای از جنجالیها ضروری است که بر آنچه درباره متعه گفته شده است ایراد وارد می آورند که مقررات ازدواج موقت همان تجویز روسپی گری است؟ آشنائی دختر ساده لوح همچون گل بدون آلودگی با چرب زبانیها و قربان صدقه های کاذب پسر که چندی بعد جای آنرا چنین کلمات «مادرم راضی به ازدواجمان نیسن و باید صبر کنیم تا مادر راضی شود که در حقیقت دختر خانم را از ترس پیر شدن به ازدواج با هرکس دیگر به جبران ساده لوحی قبلی راضی ساختن است» خواهد گرفت و اگر کار به ازدواج هم بکشد دختر همیشه در فکر ساده لوحی خود نقطه ضعفی را در نقشه زندگی احساس مینماید و اگر قبل از

برقراری رعایت‌ها و احترام به سنن و مقررات مذهبی از آشنائی و مصاحبت‌های ابتدائی گام درشت‌زشتی هم برداشته شده باشد که دیگر خاکستر نشینی یا ملامت یا نوعی دستاویز و نیز تحقیر آمیز است و سلاحی است که خودشان به شوهرشان برای سرکوفتشان داده‌اند.

اینجا هر چه نوشته شود بلافاصله پشت کتاب را مینگرید که نامی از پیامبر دارد و میگوئید زمینه تعصب مذهبی در تمام ابعاد کتاب پیدا است و از جمله ممانعت از اینکه از چه جوانی که میخواهد با جوان دیگر ازدواج کند نه به اخلاق و شکل یکدیگر آشنا باشند و نه شنیده و نه دیده و هنوز نپسندیده و یا الله ازدواج که این خود نوعی ستمگری است که عشق را بصورت قمار در آوردند و به سخن مادر و عمه و واسطه اعتماد کنند و ازدواجی چنین نمایند در صورتیکه باید دانست هر دو طرف مسئله نزد اسلام مردود است، نه اسلام چنین دستوری میدهد که دختر یا پسر شریک زندگی آنکسی شوند که او را ندیده و از او اطلاعی ندارند و نه اجازه میدهد هسری را که تمایلات قلبیش بسوی یکی است رها کرده با کسی که خواست والدین است وصلت نماید که جوانی نزد حضرت صادق آمد و گفت و شنود تقریباً بدین مضمون داشت که در بسیاری از کتابها آورده شده است: به حضرت عرض کرد دختری را میل دارم بگیرد و او را دوست دارم پدرم دیگری را میخواهد به عقد ازدواجم در آورد. حضرت فرمود پدرت در داماد شدن خود، انتخاب کرد و تو برای ازدواج خودت انتخاب میکنی.

(البته راجع به رضایت والدین و ... شرح داده خواهد شد) و اگر بیشتر در این باره بگویم چنانچه عرض شد حمل بر

تعصب میشود از اینرو چه بهتر درماندگی اربابان جنسی و پیشوایان سکسی را از یاد نبرده یعنی دانشمندان غربی را به اختصار بیاورم:

گزارش یونسکو درباره امور جنسی چنین بود: ازدواج بر اساس علائق عاطفی خطاست و باید زن و مرد یکدیگر را به کمک ماشین انتخاب کنند و گزارش مزبور متکی بر تشخیص روانشناسان و از جمله سر آلن پارکس استاد روانشناسی تولید مثل در انگلستان (دانشگاه کمبریج) میباشد که مدعی است در انتخاب هسر باید بیشتر از دفاتر ازدواج استفاده شود تا از طریق تماسهای اتفاقی و اجتماعی و از جمله سخنانش در جوزه یونسکو که عنوان «تأثیر علم بر جامعه» داشت جالب این مطلب است که می پرسد: مردم تا چه حد برای پر کردن «خلاءهای دیگری که در زندگیشان» وجود دارد بر اینگونه تماسهای اتفاقی تکیه میکنند؟ و پرفسور مارکو فراکارو رئیس واحد «تشعشعات و وراثت شناسی انسانی» در سازمان اتمی اروپا، اظهار تمایل میکند که انتخاب همسر از طریق مشاورات ارثی جای «ازدواج از روی دلستگی های رمانتیک که اکنون رواج دارد» بگیرد و پرفسور ادوارد کاستاشکین از آکادمی علوم شروی نظریات فروید را «مزخرف و منحط» معرفی مینماید (۱) و مؤسساتی بنام تست تحت نظر روانشناسی بنام دکتر دوگاس رویه در پاریس مدتهاست وجود دارد و مشابه آن در برخی نقاط دیگر که پسر و دختر به آنجا میروند و در قسمت های مختلف

به سؤالاتی چند پاسخ میدهند و آزمایشات گوناگون و از جمله امتحانهای خون از آنها بعمل می آید و اعلام سازگاری یا عدم آنرا صادی مینمایند که مدتی مورد استقبال شایانی قرار گرفت و هم اکنون سر و صدائی ندارد یا ما بی اطلاعیم.

در کشورهایی که متأسفانه بسیاری از پسران و دختران و کشورهایی چون ما مقلدشانند بمحض آنکه پسر و دختری آشنا شدند چون مانعی که نام رفیقه یا نامزد به طرف بگذارند در میان نیست معاشقه بنام بی غل و غش دوره نامزدی یا به اسم معاشقه سطحی با نامزد صورت میگیرد یا رفیقه است که همان متعه بدون قید و شرط اسلامی در یک سطح فرویدیسم آغاز و پایان میپذیرد.

معاشقه های سطحی در دوره نامزدی که نزد بسیاری از طرفدارانش به عمق تجاوز هم میرسد و طبق آمار موجود به تصدق سر قرصهای جلوگیری از بارداری قریب به اتفاق شدنش نزدیک است و امروز هنوز نوعی معاشقه محسوب میشود که امکان دارد به سرد مزاجی زن در دوران ازدواج و انزال قبل از وقت مرد بیانجامد؛ و نیز چون معاشقه سطحی در هر مکان و زمان سهل و آسان انجام میگردد سبب میشود دختران گمراه شوند و اخلاقشان فاسد گردد و با هر مردی مراتب عشقی انجام دهند و بالاخره آنچه مسلم است هرچه دوره نامزدی کوتاه باشد و دختر و پسر که بهم علاقه دارند زودتر ازدواج کنند بمراتب بهتر است و در غیر اینصورت معاشقه های سطحی در اولین دوره زندگی اغلب اوقات تأثیر کلی روی آتیه آنها دارد و به عوامل گوناگون انحرافات جنسی مبتلا

میسازد که عادت میشود و تمام عمر باقی میماند (۱).

از «روژه ویان» که برنده جایزه نوبل کنکور ۱۹۵۷ میباشد:

«... در دوران گذشته، ازدواج قرار دادی بود که هدفش اتحاد دو موجود برای بهترین و بدترین ششمار میرفت قولها پایدارتر بود و طول عمر زندگی های مشترک بیشتر، زن و شوهر در تمام مشکلات با هم بودند، اموال و دارائیهای یکی بود و خلاصه اساس کار روی تفاهم و علاقه گذاشته میشد. اما از اوایل این قرن و بخصوص در سالهای اخیر یک روش کاملاً جدید بمیدان آمده است گویا قرار بر این شده است که وقتی یک پسر جوان و یک دختر خان بکدیگر علاقه پیدا کردند و باصطلاح خودشان عاشق شدند بلافاصله با هم ازدواج کنند بدون اینکه با کسی مشورت کنند و حتی بدون اینکه سعی کنند در مورد کلمه ای که به آن نام عشق گذاشته اند بیاندیشند. آنها حتی زحمت این را ه بخود نمیدهند که از خویش پیرسند ازدواج یعنی چه...؟» (۲)

آنچه را پیش آهنگان امر ازدواج رمانتیک بنابر تجربه بدست آورده در کتابها نوشته و گوشزد کرده اند بیش از آنهاست که ضرورت نوشتن آنها بذهن بیاید و اکثریت قبلی که آنها پسندیده میدانستند امروز جای اقلیت را گرفته و بیشتر عقیده شان رو به طرفداری از یک سیستمی است که اسکلت اسلامی دارد و بارها گفته ام: هر مسئله ای غیر اسلامی آنقدر «بصیرت» در آن بکار

۱- مجله تندرست شماره ۱۰ سال ۲۲ صفحه ۲۰

۲- صفحه ۱۶ کیهان ۹۰۱۵

می‌رود تا بالاخره اسکلت اسلامی پیدا می‌نماید (همانند طلاق و ... در غرب حتی پایتخت پاپ) و هر مسئله اسلامی در کشورهای اسلامی دست در آن برده شد آنقدر «تبصره» در آن بکار می‌رود و متورم و بالاخره منفجر شده مجدد اسلامی میشود (همانند تعدد زوجات و ...) و این ازدواج‌های بر مبنای درک یکدیگر تب طبقه عزب است که روزی فرو می‌شکند و همان اسکلت اسلامی پیدا مینماید اما یک اظهار تأسف بزرگ مرا نیز از یاد نبرید که بسیار متأسفم:

مسلمانان دچار تب تقلید میشوند اما متأسفانه همانگونه که تبعشان بعلت سرایت از غرب بوده قطع شدن تبشان نیز بدنبال واگیری از غرب است. عریان میشوند به سرایتی که از غرب بر آنها قالب شده است. زمانی که فساد را همه جا گیر بینند باز بیدار نمیشوند و زمانی ممکن است از لاک خود بیرون آیند که بینند غرب هم آمده است و ازدواج‌های رمانتیک که امروز سرایت به بسیاری از خانواده کشورهای اسلامی کرده است زمانی شفا می‌یابد که مبتدعان درمان شوند و مسلمانان با تقلید از فریود و داروین و نوادگان‌شان خود را در غرور احساس کنند نه بعلت پیروی کردن از اسلام!!!

خانم سیمون دوبوار که بعلت زن بودن و توانائی و دانائیش بسیار خوب توانسته پژوهش‌های تجزیه و تحلیلی نسوان را بشمر رساند میگوید: وقتی عشق جنسی پیش از زناشوئی وجود دارد به ندرت در سالهای درازی که در پیش است دوام می‌آورد و آمار جالبی که از غرب منتشر شده در تائید این مطلب آوردم (۲۹۹)

نظر اسلام: نظر اسلام درباره ازدواجهای رمانتیک چیست؟

تکرار کردن مطلب نوعی حیثیت خود را به گرو گذاشتن میباشد اما بمورد باشد یادآوری است و سود رساندن؛ بارها آورده شد: اسلام در برابر مسائل محکم ایستاده حکم قاطع خود را میدهد اما مسائل را با یک نمود و دید بررسی نمیکند، گاه آنقدر مسئله مورد علاقه ش است که سلاحهای امر و نهی هر دو را بکار میبرد و جنبه نفی و اثبات آنرا وارد دستور مینماید و زمانی یک قسمت آنقدر منفور و دور از خود بحساب آورده که حاضر به بحث از آن نیست مثل آنکه آروز دارد آنقسمت حتی نامش از صفحه روزگار برافتد. بعنوان مثال: غذا و تغذیه امر بسیار مهمی است چه باید خورد؟ از چه باید اجتناب کرد و اجازه ورودش را حتی بدهان نداد چیست؟ هر دو مورد مذاقه تجزیه و تحلیل قرار گرفته است اما شهر نشینی و چادر نشینی چه؟ شهر نشینی بسیار پر ارزش و فوق العاده مورد توجه و در تمام ابعاد مورد بررسی و در دستور مقررات اسلامی ولی چادر نشینی فقط در آرزوی اسلام این که از صفحه روزگار برافتد و تنها دستوری که درباره چادر نشینی مانده است مذمت در آن باره میباشد.

ازدواج رمانتیک باشد یا کلاسیک؟ با اشنائی قبلی باشد یا بروش مذهبی؟ مگر اسلام مسئله ای را فرموش کرده که این امر مهم را از یاد برده باشد، بلکه همانند شهر نشینی و چادر نشینی که چادر نشینی را لایق آنهک نامش هم برده شود نمیداند



و همه بحث‌ها از شهر نشینی است، ازدواج رمانتیک هم آنقدر مطرود و منفور اسلام و از جمله محرمات می‌باشد که نخواستند نامی از آن ببرد مگر تا آنجا که بگوید نشستن جای دختری آنقدر بلافاصله که پس از برخاستن هنوز جایش گرم باشد قدغن است و تا بحال ب فکر این بودند و مینوشتند که جای گرم جنس دوم جوان باشد تحریک کننده است اما امروز به اینگونه مسائل علمی اسلامی همان قدر احترام گذاشته میشود که به مسائل دیگری که علمیت قطعی یافته بودند زیرا همانگونه که در همین جلد نو شتم حضرت صادق راه سرایت بیماری از بیمار به سالم از شعه ای معرفی فرمود که تابانده میشود و امروز بر آن صحه گذاشته اند و مسئله جای گرم جنس دوم را جنس اول نباید اشغال کند بهمین سادگی کنار نمیگذارند و حتی امروز میتوانند تا ۹ ساعت پس از رفتن دختر از آن محل عکس زیر دختر را بگیرند.

ازدواج با آشنائی قبلی هیچ وقع و ارزشی نزد اسلام نداشته که درباره اش جز اشاره به حرمت آن بحثی نماید بلکه با تعیین راه و روشی که باید پسر در انتخاب دختر یا جنس دوم جهت برگزیدن همسر خود بکار بندد مشکل گشائی را خاتمه داده و کار را برای طالبان ازدواج آسان نموده است؛ همینکه اسلام نشان داد مرد را با چه صفات و سجایائی و زن را با چه مشخصات و اخلاقیاتی باید جهت ازدواج انتخاب کرد تنها باقی میماند صورت و ظاهر و شکل و شمایل و قد و بالا و چهره و اعضاء که هیچکس و هیچ مذهبی نمیتواند برای یک جوان آنگونه که باید جوان دیگری را مشخص سازد و لذا اسلام در اینجا

دیده میشود بر خلاف آنچه بنظر سطحی تصور میگردد رخصت هائی در این باره داده که موجب شگفت همگانی است.

دختر به پسری که چنین باششد و چنان نباشد ندهید، پسر را اجازه اینکه با خاندانی که اینچنین اند وصلت کند ندهید بلکه مشوق ازدواجش با خاندانی آنچنان باشید و پسر و دختر میتوانند ظاهر هر یک از اعضاء را که مایل باشند بشرط آنکه قصدی و نیتی جز ازدواج نداشته باشند و بینند و این مسئله ای است خاص اسلام و مکتبی مستقل بین دو نظریه ای که طرفداران ازدواجهای رمانتیک با کلاسیک دارند که اخیراً انتخاب ماشینی را نیز در آنجا که طرفدار رمانتیک بیشتر است جزو آن ذکر مینمایند و در جای دیگری که طرفداری ندارد کلاسیک محسوب میدارند.

نبی گرامی فرمودند آیا میخواهید بهترین مردان شما را معرفی کنم؟ عرض کردند آری.

فرمودند: آنکه پرهیز کارتر، پاکدل، دست باز، پدر مادر دار، خوشرفتار با پدر و مادر باشد و عیالش را نیازمند دیگری نکند.

(قال النبی صلی الله علیه و آله الا- اخبرکم بخیار رجالکم؟ قلنا بلی یا رسول الله قال ان من خیار رجالکم التقی النقی المسح الکفین الکریم الطرفین البر بوالدیه و لا یلحی عیاله الی غیره).

و کتب علی بن اسباط الی الجواد علیه السلام فی امر بناته، و انه لا یجد احداً مثله، فکتب الیه الباقر علیه السلام فهمت ما ذکرک فی امر بناتک و انک لا تجد احداً مثلك، فلا تنظر فی ذلک رحمک الله، فان

رسول الله قال اذا جائكم من ترضون خلقه و دینه فزوجوه، الا تعلقوه تكن فتنه فی الارض و فساد كبير. (علی بن اسباط بحضرت جواد علیه اسلام نوشت: من برای دخترانم کسی را که (در اخلاق و ایمان) همانند خودم باشد نیافته ام (تا با وی وصلت کنم) حضرت در جواب نوشت: مطلبی که درباره دخترانت نوشته بودی دریافتم، خدا تو را رحمت کند تا این حد دقت در کار دختر لازم نیست (که همسر وی صد در صد مطابق میل پدر باشد) پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود اگر خواستگاری آمد که دین و اخلاقش مورد پسند بود قبولش کنید و گرنه فتنه و فساد بزرگ در زمین پدید آید (چون بر اثر ایرادهای گوناگون دختر در خانه میماند، اخلاقش فاسد میشود، بهار شوهر داری میگذرد، پیوند اخلاقی زن و شوهر دیرتر جوش میخورد، بالاخره در وجود نسل هم که میوه درخت ازدواج است آثار نامطلوبی ببار خواهد آمد).

حضرت صادق فرمود: کفو همشأن زن کسی است که پاکدامن و قادر بر نفقه باشد (که اهل و عیالش را به سختی نیفکند) و قال الصادق الکفوان یكون عفیفا وعنده یسار.

و عن النبی صلی الله علیه و آله انه نهی ان یرد المسلم اخاه المسلم اذا خطب الیه ابنته اذا رضی دینه و قال الا تعلقوه تكن فتنه فی الارض و فساد كبير (نبی گرامی نهی فرمودند که پدران خواستگار مسلمانی را که برای دخترشان آمده و از دینش رضایت دارند رد کنند و فرموده: اگر موافقت نکنید فتنه و فساد بزرگ در زمین پدید آید).

حضرت رضا فرموده: اگر خواستگاری آمد که دین و

اخلاقش را پسینیدی اجابت کن، از تنگدستی او نهراس، خداوند متعال فرموده: اگر (زن و شوهر) از هم جدا شوند خدا هر کدام را از کرم خود بی نیاز کند و نیز فرموده: اگر (مردان مجرد ازدواج کنند و) فقیر باشند خدا از فضل خود بی نیازشان کند، خداوند کریم و عالم (باحوال بندگان) است. و عن الرضا علیه اسلام ان خطب الیک رجل رضیت دینه و خلقه فزوجیه و لا یمنعک فقره و فاقته قال الله تعالی و ان یتفرق ایغن الله کلا من سعته و قال ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله و الله واسع علیم.

و عن صادق علیه السلام انه قال یا ابراهیم ما افاد مؤمن فائده اضر علیه من مال یفیده المال اضر علیه من ذئبین ضاربین فی غنم قد اهلک رعایها و احده فی اولها و واحده فی آخرها ثم قال فما ظنک بهما قلت یفسدان اصلحک الله قال صدقت ان ایسر ما یدخل علیه ان یاتیه اخوه المسلم فیقول زوجنی فیقول لیس لک مال (حضرت به مردی بنام ابراهیم فرمود: هیچ مؤمن بهره ای خطرناکتر از مال نبرده است، ضرر مال از ضرر دو گرگ درنده که به گله ای بی چوپان حمله کنند یکی به اول گله و یکی به آخر، بیشتر است این گرگها با گوسفندان چه میکنند؟ فرمود: راست گفتمی، کوچکترین ضرر مال اینست که مسلمانی برای خواستگاری دخترش بیاید و بعدر بینوائی او را رد کند.

تا اینجا دانسته شد:

### **ثروت نباید معیار قبول ازدواج باشد**

ثروت و تمکن نباید معیار و معدل رد یا قبول ازدواج باشد و آنچه ملاک است معنویت و قدرت بر درست سازمان بخشی است نه توانائی بر خرید و فروش اما دسته ای را اسلام

ویژگی داده و از شدت خرابکاری آنها در نسل چنانچه ازدواج صورت گیرد دستور ممانعت داده است:

اول شرابخوار: در همین جلد روایاتی را آوردم که اصرار و توصیه اسلام را در جلوگیری از ازدواج با میخواران نشان میداد و اینجا اضافه مینمایم: هر وقت از یک تحصیل کرده ای میشنوم که گاه بشرح دادن از زیان بخشیهای الکل هنوز به آنچه رسم پدر بزرگها بده زیان بقارا تغییر نداده و مثلاً میگویند الکل کبد را نارسا مینمایند، رنجی را احساس مینمایم زیرا آنقدر در ضرر میخوارگی زبان علم باز شده که حتی بعنوان مثال دو ابتلای تازه کشف شده را جهت صرافت طبع چنین بیان میدارد: الکل نه تنها دست از زنده و مرده آدمی بر نمیدارد بلکه در ضایعسازی نسل نیز در صف مقدم ایستاده است و فرزند یک الکلی هنوز لب به میخوارگی آشنا نکرده دیاستازی که در عضلات باید در مراحل سوخت و ساز گلوکز دخالت نماید بسختی وارد عمل میشود و بمحض آنکه اولین جرعه را فرو برد چون همزمان با آسان دخالت کردن دیاستاز مزبور روبرو میشود که لذتی مخصوص احساس و همان جرعه اول او را به صبحی دوم میکشانند. الکل در خواب هم دست از سر آشنا و معتادش بر نمیدارد؛ در جلد هفدهم گفتم که خواب دیدن یک نوع تکامل اجباری است که هر حیوان و انسان و بلکه بااحتمال قوی هر موجود زنده ای در سرنوشتش وارد میباشد و تنها راه باز داشت از این تکامل که اجباری هم هست خوردن بعضی داروهای خواب آور و الکل میباشد و شخص مست از خوابدیدن و کمال از راه رؤیا رفع است.

اسلام که دوست نداشت دختر به فاسق فاجر داده شود ولی در میان آنهمه فسق و فجور، همطراز میخوارگی همانند قمار، زنا، غیبت و ... چرا الکل را ویژگی داد؟ برای اینکه ضایع ساز نسل است و فرزند گناه ناکرده باید بطور خصوصی مورد عنایت اسلام قرار گیرد و اینگونه قرار گرفت و موارد دیگری نیز هست که خواهم آورد.

و قال النبی من زوج کریمته من فاسق نزل علیه کل یوم الف لعنه: نبی گرامی فرمودند: هر کس دختر عزیزش را بشوهر بی دینی دهد هر روزی زهر لعنت بر او نازل شود.

و کتب حسین بن بشار الی الکاظم علیه السلام ان لی قرابه قد خطب الی و فی خلقه سوء قال لا تزوجه ان کان سیئی الخلق.

حسین بن بشار بحضرت کاظم نوشت: یکی از خویشان من دخترم را خواستگاری کرده ولی اخلاق ناپسندی دارد، حضرت جواب فرمود: اگر بد اخلاق است دختر به او نده.

تا اینجا باختصار دانستیم که اگر خواستگاری آمد و بنیه اخلاقی و دینی و ارثی خوبی داشت نباید بوضع اقتصادی وی توجه نمود و دختر را بصورت کالا در آوردن در برابر اقتصاد بدون رعایت اصالت و اعتقاد، شر و فتنه خیز است.

اما مرد باید در انتخاب زن بچه چیزها بیندیشد و در انتخابش چه مراعاتی بنماید؟

نبی گرامی فرمودند: بعد از ایمان بخدا کسی غنیمتی مهمتر از همسر موافق بچنگ نیآورده است (و قال النبی صلی الله علیه و آله ما استفاد رجل بعد الایمان بالله افضل من زوجه موافقه).

و فرمودند: وقتی که آیه نازل شد «آنان که زر و سیم انباشته میکنند (و در راه خدا انفاق نمیکنند بعد از آنکه بشارتشان برده) نبی گرامی سه مرتبه فرمودند: مرگ بر طلا و نقره، گفتند یا رسول الله پس چه مالی تهیه کنیم؟ فرمودند: زبان شکر گو، دل نرم، همسری که در امر دین یار و یاور شما باشد (و قال صلی الله علیه و آله لما نزل قوله تعالی و الذین یکنزون الذهب و الفضة ... تبأ للذهب و الفضة قالها ثلاثاً - فقالوا ای المال نتخذ فقال لسانا شاکراً و قلبا خاشعاً و زوجه تعین احدکم فی علی دینه)». و قال الصادق علیه السلام خیر نسائکم الطیبه الریح الطیبه الطیخ التي اذا انفقت انفقت بمعروف و اذا امسکت امسکت بمعروف فتلك عامل من عمال الله و عامل الله لا یخیب و لا یندم (از حضرت صادق است: بهترین زنان شما زنی است خوش بو و پخت و پز خوب داند، بجا خرج کند و بجا امساک نماید، این زن از کار گزاران خداست و کار گزار خدا نا امید و پشیمانی ندارد.) و قال صلی الله علیه و آله انما الدنیا متاع و خیر متاع الدنیا الزوجه الصالحه (نبی گرامی فرمودند: دنیا متاعی بیش نیست و بهترین متاع دنیا همسر شایسته است).

و قال صلی الله علیه و آله اوحی الی موسی انی اعطیت فلانا خیر الدنیا و الاخره و هی امرئه صالحه (نبی گرامی فرمودند بحضرت موسی علیهما السلام وحی شد: من بفلان کس خیر دنیا و آخرت یعنی همسر شایسته داده ام).

و قال صلی الله علیه و آله من سعاده المرء الزوجه الصالحه و المسکن الواسع و المرحک الهنی و الولد الصالح (نبی گرامی فرمودند: همسر شایسته، خانه وسیع، مرکب راهوار و فرزند صالح از سعادت‌های مرد است).

و قال صلى الله عليه و آله اربع من اعطيهن فقد اعطى خير الدنيا و الاخره بدنأ صابراً و لساناً ذاكراً و قلباً شاكراً و زوجه صالحه (از نبی گرامی است چهار چیز بهر کس دادند خیر دنیا و آخرت بوی داده اند: بدن صابر، زبان ذاکر، قلب شاکر، و زن شایسته).

و قال صلى الله عليه و آله خمس من السعاده: الزوجه الصالحه و البنون الابرار و الخطاء الصالحون و رزق المرء في بلده و الحب لائل محمد صلى الله عليه و آله (پنج چیز از اسباب سعادت است: زن شایسته، اولاد نیکرفتار، همنشین خوب، فراهم شدن روزش در وطنش و دوستی آل محمد).

و روی عن العالم علیه السلام ثلثه لا- يحاسب عليها المؤمن: طعام ياكله و ثوب يلبسه و زوجه صالحه تعاونه و يحرز بهادينه (از حضرت کاظم است: روز قیامت از مؤمن درباره سه چیز حساب نخواهند: غذایی که میخورد و لباسی که میپوشد و همسر شایسته ای که مددکار و موجب حفظ دین او باشد).

و قال علی علیه السلام الزوجه الموافقه احدی الراحاتین (از حضرت علی است: همسر موافق مایه آسایش خاطر است).

و قال الصادق علیه السلام جاء رجل الی رسول الله صلى الله عليه و آله فقال ان لی زوجه اذا دخلت تلفتنی و اذا خرجت شیعتنی و اذا رأتنی مهموما قالت لی ما یهمک ان كنت تهتم لرزقک فقد تکفل به لک غیرک، و ان کنتم تهتم به لامر آخرتک فزادک الله هما، فقال رسول الله صلى الله عليه و آله ان لله عمالا- و هذه من عماله و لها نصل اجر الشهد (از حضرت صادق است که مردی خدمت نبی گرامی عرض کرد: زنی دارم که چون وارد خانه میشوم استقبالم میکند و چون خارج میگردم بدرقه ام مینماید، هرگاه غمگین شوم گوید چرا غصه



داری اگر برای روزی است که پروردگار ضمانت فرموده و در صورتیکه برای آخرت است که خدا بر غمت بیفزاید. نبی گرامی فرمودند خدا را کارگزارانی است و همسر تو یکی از آنها و اجر نصف شهید را دارد).

و قال عليه السلام خير نساءكم التي ان غضبت او غضبت قالت لزوجها يدي في يدك لا اکتحل فيمض حتى ترضى عني (از حضرت صادق است: بهترین زنان شما کسی است که هرگاه خشمگین شود یا شوهر را بغضب آورد بشوهر بگوید: دست من در دست توست (یعنی من در اختیار تو ام) تا از من راضی نشوی خواب بچشمم نمیرود).

قال النبي صلى الله عليه و آله ان خير نساءكم الولود الودود العفيفه العزيزه في اهلها الذليله مع بعلمها المتبرجظ مع زوجها الحصان على غيره التي تسمع قوله و تطيع امره و اذا خلى بها بذلت له ما يريد منها و لم تبدل كتبدل الرجل (نبی گرامی فرمودند: بهترین زنان شما زنی است نسل آور، مهربان، پاکدامن، نزد فامیلش عزیز و محترم، و در مقابل شوهر متواضع و فروتن، برای شوهر زینت کند و در برابر دیگران موقر و بی اعتنا باشد، حرف شنوی از شوهر دارد و فرمانبریش کند و در خلوت در اختیار وی باشد و مانند مردان مبتذل نباشد).

و قال صلى الله عليه و آله افضل نساء امتي اصبحهن وجها و اقلهن مهرا (از نبی گرامی است که بهترین زنان امتم آنهايند که رخسارشان زیباتر و مهرشان کمتر است).

و قال صلى الله عليه و آله ما استفاد مسلم فائده بعد الاسلام افضل من زوجه

مسلمه تسره اذا نظر اليها و تطيعه اذا امرها و تحفظه اذا اغاب عنها في نفسها و ماله (نبی گرامی فرمودند برای مسلمان بعد از اسلامغیمتی بالاتر از همسر مسلمانی که مایه انبساط خاطر، و مطیع فرمان، و نگهبان مال و عرض در غیاب شوهر باشد بدست نیاورد).

روایات دیگر نیز هست که میتوان آنها را در مدرک ذکر شده دید.

کسانی داریم که بهترین غذا را می بینند و اظهار تنفر مینمایند، زیرا بیمارند و چه بسیارند کسانی که کار نیک را زشت میدانند و روحشان بیمار است تا اینجا دستور انتخاب زنی داده شد که هم تیمار جسم مردش باشد، هم روحش هم دنیایش را حفظ کند هم دینش و آخرتش را و خصوصیتی که از او خواسته اند: ایمان و اعتقاد اسلامی دارد، زییاست، فرمانبردار شوهرش میباشد، از کار و کردار خانوادگیشان معلوم میشود، برای شوهرانشان زینت و تواضع میکنند و در برابر بیگانگان تکبر دارند، در غیاب شوهر حافظ ناموس، مال و آبروی وی میباشند، خشمگینی شوهر را با تمکین و تواضع و خوشروئی برطرف میسازند، برای شوهر خوشبو بوده، پخت و پز را نیکو میدانند و خلاصه آنگونه اند که در چند روایت آورده شده و مورد تأکید و تکرار است: آنچنانند که هر زمان نظر شوهر بر خسارش افتد مسرتی دارد و ... و چون بخواهد زنانی را معرفی نماید که دوری کردن از آنها بهتر است چنین میباشد:

و کان صلی الله علیه و آله یقول فی دعائه اللهم اعود بک من ولد یكون علی ربا و من مال یكون علی ضیاعا و من زوجه تشینی قبل او ان مشیی و

من خلیل ماکر (و اعوذ بک من صاحب خدیعه ان رأی حسنه دفنها و ان رأی سیئه افشاهها) (۱) نبی گرامی در دعا عرض میکردند: پروردگارا پناه میبرم بتو از فرزندی که فرمانگزارم باشد و مالی که بی نتیجه تباه گردد و همسری که مرا پیش از وقت پیر کند و دوستی که مکر و خدعه کند (دوستی که خدعه داشته باشد و چون نیکی از من ببیند پنهان دارد و اگر بدی دید همه جا فاش سازد).

قال النبی صلی الله علیه و آله الا- اخبر لم بشرار نسائکم الذلیله فی اهلها العزیزه مع بعلها العقیم الحقود التی لا تتورع عن قبیح المتبرجه اذا غاب عنها بعلها الحصان معه اذا حضر، لا تسمع قوله و لا تطیع امره و اذا خلی بها تمنعت کما تمنع الصعبه عندر کوبها و لا- تقبل منه عذرا و لا- تغفر له ذنبا (نبی گرامی فرمودند: بدترین زنان شما را معرفی کنم: آنکه در فامیلش خوار و بیمقدار باشد و نزد شوهر بزرگی فروشد. نازا و کینه توز باشد، از کار زشت رو نگرداند در غیاب شوهر خود بیاراید و در حضورش بی اعتنا به آرایش باشد سخن شوهر گوش نکنند، فرمائش را گردن نهند، در خلوت چون شتر چموش را نگردد، غدر شوهر را نپذیرد و از خطایش نگذرد).

و قال صلی الله علیه و آله شرار نسائکم العقره الدنسه اللجوجه العاصیه الذلیله فی قومها العزیزه فی نفسها الحصان علی زوجها الهلوک علی غیره (نبی گرامی فرمودند بدترین زنان شما زن نازا، کثیف، لجباز نافرمانی است که در چشم فامیلش حقیر و در نظر خود عزیز

باشد، نسبت به شوهرش سرکش و در برابر دیگران رام و تسلیم باشد).

و قال صلى الله عليه و آله اياكم و خضراء الدمن قيل يا رسول الله و ما خضراء الدمن قال مرثه الحسناء فى منبت السوء (از نبی گرامی است از سبزه زار مزبله اجتناب کنید. پرسیدند سبزه مزبله چیست؟ فرمودند: زن زیباروی که در خانواده ای فرومایه تربیت شده باشد).

و قال صلى الله عليه و اله اياكم و تزويج الحمقاء فان صحبتها بلاء و ولدها ضياع (فرمودند: از ازدواج با زنان کودن بپرهیزید ه همنشینی آنها بلاء و فرزندشان تباه است).

و قال صلى اله عليه و آله شر نساءكم الجفه الفرع و الجفه من النساء القليله الحياء و الفرع العابسه (بدترین زنان شما زن بی آزره عبوس کره اخم نموده است).

و قال على صلى الله عليه و آله شر الروجات من لاتواتى (بدترین همسر آن است که ناموافق باشد) و چند روایت دیگر.

باز ملاحظه فرمودید از زنی که آزرمی ندارد، نزد فامیل بیمقدار و نسبت به شوهر خود گرائی دارد و در برابرش سرکش است و نظافت را رعایت نمیکند و ... باید پرهیز کرد.

سومین قسمت توجه به مال و جمال زن است که اسلام را چنین نظر مییابد:

قال النبى صلى الله عليه و آله من تزوج امرئه لا- يتزوجها الا لجمالها لم يرفيها ما يحب و من تزوجها لمالها لا يتزوجها الا اله و كله الله اليه فعليكم بذات الدين (نبی گرامی فرمودند: هر کس تنها برای

جمال با زنی ازدواج کند خواسته خود را در وجود او نیابد و هر کس تنها بمنظور مال زنی را بگیرد خدا او را بهمان مال وا میگذارد همیشه در ازدواج همسر با ایمان انتخاب کنید).

و قال صلی الله علیه و آله من نکح امرئه حلالا بمال حلال غیر انه اراد به فخرا و ریاء او سمعه لم یزده الله بذلك الا ذلا و هوانا و اقامه بقدر ما استمتع منها علی شفیر جهنم ثم یهوی به فیها سبعین خریفا (فرمودند کسی که زن حلالی را با مال حلال بگیرد ولی صرفا منظورش از این ازدواج فخر فروشی و خود نمائی و تظاهر باشد خدا این وصلت را مایه ذلت و خواری او قرار دهد).

و قال صلی الله علیه و آله من تزوج امرئه لمالها و کله الله الیه و من تزوجها لجمالها رای فیها مایکره و من تزوجها لدینها جمع الله له ذلک (فرمودند کسیکه زنی را برای مالش بگیرد خدا او را بهمان مال واگذارد، آنکه زنی را جهت جمالش انتخاب کند چیزهای ناپسند از او ببیند و هر کس با زنی برای دینش وصلت نماید خدا از مال و جمال هم محرومش نفرماید) و روایات دیگر (۱).

عقیده چند نفر دانشمند غربی را آوردم که با آشنائی قبل از ازدواج مخالف بودند و علتش را سطحی بودن عشق در آن دوران که احساسات بر عقل غلبه دارد میدانستند یا سرد مزاجی زنان را که علل زیادی دارد یکی هم آشنائی قبلی با همسر که اگر ازدواجی پیش آید با آن است.

گزارش یونسکو ازدواج بر اساس علائق عاطفی را خطا

میداند و استاد روانشناسی ازدواج‌هایی که از طریق تماس‌های اتفاقی و اجتماعی پیدا میشود سست می‌شمارد و متخصصی در امور وراثت انتخاب همسر را از طریق مشاورتهای ارثی نیکو میداند که جمله را آوردم و از این قبیل سخنان که همه مخالف با آشنائی قبل از ازدواج پسر و دخترند زیاد بوده همچنانکه موافقان زیادی نیز در این باره هست با این توجه که همطراز نسیج فرویدیسیم آمار طرفداران دسته دوم در برابر مخالفان آنقدر برابری داشت که مخالفان آشنائی قبلی پسر و دختر با یکدیگر حتی جائی بحساب نمی آمدند تا گذشت زمان ثابت کرد عمل مزبور بر دردها اضافه کرده و ناسازگاریهای فامیلی را افزایش داده و آمار طلاقها را بالا برده تا آنجا که بسیاری از کشورها آنرا رسمیت دادند کشورهایی که مسیحی مذهبند «خدا یکی زن یکی» شعارشان بود و طلاق دادن در ابتدا حکمش اعدام و سپس زندانهای طویل المده و در این اواخر حبسهای قابل خرید و امروز طلاق با اسکلت اسلامی بین آنها معمول گردید و عده ای مؤسساتی از قبیل «مؤسسه تست» را پیشنهاد کرده پذیرفتند و برخی به کامپیوترها پناه آوردند و هم اکنون تب آشنائی قبلی پسر و دختر در سطح کلی اجتماع فرو نشسته در حال نقاوت و سستی و بلکه سرگردانی بسر میرود و ناچار در آتیه نزدیک این مسئله نیز مانند طلاق و سایر مسائل با دقت و بصیرتی که عالمان در آنها بکار خواهند برد همه و همه اسکلت اسلامی خواهد یافت بدلیل آنکه: در گیر و دار تجربه آشنا شدن چند وضع پیش میاید:

(۱) پسر، زن دلچسب، دختر، شوهر دلپسند خود را

می یابد.

۲) هدف که ازدواج است فراموش میشود و شب نشینیها و رقصها و ... و مدتی طول کشیدن آنها، و دخترها به سن پا گذاشتن و بعد یا تنهائی است یا ازدواج و چون با این وضع همه چیز دیر شده دختر باید بهر کس خواستگارش شد بلی بگوید و الا مانده است و تنهائی شروع میشود که بدترین دردهاست اما اگر کار به ازدواج کشد چون پایه و اساس بر تغذیه جسم و سیر کردن شهوت بوده است و الحق فقط بدنی را پسندیده و دامنه عملیات تمام اعضاء مادی محدود است زود خسته میشوند و زود سردی و نشستگی بین آنها پیدا میشود و چه بسا پسر یا دختر بفکر آشنایان قبلی احساسات پریشان داشته باشد و بزبان ساده تر:

پسر برای چه با دختر آشنا میشود؟ یا قصد تجاسر و تجاوز و فروهستن آتش شهوت دارد که جز به خاکستر نشینی دختر و عذاب آخرت هردو پایانی دیگر ندارد و اگر با قصد قطعی برای ازدواج اقدام به آشنا شدن با اخلاق و رفتار یکدیگر میگردد با آنکه بر خلاف بهداشت موجبات سرد مزاجی و ایجاد عشقهای کاذب و سطحی خواهد بود مسئله به سه نحو مورد بررسی قرار میگیرد.

در اینجا که زیر بنا با معتقدات مذهبی است آشنائیهها بسیار کم اتفاق میافتاد به ازدواج میانجامد مگر آنکه با یک نظر دیدن و عاشق شدن باشد که اسلام در این باره نظر خاص شگفت انگیزی دارد که خواهم آورد و اگر آشنائی طول کشد و ازدواج صورت گیرد که کمتر چنین میشود ملامت های دوران زندگی و ناسازگاری ها زندگی را بر طرفین ناگوار خواهد ساخت.

دوم اینکه با آشنائی قبلی بدون توجه به دین و مذهب (و معتقدین و مؤمنین هرگز چنین نخواهند بود) و دختر و پسر پس از چند ماه آشنائی یکدیگر را بعلت اینکه خوب درک نکرده و نپسندیده ترک میکنند و با نوعی عامل زیادت طلبی در فساد که تقویت در هر دو شده براهی دور از هم رهسپار میشوند و هرگاه در دوران ازدواج که بالاخره برای هر دو با دیگری خواهد بود از اولین عشق یاد آید بنا بر آنکه از لحاظ روانشناسی قطعی است که نخستین برخوردهای عشقی و اولین آغوش فراموش شدنی نیست طرفین به نوعی فراق باطل در زندگی آلوده میباشند که ذهن مشوبی را بر امتلاالات زندگیشان اضافه مینماید.

سوم که آشنائی قبلی نزد پسر و دختری بی اعتنا بمذهب سرانجام به ازدواج میانجامد که در اینصورت باز نتیجه در دو قسمت مورد تجزیه و تحلیل قرار میگیرد.

الف) دختر با پسر یا هر دو در زمان آشنائی بعلت شدت تمایل متکی بر احساسات خود را آنچنان نیکرفتار و یک فرد تو ظهور از عرش آمده نشان میدهند که پس ازدواج و دور شدن قالبها آنچه برای طرفین میماند حسرت است و اغلب در پایان مدتی نا امیدی در مان با طلاق صورت میگیرد.

ب) پس از ازدواج پسر و دختر یکدیگر را آنچنان میبینند که در آرزوی آن بوده اند و رفتارشان صد درصد همان است که در دوران آشنائی تشخیص داده اند که در اینصورت میبینیم این اتفاق در برابر چندین شقی که آورده شد (آشنائی متکی بر معتقدات مذهبی و ناراحتی بعدی - آشنائی و ترک یکدیگر و



برای همیشه به فراغ کاذب دچار شدن - آشنائی و ازدواج اما بر خلاف آنچه تصور میکردند فرق شدید اخلاق و رفتار زمان آشنائی و ازدواج) باز در حکم قمار است که متجددین میگویند ازدواج بدون آشنائی قبلی قمار است و شاید برد باشد و احتمالاً زیان و بهمین قیاس و سنجش ازدواج با آشنائی قبلی هم قمار است و احتمالاً سود یا باخت، پس کسیکه ازدواجش بر اساس احترام گذاردن به سنت ها و معتقدات مذهبی انجام گیرد که نوعی احترام به زن گذاشتن است با آنکه ازدواجی انتخابی بر پایه آشنائی قبلی داشته هر دو به قمار دست زده اند که در این قمار نیز برنده کسی است که زندگی خود را با اعتقاد و سنت و ایمان محکم کرده است نه با خواهش دل و آشنائی و پیغمبری فروید! و فرض آنکه در قمار به تساوی برد و زیان داشته باشند این مسئله اسلامی جالب تر است که مردی لجوج با حضرت صادق عرضی داشت تا کار بجائی کشید که مضمونش را در قالبی خاص مینویسم که حضرت فرمود: اگر قیامتی بود (که حتما هست) کارها را برابر میگذاریم تو صبح بیدار شدی ما هم شدیم تو دست و صورتی را شستی ما اندکی بیشتر، تو خوردی ما خوردیم، تو پوشیدی ما پوشیدیم، تو فکر کردی ما توجهی هم داشتیم و ... اما قیامت باشد برد با ماست و اینک: دختر و پسری که ازدواجشان با احتمال بر روی آشنائی قبلی و درک یکدیگر انجام گرفته قمار است، دختر و پسری که ازدواجشان با احتمال بر سنت و عقیده انجام گرفته قمار است پس هر دو برابرند زیرا نه این میدانند در زمان ازدواج آیا دختر همان است که زمان آشنائی بود و نه آن میدانند در زمان ازدواج آیا دختر همان است که به او

گفته اند و هر دو بنا بر آنچه مشهور می باشد قمار است و مساوی اما اگر قیامتی باشد قامت ازدواجی راست است که احترام دستورات آسمان را لگدمال نکرده است و شق سوم که قمار نخواهد بود اینکه بنا بر آنچه اسلام گفته نه آنچه مردم گویند انتخاب صورت گیرد که دیگر از قمار بودن خارج است و اگر باز خطائی بود و معلوم گردید اشتباهی روی داده طلاق را برای چنین مواقعی گذاشته اند.

اگر بپذیریم ازدواج سنتی و اعتقادی قمار است، ازدواجهای رمانتیک راحتی ارزش نام قمار بر آنها گذاشتن نیست؛ چرا؟

اسلام بهار دیوانه جوانی را بدست احساسات ارزش شکن خودشان خرد نمیسازد تا اینکه دو جوان شعله ور در آتش ولعهای جنسی، یکی جنس جاذبه جنس دیگر هر دو در حالی که بی خیالی تا مغز استخوانشان نفوذ کرده رجز دلچسب ساختن شکار، واقعیتی نمیشناسند و رام هیچ قدرتی سواى هر مونهای ترشچی نر و مادگی نمیشوند و مدتی بجای آنکه سازندگی یک فردای حتی نمایند در تلاش احتمالی بر آمده اند که در ظل عنایت آشنائیا و درکها اگر سازگاری هست سازندگی هم باشد و اگر تصویری ترک خورده بیش نبود فقط خطاهای آزار دهنده بجای بگذارند و بگذرند و باز هم پس از مدتی از تشییع جنازه معتقدات مذهبی برگشته اند مشتاق فردائی روشن و صیدی تازه نوای تازه ساز کنند و زیبائی و شور یک دل هزار آرزو امید را در هم بریزند.

اسلام با طبیعت غریزی همگامی بلکه همدلی دارد درست است نوعی سرسختی در آنجا نشان میدهد که طرفین مایل بشناخت اخلاق و درک یکدیگرند تا در تماس نزدیک مقدمات و مقارنات ازدواج بدست آورند ولی کشاکشهای درونی مختلف اجازه شناخت

که نمیدهد و هر ساعتی برنگی است ضایع‌ساز اجتماع نیز می‌باشد زیرا مغزهای بزرگ و آگاهی دهنده نیز در زمان حدت شهوت فاقد آن نوع احساس در مدم شناسی اند که در زمان ازدواج که در زمان بچه پیدا شدن که در زمان کهولت؛ و از اینقرار پایه ازدواج‌هایی که گفتیم با آشنائی قبلی صورت می‌گیرد و بر قمار است سست تر از قمار است و کم ارزشتر و سرشت ناپایدار و گردنده دختر و پسر هیچ نوع تشابه و همسانی برای خود معرفی کردن به پسر و دختری که گرفتار قدرت اساسی ترین غرائز و با نفوذ ترین عوامل حیات یعنی سکس باشد نمیتوان گفت برازنده نام‌گذاری قمار است و حتی تحمل نام قمار را ندارد و اگر پس از آشنائی و درک یکدیگر ازدواجی سازگار بوجود آمد همانا برگشت به قربانی‌هایست که کشاکش‌های درونی باید جریمه اش را پردازند یا بعنوان مرضع گرفتن در پناه افکار عمومی اندک اندک سازگاری بوجود آید و اینکه میگویند پس اسلام پیروانش را بقمار داشته است خواهیم گفت اگر بد خلقی‌ها و کسالت‌های روانی زن و مرد را که جملگی بر شمرده اند منظور داشته و در انتخاب و کاوندگی اسلامی که مبنای اصالت دینی و خانوادگی اهم آنهاست رعایت شود خود بهترین راه حل افسونگری‌هایی است که نظریه‌های ناپاک فرویدیسم و پدیده‌های هولناک تجدد بارمغان آورده است، اما مگر میتوان در مناسبات دو انسان، یک پسر جوان، یک دختر جوان اقدام به معرفی زیبایی‌های چهره و موزونی اندام نمود و راهی هم برای معرفی جلوه‌هایی که چشم دیگری باید برداشت کند آیا میتوان گشود؟ هرگز هرگز نمیتوان

چنین کاری کرد زیرا تمام جهان اسیر زیبایی است و همه آفرینش بسوی کمال و زیبایی پیش رو و مرد و زن بنوعی خاص و گرم متوجه به زیبا انتخاب کردن و از چشمی چهره ای لعبت است که برای دیگری نیست و مگر اسلام که رهبری مقدس را ادعا دارد را دع و مانع کسی میشود که میتواند چهره ای که دیگران تصور زیباییش را کرده و به آغوشش انداخته اند بگوید این نزد شما زیباست اما من که چشمی نماینده روانی دیگر دارم مطابق احتیاجم نوعی دیگر است و اسلام هرگز چنین نیست و دستوراتش اگر برای تعیین میزان سجایا و اخلاق افرادی در گرو نشانیهای داده شده مقید است و جای نیاز به آشنائی و درک قبلی را به شناختهای فامیلی و اجتماعی و روانی میدهد در برابر تعیین میزان زیبایی که همیشه در برابر هر چشمی نوعی تلون و دلفریبی وجود دارد اجازه های زیر را صادر میفرماید:

و قال النبی صلی الله علیه و آله اذا اراد احدکم ان یتزوج المرثه فلا یاس ان یولج بصره فانما هو مشتری (نبی گرامی فرمودند: کسیکه خیال ازدواج با زنی دارد مانعی ندارد که او را ببیند، چون خریدار است) (۱).

و قال صلی الله علیه و آله لصحابی خطب امرئہ انظر الی وجهها و کفها (یکی از اصحاب زنی را خواستگاری کرده بود نبی گرامی فرمودند صورت و دستهای او را ببین).

و قال صلی الله علیه و آله للمغیره بن شعبه و قد خطب امرئہ لو نظرت الیها فانه احری ان یدوم بینکما (مغیره بن شعبه زنی را خواستگاری

کرده بود نبی گرامی فرمودند اگر قبلاً او را میدیدی امید سازش و توافق بیشتر بود).

و قال الحسن السرى قلت لابی عبدالله علیه السلام الرجل یریدان یتزوج المرثه، یتاملها و ینظر الی خلفها و الی وجهها قال نعم لا باس ان ینظر الرجل الی المرثه اذا اراد ان یتزوجها ینظر الی خلفها و الی وجهها (حسن سری گوید از حضرت صادق پرسیدم مرد جایز است قبل از ازدواج زن را بدقت ببیند پشت سر، و صورتش را نگاه کند؟ فرمود: آری مانعی ندارد که زن مورد نظر را از پشت سر یا جلو رو ببیند).

و قال له علیه السلام رجل اینظر الرجل ال المرثه یرید تزویجها فینظر الی شعرها و محاسنها قال لا بأس بذلک اذا لم یکن متلذذاً و فی خبر و تقوم حتی ینظر الیها قال نعم و ترقق له الثیاب (باز مردی از آن حضرت پرسید: جایز است مرد موی سر و زیبائیهای زنی را که میخواهد بگیرد ببیند؟ فرمود: اگر منظور لذت بردن نباشد اشکال ندارد و در خبر دیگری است که پرسید آیا جایز است زن بایستد تا مرد او را ببیند؟ میفرماید: آری بلکه لباس نازک پوشیدن در آن موقع هم مانعی ندارد) البته مقصود برای همان کس است که قصد ازدواج دارد نه لذت).

قال النبی صلی الله علیه و آله اذا اوقع الله فی قلب احدکم من امرأه فلینظر الی وجهها فانه احری ان یو دم بینهما (هرگاه پروردگار علاقه به ازدواج زنی را قرار داد در دل شما به صورتش بنگرید که این کار برای ادامه دادن و ایجاد الفت بین ایشان است) (۱).

عن ابی هریره كنت عند النبی فاتاه رجل فاخبره انه تزوج امرأه من الانصار فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله انظرت اليها قال لا قال فاذهب فانظر اليها فان فی اعین الانصار شیئا (ابوهریره میگوید: نزد نبی گرامی بودم که مردی آمد و گفت با زنی از انصار ازدواج کرده ام. پیغمبر صلی الله علیه و آله بوی فرمود: آیا آن زن را دیده ای؟ گفت نه. فرمود برو و او را بین زیرا چشم انصار معمولا عیبی دارد) (۱) و روایات دیگر.

حضرت علی زن گندم گون فراخ چشم، سیاه چشم، بزرگ سر، میانه بالا را دستور انتخاب میفرماید و نبی گرامی دستور میدهند چون خواستید زن بگیرید گردنش را بو کنید تا خوشبو باشد و قوزک پایش که پر گوشت باشد و حضرت رضا سعادت آدمی را در داشتن زن سفید پوست معرفی میفرماید و نیز سفارش بگرفتن زنان سادات شده است و روایات دیگر از شیعه و سنی.

سلام بر اسلامی که تحمل نمیکند فرزندان جوانش عقل خود را بخاک سپارند و برای شناخت یکدیگر در احساسات متکی به ولعهای جنسی بیکدیگر آگاهی دهند که این نزدیکی جهت آشنائی در دورترین فاصله یکدیگر را ارزیابی کردن است و باز سلام بر اسلامی که کوچکترین نگاه به دختر غیر محارم را گناه بزرگ شمرده اما گاه اعتماد بر انتخاب پاک با جسمی از آتش عشق بر افروخته به پیروانش اجازه میدهد بر اعضاء یک دختر نارس از راه نظر منظور حق خود که قصد ازدواج است بنگرد.

این فصل را میتوان بصورت کتابی در آورد اگر به شرح کلماتی پرداخته شود که از اسلام رسیده است بعنوان نمونه:

ملاحظه فرمودید آنجا که نبی گرامی زن خوب را معرفی میفرمودند: اولین شاخص برازندگیش را کلمه ولود آوردند که در جای خود شرح داده شد و بلافاصله ودود را به آن چسباندند یعنی زن در نخستین گام که ارزش انسانیت خود را در جنس خود «زنانگی» خواست معرفی نماید حفاظت نسل را عنوان مینماید و بلافاصله موجودی که عشق آفرین است، ودود است. ایجاد علاقه میکند و آنقدر این کلمه قدرت اتصال دهندگی دارد که چون نبی گرامی سفارش فرزندانشان را به پیروان کنند آنها بیاورند (قل لا اسئلكم علیه اجرا الا الموده فی القربی (۲ الشوری) و پروردگار آنها مقدم بر کلمه رحمت آورده و جعل بینکم موده و رحمه فرموده است (آیه شریفه) و زن باید ولود و دود باشد یعنی هم نگهدارنده نسل باشد، هم نگهدارنده خانواده، هم فرزند پروراند و هم شوهر نگهدارد.

یا کلمه نظر کردن که رخصت آنها تجویز فرموده اند تا مرد به زن انتخاب شده جهت زندگی بنگرد خود معناها دارد که همین نظر بیشترین است و همه چیز است و عشق آفرینی همان لحظه از همه عشقهای کاذب چرکین دوران درک و آشنائی حقیقت کیفیتی و حتی کمیتی دارد.

## اقدامی مقتضی

به آشنائی قبل از ازدواج آشنائی بهمرسید سطح فعالیت دختر و پسر پیش از آنکه لباس رفیق و رفیقه را از تن برآورده لباس عروس و داماد بپوشند شناخته شد یا بقول اروپائیا وقت آن رسید که حلقه را از انگشت آن دست به این دست باید نمود اما با آنهمه فداکاری که دختر و پسر برای درست معرفی کردن خویش بیکدیگر نموده اند آیا وقت آن نرسیده که دولت ها هم فکری برای چنین افراد در اجتماع گسترش یافته بنمایند و دستور دهند آزمایش خون را از هر دو قبل از آشنائی انجام دهند نه قبل از ازدواج زیرا کسانی که آشنائیها را تمام کرده و اینک آزمایشگاه به ناسازگاری خونشان گواهی میدهد تکلیفشان چیست؟ تکلیفشان اینست که به دین اسلام در آیند و اگر مسلمانند به آن عمل نمایند و در غیر اینصورت نه تنها در آشنائیهای این جهان نا امید میشوند بلکه در تنهاییهای آن جهان نیز نا امید خواهند بود. (ناگفته نماند اخیراً مسئله RH عروس و داماد اهمیت قبلی را ندارد).

## مدارس مختلط

فقط چند سطریراجع به مدارس مختلط از این لحاظ نوشته میشود که تا حدودی به بحث پیوند دارد و نشاندن دختر و پسری که اگر در کنار یکدیگر و به اختلاط هم ننشینند بیاد یکدیگرند اما آنچه دیگران از آن یاد میکنند سرگیجه و تهوعی است



که گریبانگیر برخی شده است در یک مجله مربوط به دختران و بانوان مصاحبه ای ترتیب داده میشود و از زنانی که دانشجو! کارمند، ناظم، مدیر هستند سؤال میشود آیا شما با توجه به جوانب امر با مختلط شدن دبستانها و دبیرستانها موافقید؟ زبان هر کدام جوابی داده است و دل هر یک پاسخی دارد، زبانها که همه با دلایل دندان شکن و منطقی در دهان چرخیده و به نفع اختلاط حرفها رفته و از جمله بانوئی گفته است تا کی این موش و گربه بازی! به آن خاتمه دهید و پسران و دختران را در جوار یکدیگر بیاورد. دیگری: که در حال اختلاط درسشان را هر دو جنس بهتر می فهمند و از این قبیل حرفها اما دلها در چه حالت از پاسخی است؟

از فحواى مصاحبه معلوم میشود تمام سرکاران علیه ها (مدیره ها، ناظمه ها، معلمه ها) قبلاً پس از اظهار سپاسگزاری فراوان عقیده دارند هرچه وزارت متبوع صلاح بداند درست است اما آنها که کارمند نبودند چون در حرفشان ه نوعی مخالفت ابراز داشته اند مثلاً گفته اند در کودکستان صلاح نیست با هم باشند چون نان به میزنند و سر و صورتشان زخم میشود از اینرو در قلبشان هم خدا آگاه است چگونه موافقتی وجود دارد (گویا در دبیرستان ناخنهایشان را برای جلوگیری از ایجاد زخم کوتاه مینمایند).

اما سرگیجه و تهوعی را که به آن اشاره کردم اینست: مجله ای برمیدارد پس از آنکه عده ای زن آوازه خوان و هنرمند و ستاره سینما را برای آبرومند ساختن تاریخ و مشعشع ساختن زمان مورد پرسش و پاخ قرار مدهد و از زن فریب خورده

فاحشه شده ای نیز سرگذشت مینویسد از جمله یک صفحه را هم به مسئله ای اختصاص می‌دهد که مخبرش در تمام با چند زن دیگر بدست آورده و قابل هضم برای بحلقوم ملت فرو کردن نموده اند. دختر خانم، سر کار علیه، بانوی محترم مسئله دختر جوان و پسر جوان با یکدیگر نشستن و طرح و تجزیه و تحلیل آن کار من و تو که نیست، متخصصینی می‌خواهد روانشناس، متخصصی جامعه شناس، متخصصی در مسائل جنسی، متخصصی در آموزش، متخصصی در علوم تربیتی، متخصصی در تاریخ و سرگذشت ها، متخصصی از غدد مترشحه داخلی، متخصصی در امور عاطفی و احساساتی و مذهبی، متخصصی هم در نوشتن مجله مربوط به نسوان! تازه حل موضوع در مجتمعی از متخصصین مذکور اگر درست باشد بجائی خواهد رسید که ادیان آسمانی رسیده اند که شما مایل نیستید برسند و اگر نرسند مردم مسلمان کشور مایل نیستند، شما بر بردن نیمه جان اسلام باورق پراه تان تازیانه نزنید. من میدانم حرف شما و مجله شما قبول است یا سخن پروفیسور شارل وینیک **Charl Winick** متخصص و استاد جامعه شناسی دانشگاه نیویورک سندش را می‌دهم بروید بخوانید از اول قضاوت کنید آیا صلاح است طرح چنین مسائل در مجله تقریباً هنری نسوان بوده باشد یا در صلاحیت آن است که یک مجله علمی معتبری آنرا نقل کند. بهر صورت پروفیسور مذکور می‌گوید: «اختلاط زن و مرد امروزه تمدن را تهدید میکند چنانکه دو هزار سال قبل در نتیجه همین روش ممل متمدنی مانند یونان و روم که به اوج ترقی رسیده بودند سرنگون شدند. آتن قدیم را

قبل از شکست از طرف اسپارتها مثال میآورد که میدان مانند زنان لباس میپوشیدند و مانند آنها به آرایش میپرداختند هم چنین مجسمه های آن زمان را که امروز هم با چشم میبینیم ملاحظه میکنیم که فرق زیادی بین زن و مرد ندارند و طوری این مجسمه ها به نقش در آمده که در واقع دو جنس بهم مخلوط شده است.

در روم قدیم هم که در آن زمان به اوج تمدن رسیده بود اوضاع بهمین منوال و مانند یونان شد و طوری لباس میپوشیدند که فرق زیادی با هم نداشتن بعلاوه انحراف جنسی مانند امروز چنان شیوع پیدا کرده بد که بالاخره باعث سقوط و انهدام آنها گردید، مثلاً قیصر روم سزار عشق دو جانبه **Bisexuelle** داشت و برای اطفاء هوسهای خویش برای پسران و دختران حرم بوجود آورده بود. و چنانکه تاریخ مینویسد نیرو با یک پسر اخته شده رسماً ازدواج کرده بود.

پروفسور مزبور معتقد است کشورهای غربی و مخصوصاً آمریکای شمالی همان رویه یونان و روم قدیم را امروز پیش گرفته اند و این مد بهم مخلوط شدن **Mnisese** یعنی یک جور لباس پوشیدن که با بلند شدن لباسهای زنانه فوراً پسران تقلید نموده لباسهای خود را بلند کرده اند و مردان زینت آلات و عطر مصرف میکنند نشانه بزرگی برای تحول جامعه امروز میباشد. این امر فقط منحصر به صورت ظاهر نیست بلکه از حیث جسم و روان و امیال جنسی نیز تحولات زیادی در این دو جنس بوجود آمده است که ما در مجله بدفعات و کرات نوشته ایم و مثال آورده ایم.

امروز دیگر جنس ضعیف و لطیف وجود ندارد و زنان

به ورزشهای سخت و کارهای سنگین میپردازند و حتی تفنگ بدوش گرفته در جنگها شرکت مینمایند.

امروز دیگر مردان حکم فرمائی و برتری به زنان ندارند بلکه برعکس مردان باید تحت انقیاد و اطاعت زنان قرار گیرند.

امروز زنان وارد عالم سیاست شده، رئیس جمهور نخست وزیر، سناتور و وکیل میگردند و پا به پای مردان در ادارات و کارخانجات کار مینمایند، بهر حال هر نوعی کار که باشد از رانندگی اتومبیل و تراموای و تاکسی گرفته تا مقام بالاتر که در بالا اشاره کردیم شرکت میکنند.

این افراط و تفریط باعث شده است که منزل بی سرپرست و بی کد بانو باشد و خانه داری موقوف گردد و تربیت اطفال از بین برود و مراسم زناشوئی و حجب و حیا و عفت و رسوم خانوادگی متزلزل و مختل شود.

بعقیده پرفسور مزبور ایالات متحده آمریکای شمالی اولین ضربت و لطمه را از این بابت خواهد خورد و او میگوید بالاخره باید بدانیم آیا مرد و یا زن هستیم و باید به جنسیت خود اعتراف کنیم و هرگاه جنس خود را قبول نداریم و مخالف آن عمل کنیم قطعاً نظم اجتماعی و خانوادگی و سیاسی را مختل کرده بهمان مرحله میرسیم که یونانیان و رومیهای قدیم رسیدند و بسرنوشت آنها مبتلا میگردیم».

بدون دخل و تصرف آنچه را یک مقام مسئول سیاسی کشور

که سناتور و پزشک هم هست نقل کرده آوردم (۱) حتی هر جا با حروف درشت چاپ شده بود همانگونه منعکس ساختم.

حال باید نظر مجله نسوان و دلیل منطقی سر کار علیه که فرموده اند به موش و گربه بازی پایان دهید و پسران و دختران را کنار هم بیاورید که بهتر درستان را بفهمند قبول کنیم یا نظر یک جامعه شناس بزرگ که آنرا هم یک مجله دیگر از همین کشور به ارزش یک مطلب علمی ذکر کرده است؟ و همانگونه که در آغاز ذکر شد اختلاط زن و مرد خود موضوعی مستقل است که بحث جداگانه دارد و میتوان کتابی از آن نوشت و من بهمان مقدار که مربوط به حجاب بود آوردم همانطور که اکنون میخواهم باز بسیار باختصار از تعلیماتی که در صدند جزو برنامه مدارس و در ردیف قرآن و تعلیمات دینی و فیزیک و شیمی آنرا در آورند عنوان باز کنم و آن برنامه:

### تعلیم امور جنسی در مدارس

است یعنی پسران را بیاموزند که آلتی و دستگاه تناسلی دارند و به چه کار آید و دختران را نیز برای حفظ اصالت تساوی حقوقشان در برابر مردان بهمان قیاس و سنجش تعلیم دهند که آنچنان این تعلیم زیان فاحش ببار خواهد آورد که جبران آن نقصان امکان ندارد و از جمله اینست:

انسان هر کار میخواهد انجام دهد ابتدا بر آن نیت میکند

(قصد - عزم - اراده - و ...) نیت حد و حصری ندارد اما همینکه بمرحله عمل در آمد زمانی یا مکانی آنرا شکل میدهد و محدود میسازد و همین است که پیشوای اسلام فرمودند نیت المؤمن خیر من عمله و نیت الکافر شر من عمله و مؤمن در نیت دارد هرچه دارد در راه خدا بدهد اما بیش از فلان مقدار ندارد و نیتش بزرگتر از وسعت آسمانها و زمین است و عملش شکل میگیرد کوچکتر از نیتش میشود و کافر مثلاً - چنگیز اگر هزاران سال زنده بود بر این نیت که خونریزی کند و حتی در پشت تابوتش وصل بهم بنا بر وصیتی که کرده بود تاقر اقوم جاده خون درست کردند اما نیت پلید بوسعت آسمانها و زمین در ۷۲ سال زمان محدود و عمل کمتر از نیت شد و بهمین دلیل برخی با آنکه ۶۰ - ۷۰ سال بیشتر گناه نکرده اند باید برای ابد در عذاب و جهنم بسوزند زیرا اگر برای ابد هم زنده بودند گناه میکردند.

بدنبال نیت کاری که انجام میدهیم یا همانند خوردن، آشامیدن، پوشیدن، حرف زدن است که مذهبی و ضد مذهبی همه به اجبار انجام میدهند زیرا در بدنمان آنها را ذخیره نداریم اما آلات و ابزار و اعضائی داریم که چون آنها را دریافت داشتند به مواد تأمین دهنده و حیات بخش و ضروری در آورند اما همه تأمین دهنده جسم و سیر کننده بدن.

یا بدنبال نیت کاری انجام میدهیم تا جان خود را سیر کرده و آرزوی عاطفه یا عقل و یا فکر یا ... را بر آوریم و بطور کلی هرگز کاری که فایده نداشته باشد و بدون هدف و غرض باشد انجام

نخواهیم داد و در حقیقت تعقیب مقاصد و آرمانها و بر آورد خواسته و آرزوها نوعی رفع نواقص است که با آن میخواهیم خود را بکمال رسانیم.

آنچه را انجام میدهیم زمان آغاز و ساعت پایانی دارد گاه همانند خوردن برای حفاظت از حیات فرد از لحظه انعقاد نطفه است تا رسیدن مرگ که در نوزادی نیروی بسیار زورمند غریزی و سپس بتدریج همراه با توجه و قصد تغذیه انجام میگردد و از جمله اعمال جنسی است که برای حفاظت از نسل از زمان انعقاد نطفه تا رسیدن مرگ به اشکال و انواع در تظاهر است اما زمان بهره برداری و نتیجه گیری در مرد حدود ۱۳ - ۱۶ سالگی به بعد و از زن بین ۹ - ۱۳ الی حدود ۴۵ سالگی میباشد یعنی مرد در مدت مذکور میتوان آبستن کند و زن در زمان قلمداد شده آبستن شود.

فرض کنید در کلاس درس نشسته و برنامه آموزش امور جنسی است آیا این آموزش از برنامه های علوم است و اگر علوم است تجربی است؟ و چون مشاهده عملکردها نیز با قدرت محدود مدرسین به کلاس میاید و قسمت کوچکی از حقیقت و واقعیت را درک کرده یا نکرده برای تدریس انتخاب میشوند در سایر موارد باید شهادت دیگران را بپذیرند و چون قبلا کلاس منظمی برای این کار وجود نداشته باید از کدام افراد کمک گرفت و سر به جهنم در میاورد یا تدریس ناقص خواهد بود.

پیامبران الهی کارها را طرزی تقسیم میکنند که در یکی از جدولهای گناه کبیره - گناه صغیره - مکروه - مباح - حلال - حرام و ... قرار گیرد و دانشمندان نیز که در آنچه از علوم

نظری، علمی و ... و ... تقسیماتی دارند اما آموزش امور جنسی در جدول تقسیمات پیامبری و برنامه دانش درچه ردیف و پایه ای است باید گفت در صورتیکه مدرسه ها مختلط شد آموزش مورد بحث در رده بندی وارد میشود زیرا اگر مرد تدریس کند دختر از پسر بغل دستی اشکالات را میپرسد و در صورتیکه زن مدرس باشد پسر از دختر پهلویی ایرادی باشد سؤال میکند و در غیر اینصورت در مدارس غیر مختلط باید زن و مرد هر دو درس بدهند و مهمتر آنکه اگر میخواهند از ساختمان آلت های تناسلی بگویند مدتهاست در برنامه تشریح گنجانده شده است و در صورتیکه قرار است از اعمال فیزیولوژی آنها بحث کنند چندین سال است تدریس فیزیولوژی و معرفه الاعضا مرسوم است و اگر میخواهند طرز بکار بردن آلت های قلمداد شده را یاد بدهند به مصیبتی دچار آیند که همه راه چاره ای بر آنها مسدود شود زیرا همانطور که قبلا شرح دادم سیر شدن رفع نیاز از گرسنگی است و آمیزش برای ارضای فشار قوار جنسی و اگر برای گرسنگان بشرح و بسط چگونگی پنیر به نان مالیدن پردازند بزاقی ترشح میشود و انعکاس های شرطی و غیر شرطی یکدیگر را در بدن تعقیب مینمایند و در صورتیکه به طرز کار برد آلت های تناسلی پرداخته شود انعکاسها سبب نعوظ و نعوظ سبب استمناء یا مقدمات و مقارنات زنا خواهد شد یا بالاخره زنا.

الاین گفتم تعقیب مقاصد و آرمانها و برآورد خواسته و آرزو ها نوعی رفع نواقص است که با آن میخواهیم خود را بکمال برسانیم حال چه کمالی در نتیجه یاد دادن طرز بکار بردن آلت



های تناسلی حاصل می‌گردد باید از کشور سوئد پرسید که نخست وزیرش گفت بیست سال به جوانها اجازه بی بند و باری داده شد حال باید چنجاه سال مهلت داشت تا جبران بیست ساله شود.

بعلاوه هر کاری که سوئد و نروژ و غرب کردند که درست در جلد قبل گفتم از پیش گوئیهای نبی گرامی یکی هم این نیست. بود که پسران لباس دختران پوشند و دختران به پوشاک پسران در آیند و نیز در تابستان پشمینه پوشند و علتش را با احتمال چنین آوردم: سوئد و نروژ و غرب در منطقه شمالی تر است زمستانها پشمینه بیشتر دارند و تابستانها پشمینه کمتر و پلور؛ ما هم که مقلدیم اگر دیدیم قدرتمندان تابستان پوشیده اند و زمستان برهنه بدون توجه به دیوانگیشان همان را تقلید خواهیم کرد و تابستان پلور و پشمینه پوشیدن به تقلید از نقاط سردسیری نوعی جنون است و بهمین قیاس و سنجش: دختران اروپا بویژه شمالی تر (سوئد - نروژ و ...) دیر تر قاعده میشوند، در تر بزنانگی میرسند، تحریکات جنسی در آنها تأثیر خاص را در اوائل ندارد، پستان هایشان اغلب کوچک و چسبیده است همیشه در تلاش اند که آنها را بسوائل گوناگون به تحریک کردن یکدیگر وا دارند و جنس و سکس را به ارتقاء مقام و لایق به پیروی از پیامبری فروید برسانند پارتیها، کاباره ها، عکسها، فیلمها و همه چیز بتدریج عادت میشود، تازه ای، تحولی که هر تحولی دلچسب است پیشنهاد میکنند باز عادت و بلا اثر میشود ترک میکنند و مجدد شروع مینمایند و از جمله مدارس مختلط است در صورتیکه شرق باید بجای مدارس

مختلط سعی کنند خیابانها را هم، شوارع را هم، و همه جا را هم شق کنند نصف کنند، دیواری بکشند از این سر خیابان به آن سر خیابان که تحریک جنسی لازم ندارند، واسطه ای که بیاید تأثر و تأثیر ایجاد کند ضروری نیست می نخوده مستند اگر یک پسر و دختر سوئدی تنها در اطاقی باشند پسر بهمان نظر که یک مبل زیبا را مینگرد دختر را مینگرد و پسر شرقی پشت دیوار آهنین با دختری تنها باشد آهن را سوراخ میکند بعلاوه تاکنون مدارس مختلط درست شد چه دانشمندی چه نابغه ای بیرون داد از هر دبیر یا آموزگاری چه مرد چه زن پرسید اما یک شرط دارد که یک ذره ایمان داشته باشند تا خواست متبوعه خود را بر رضای خدا ترجیح ندهند بیائید از آنها پرسید اگر یکنفرشان گفت نتیجه حاصله در مدرسه مختلط بهتر بوده، عفت و عصمت بیشتر رعایت شده، پدر و مادرها راضی تر بوده اند، درس و فهم دانشمند بیشتری تحویل داده اند، ارزش جهانی کشور بالا رفته، هزینه کشور صرفه جوئی شده، از زمان هخامنشیان تاسی شده، دخترهای پسر دیده مادر بهتری شده اند و پسرهای کنار دختر نشسته بهتر پدری کرده اند چه شده و چه میشود که مدارس مختلط بهتر است؟ پسرهایی که عکسهای لخت و سکسی در کیف و کتاب دارند یا در اطاق درس تعبیه و نصب نموده اند در کنار دخترها نشستشان آیا هدایتشان بسعادت و بهشت است یا اگر عکس و سکس ندارند بدینطریق ضرورت ایجاب میکند که عکسی و سکسی باید شوند؟

همه چیز ایده آل شده فقط نقص مدارس همین است! وسائل نام نویسی، شهریه های ارزان، کتابهای فراوان، آموزگار و

دبیر به اندازه کافی، در تمام نقاط دور افتاده روستائی دبستان و دبیرستان موجود، آموزش کامل و برای رفع نقص پرورش اختلاط پسر و دختر لازم است یا اینکه پرورش کامل است با ایجاد مدارس مختلط آموزش رفع نقص میکند یا اینکه پسرها باشند در کنار دخترها برای رفع نقص آموزشی و دخترها در جوار پسرها جهت برطرف ساختن کسر تربیتی؟

پسر و دختر به سن تمیز برسند از لحاظ اسلامی اختلاط آموزشی و پرورشی شان بصورتی که نتوانند مقررات اسلامی را رعایت نمایند حرام است و بنظر بی دینی هم بمسئله توجه شود سبب افزایش فحشاء است و من پزشکم و از دید پزشکی میگویم که موجبات سرد مزاجی زنان و کمتر به ارگاسم و اوج لذت رسیدن مردان را در زمان ازدواج فراهم خواهد ساخت.

یک اصل مسلم پزشکی است که قبلا شرح داده و اینک مثالی از آن را تکرار میکنم: دست راستم که به چرخاندن قلم مشغولست خون بیشتری لازم دارد و بدن نیز سهمیه زیادتری جهتش منظور میدارد و با دستگاهی معلوم داشته اند، حتی زمانی که نیت برداشت قلم میشود خون زیادتری متوجه دست راست میگردد (و در چپ نویسهها متوجه دست چپ) و پهلو نشینی دختر و پسری که بسن تمیز رسیده اند بطور قطع ترشحات غددی و ارسال و مراسلات حجمی خون را به اعضاء دگرگون میسازد و حالت اعتدال را منحرف میسازد تا پس از مدتی که بنابر عادتی که پیش آمده شدت دگرگونیها نزد هر دو جنس کاهش میابد و در عوض همین تحویل و تحولات منجر بعادت شده که نوعی سرد مزاجی است به زمان

ازدواج منتقل می‌گردد و جز فساد و فحشاء بهره برداری قبل از ازدواج و سرد مزاجی و ناتوانی بعد از ازدواج نصیب کرسی نشینان مدارس مختلط نخواهد شد که اگر اعتقادی هم بود بازپرسی سرای دیگر و عذاب حتمی است.

تنها فایده ای که مدارس مختلط میتواند داشته باشد مشغول داشتن پسر و دختر بیکدیگر در برابر مدیری است که از عهده رسالت و مدیریت خود بر نیاید و در کشورهای غربی حتی برای رهایی از مزاحمت دانشجویان اختلاط در خوابگاه عملی میشود و الا روانشناسان و متخصصات امور آموزشی و تربیتی متفقاً بر این عمل اعتراض دارند و اگر دولت ها برای دلسوزی و بهتر درست خواندن پسران، دخترا را به جوار نشینی شان مفتخر میفرمایند چرا در آن شهرک ساخته شده در سبیری که مجتمعی از نوابغ را به آنجا گسیل داشته اند دخترانی را نمیفرستند که بیشتر و بهتر به مهم «آموزش و پرورش» کشور و افرادش خدمت نمایند یا چرا مراکز تحقیقاتی آمریکا و اروپا که بکار گرفتن مغزها را مورد لزوم میدانند عاری از برخورد های نزدیک جنسل اول و دوم است یا برعکس اگر قرار بود اختلاط مرد و زن بنیه «آموزش و پرورششان» را ارتقاء کیفیتی یا کمیتی دهد لازم میامد هر لحظه از مراکزی چون هالیوود نوابغ و دانشمندانی در ظل عنایت سکس و اختلاط به کرسی افتخار تخصص در «آموزش و پرورش» نائل گردند در صورتیکه حقیقت اختلاط همان حقیقت مبصر درست کردن است که اگر فرزند مدیر یا رئیس مبصر نشود برای جلوگیری از تجاسر و تجاوز کسیکه آرام کردنش لازم است بهترین وسیله مشغول

داشتنش به مبصری است و برای آرامیش مدارس نیز اختلاط درمان تخدیر کننده بسیار فیزیولوژیکمان!

علاوه بر آنچه آورده شد مدرسه مختلط را میتوان مکانی بحساب آورد که آشنائی های قبل از ازدواج را نیز به انحصار در می آورد.

یک بعدی از ابعاد آنچه نزد اسلام حرام و گناه بزرگ است هرگز فراموش نکنید که این وجه سازنده تمام وجوه آلودگیها است و این گناه کلید همه گناهان و همانگونه که اسلام کلید همه گناهان را در شرای می جست که بخورند و در ظل عنایت بی مغزی ناشی از الکل همه گناهی را از دروغ و هتک و قتل مرتکب شوند این اختلاط هم کلید همه گناهان است که دختر و پسر حتی ممیز را آنقدر در مدارس کنار یکدیگر بنشانند که کم کم آشنا شوند و آشناتر که این پایه ریزی هم سکس است و هم شراب و هم غیر علمی ماندن و هم غیر دینی شدن و هم سینمائی شدن هم دانسنک و کاباره ای و تریائی گردیدن و همه چیز شدن که اگر شراب خانه گناهان است مدارس مختلط کلید سازند و از اینکه اسلام نامی از شراب میبرد اما از این گناه بزرگ نامی نمی آورد زیرا نخواستہ باور شود که چنین گناهی امکان وجودش هم هست؛ اسلامی که سرچشمه ها را خاک و خاشاک ریخته و چشمه و چشم این گناه را آنچنان کور کرده که حتی نزد مسلمانان اسمی از آن برده نشود یعنی اسلامی که میگوید اگر دختری از جای خود بلند شد بر پسر حلام ازت بجای گرمش بنشیند آیا بیاید همین اسلام بگوید اما اگر این زانوی آنرا گرم گرفت چه؟ اسلامی که همه دعواهایش بر سر پوستین ملا نصرالدین است خودش بیاید درباره

چگونگی وارونه پوشیدن پوستین ملا صحبت کند. اسلامی که اجازه نظر به دختر جوان کردن غیر از محارم را نمیدهد بیاید و راجع به جوار نشینی دختر و پسر سخن گوید.

اسلامی که مسجدش همان مدرسه بوده هست و مدرسه اش همان مسجدش بیاید این مکان مقدس تعلیم و تربیت را تحویل ردیفی از دختران و پسران تو در تو مقام گرفته بدهد؟ اولین معلم خدا بود و شاگردانش فرشتگان و حضرت آدم و شیطان؛ و شیطان را که نسبت به آدم علم آموخته، سجده نکرد طرد و لعن کردند و اخراجش نمودند اینک آخر معلم آقای ... یا خانم ... بیایند سر کلاس و مشامشان، بصرشان، سمعشان همه پر از دو نوع بو دو نوع آرایش و پیرایش، دو نوع لباس، دو نوع صورت و ران و وضع و ..، دو نوع سر و صدا، دو نوع درس خواندن و تنها یک نوع اخلاق (جلب و جذب) باشد و بحث قسم شیطان را از آن کلاس راندند و خود را به این کلاس خواهد رساند.

### **در صورت رضایت طرفیت خطبه عقد یعنی چه؟**

راه و رسم هر گوشه ای از زندگی را اسلام راهبری کرده و روشن ساخته است تا کسی یارای بهانه آوردن نداشته باشد که علت آلودگی خود را به آن تطهیر نماید.

توجه اسلام به جان در برابر جسم آنچنان است که اجازه

نمیدهد کوچکترین عملی پیش آید که سبب وقفه کمال و تکامل جان است. غذای جسم را با غذای جان بشکل خاص دستور میدهد که اگر بر سفره بودیم شروع تغذیه باید بسم الله الرحمن الرحیم و نام خدا باشد و پایانش با سپاس از او تا نانی که بدن میرسد با غذای روح باشد، آن قوی و نگهدارنده این و این کمال بخش و آرامش دهنده آن و در نتیجه غذا بخوبی سوخت و ساز خود را انجام دهد.

مرکبی سوار میشویم تا به مقصدی برسیم و ویژگی روح را نباید فراموش کرد و با دستور خاصی (الحمد لله الذی سخرلنا هذا و ما کننا له مقرنین) قدرت بخشی تسخیر را که در دست قدرت پروردگار است بیاد آورد و کمالی حاصل نمود، به سفریه میرویم دعای سفر داریم، به زیارت دعای زیارت و حتی قرآن اشاره به باغهای پرثمری مینماید که یکی کمک بفقرا نمیکرد و انفاق نمینمود و از بین رفت و دیگری انفاقش سبب رشد و ادامه بیشترش گردید و خلاصه هر قوه ای از قوای فیزیولوژیکی یا نیروی موجود در محیط تبدیل به فعل میشود یعنی هرگونه امری از امور زندگی را که انجام میدهیم تا قصدی که داریم و کمال منظوری را که خواهانیم به اجرا در آید و ثمربخش باشد در کنارش ما را متوجه بکمال رساندن خود کرده اند و از جمله کار بزرگ ازدواج است که پس از مرگ دومین پدیده بزرگ زندگی میباشد؛ یادتان باشد فضانوردی در مسافرتی که به پاریس کرده بود یکی از مخبرین جرائد ضمن مصاحبه از وی پرسید: آیا در آغاز حرکت دعا هم خواندید پاسخ داد آدمی باید زمان مسافرت دریائی یکبار دعا بخواند و

برای سفر فضائی دوبار و چون خواست ازدواج کند سه مرتبه باید دعا نمود بهر صورت آغاز یک زندگی جدید بر مبنای مقررات اسلامی فراموش کردن روحانیت بشری و از یاد بردن جان پر ارزش آدمی که باید بکمال سوق داده شود از محالات بوده هر گوشه ای از امور مربوط به ازدواج با دستورات خاص اسلامی همراه است و یکی از آنها صیغه عقد.

مسلمانان با آنکه در یک اکثریت قاطعی بسیاری از دستورات اسلامی را از یاد برده و فحشاء و منکر و شرب خمر و قمار و ... را بسهولت و بدون دغدغه انجام میدهند خوشبختانه دو پدیده بزرگ زندگی، مرگ و ازدواج را بر سنت اسلامی برگزار مینمایند نه کسی بخالک سپرده میشود و بمنزل جدیدش میرود جز آنکه آداب و تشریفات مربوطه اش را بر مبنای دستورات اسلامی عمل مینمایند و نه عروس و دامادی برای رفتن به خانه ای که مسکن خانوادگی دیگر است دستورهای اسلامی را از یاد میبرند، آنجا که مرگ است حرامزادگی در احتمالاتی میباشد که دانشمندان بزرگ در برابرش زانو زده اند و هر احتمالی که بیشتر مورد توجه دانشمندان و بشریت قرار گیرد بیشتر ارزش داشته و باور کردنی میشود و وحشت برای حساب و کتابی که در پیش است مانع از بوجود آمدن اعمالی بر خلاف دستورات الهی میگردد. در اینجا نیز نسل است با آنهمه اهمیت که دارد و نکند اینکه اسلام میگوید نتیجه حاصل از زنا (ازدواج بدون عقد) نسل حرامزاده ای است همانند موارد دیگری که اسلام چیزهایی میگفت و با گذشت زمان حکمت و علت و علمی بودنش مسلم و قطعی گردید ازدواج بدون عقد را هم فردا علم ثابت



کند که نسل ناپسندی بوجود می‌آورد یعنی حرامزادگیش قطعی است و نسلی چنین بوجود آمده دارنده همان صفاتی می‌باشد که اسلام جمله را بازگو کرده است از اینقرار هنوز کسانی که در اسلامیت حتی جغرافیائی خود باقی مانده اند مرگ و ازدواج را جزء بجزء رعایت مینمایند تا طبق موازین اسلامی آغاز و بانجام برسد.

مردی و زنی یکدیگر را خواستار شده رضایت دارند که با یکدیگر زندگی مشترکی بر مبنای تشکیل خانوادگی تشکیل دهند، آنچه از واجبات است خواندن صیغه عقد می‌باشد و همین عقد دو نفر را که نمیتوانستند و حق نداشتند یکدیگر نگاه کنند آنچنان پیوند میدهد که هر نگاه لذت آمیزی از آنها ماثوب است و هر کدام برای جلب نظر و تقویت نیروی غریزی دیگری ترغیب و تشویقی از راه آرایش و پیرایش معمول دارد پسندیده بوده که در مرد همه آرایشها در مردانگی بوجود آوردن است و در زن لعبت سازی.

آری عفت نیرنی اتصال دهنده، بیگانگان را خویشاوند کدن، خاندان جدیدی را سازمان بخشی نمودن و از همه مهمتر زنده داری حیات و نگهدارنده نسل است.

سؤال اینست که مرد و زنی در ولع شهوت و شعله غریزه سوزان جنسی راضی برسیدن وصال در کنار یکدیگر همه رمزهای عاشقانه را رد و بدل کرده و جرقه های بین مرد و زن و قطب های مثبت و منفی را بیکدیگر پرتاب نموده این چه دستوری است که پس از رضایت کامل حاصل شه بین دو انسان بالغ رشید عاقل که

هیچ وکیل وصی ای لازم ندارند باید بنام صیغه عقد اجرا شود و سخنانی رد و بدل گردد یکی بگوید دیگری جواب بدهد یا وکیل و کفیلی بگیرند یا از جانبشان این سخنان را که امکان اجازه فراموش کردنش نیست و لو بگرفتن وکیل چرا باید انجام داد؟

الف) اینک مرد راضی و زن راضی، مرد تواناست که نقاط مخصوص قابل تحریک زن را بداند و راضی هم نباشد راضیش کند مخصوصا چند عضو بسیار تحریک پذیرش که کمتر دیده میشود وسیله تسلیم شدن نباشد و در اینصورت رضایت اعتباری نداشته نوعی اغواست که بزنی اجازه فکر کردن نداده تا توجهش را به ملامت و سیه روزیهای پس از پایان عیش معطوف بدارد و عقد که نوعی اطاعت از دستورات پروردگار است علاوه بر آنکه فرصت اندیشیدن به زن میدهد چون در یک مجرای مذهبی به اجبار وارد میسازد عواطف انسانی و مذهبی با کمک یکدیگر هشدار میدهد تا آلودگی و گناه که عواقب شومی بدنبال دارد پس زده شود و بزبانی دیگر: عشوه گرانی ممکن است برای شیفتن مردی جالب یا افرا سلطه جوئی چه فریب زنی جذاب از هیچ تلاشی فرو گزاری ننمایند و راه شیفتن و سلطه جوئی را شکارچیان خوب میدانند و نقاط قابل تحریک را میشناسند و تنها عقد است که آن توحش گیرا و این سببیت دلچسب را مهار میکند تا فرصتی دست دهد طرفین در کار یکدیگر بیندیشند و چون طالبان خود را در برابر عقدهای بر مبنای مقررات موجود در یک سیستم الهی بسیار خرد دیدند تمامیت زیر مبنای خیالشان سست گردیده و هوا و هوسها

مبدل به نیازهای بسیار عالی میگردد.

ب) بر سفره می نشینیم که برای انسانها و حیوانات لوکس ترین مقامهاست به تن پروری و بهداشت جسم، اما اسلام هرچه را که پرورش دهنده جسم است با کمال رسانندگان جان همراه ساخته و نیست مسئله ای در مادیت که جانب معنویتش در اسلام رعایت نشده باشد و از جمله بر سفره، که خوردنهای جسمی باید با تغذیه روحی آغاز و انجام پذیرد بنام خدا و بسم الله الرحمن الرحیم گفتن شروع و به سپاس و شکر گزاری پایان یابد و مگر میتوان زندگی نوین با عشق جنسی آغاز شده را بدون محبت معنوی که همانا در توجه به اطاعت قانون خلاصه میشود بر گزار کرد و اسلام غذای روح عروس و داماد را پیش حجله ای بوسیله همان عقدی قرار داده است که سازمان بخشی آن در اطاعت از پروردگار و رعایت مقررات الهی ادغام شده است.

پ) اغنیا در دام تلون و تفنن و افراط کاری دست و پا گیرند و میخواهند دلفریبها کنند تا بشهرت رویائی خود بیفزایند و اعتباری کسب نمایند. فقرا که یا قربانی وفاداریهای خود نسبت به اجتماعند در پرداخت بدهی های مذهبی و اخلاقی و ملی یا بصورت تباهی ناشی از عقب افتادگیهای مغزی میلوند و طبقات متوسط که متحول و به مبارزات با زندگی مشغولند اما هر دسته تمامی بنای خیال را بر غریزه جنسی مستحکم دارند و به نسبت تقوایشان تسلیم آنند و اسلام برای حقیقت دادن به یک زندگی بر مبنای مساوات عقدی را که نزد داعیان و مسکینان، سفید و سیاه، آشنا و بیگانه شکل خاص یکنواخت کننده به آنها میدهد همانگونه در

صف نماز اسلامی درسی برای برابر نشان دادن در برابر قانون معمول است آموزش می‌دهد و بدینوسیله تلون و تفنن و اسرافکاریها را در برابر فقر و بی چیزی واقعی نمی نهد و همگان را در برابر شرع یکسان می‌شمارد همانگونه که پروردگار خود فرماید آنکه گرامی است فرد با تقواست (ان اکرمکم عند الله اتقیکم) از اینقرار عقد نوعی فاصله زدای بین طبقاتی و تبعیضات نژادی است و مرهمی جهت فقرا و مهاری برای اغنیا میباشد و چه اندازه عالی با فرو کردن نشتر مقررات بر قلب مجروح اختلاف طبقاتی، اسلام امیدوار کننده جلوه کرده است.

ت) انسان به مغزش همه چیز وارد میشود راهی به تباهی و صراطی بسوی پاکی و این شکوه و اصالت وسیله باز شناختنش است از حیوان حتی را ترینشان اما نیاز جنسی اش هم باید متکی به مغز باشد و در زمره نیازهای عالی در آید و افاضات معنوی برساند یا کافی است همانند حیوانات توام با لاف بیشعوری پس از جلب رضایت ها بیکدیگر جهیدن کرد که اگر حاکمیت مغز بر انسان پذیرفته است تنها در پناه عقد بنام حرمت نهادن به انسانیت میتوان ازدواج مغزی انجام داد.

ث) عقد پیش آهنگ اعلام کننده یک زندگی واقعی بدون نفرت بلکه توام با تقرب است زیرا مطلب مورد وقوع را واقع بیانیه تلقی کرده و در نتیجه عقد نوعی احترام به زن نهادن میتواند در سایه استحکام بخشی مراتب خانوادگی دلچسب خود و دیگران را از محبت بزندگی برخوردار سازد.

ج) نکاح حیوانات جز لمس و یافتن آلت و ثقبه و برابر قرار دادنشان مشرف به آداب و اصول عاشقانه ای نیست. نه چشم ناز شتر هوس انگیز است و نه ابروی کشیده حمار عشق آفرین اما صرافت طبعی که در انسانها بویژه نگاه های ابهام آمیزشان هویداست آنچه آنکه دیدگان بهم سخن میگویند و برنامه های عاشقانه بیک دیگر میدهند و سوز و کشش ردیف میدارند و اوضاع و احوالی بر مبنای معنویت که خاص انسانی است بوجود میآورند که نیازهای دریافتی و پرداختی در قلمرو انسانیت با دستورهای عالیترا از آسمان رسیده همه در مقدمه آمیزش بنام عقد جمع است.

چ) عقد نوعی دقت و احتیاطی است که هوس ها، اغواها، تحریکات جنسی و بیزاریها که همه در یک کلمه «بهانه ها» تلخیص میشوند همانند عصای حضرت موسی همه را میبلعد و از کلمه عقد معلوم میشود آنچه گره باز نشدنی بطرفین میزند که هیچگونه تلاشی قادر به گشودنش نیست مگر آنکه سلاح نفرت انگیز مذهبی بنام طلاق موجودیت یابد. یعنی کسیکه عقد میکند از اول بفکر تا به آخر رساندن است و در این مدت بدون تباهی و نقشه کشی زیستن.

ح) متعه یعنی زنی که در آغوش مردان فرو شکسته میشود، فاحشیه و دوشیزه نیز بر همین اند و زمانی بحکم ضرورت به تصرف در آمده اما متعه با درکی متعالی معانی دقیق سعی در تطابق دارد با برنامه ریزیهای که آن همه بحکم ضرورت برگردنش آویز آرایشی بوده و مقیدش کرده اند بمنقاد بودن به زمان معین، مهر

معین، عده معین، میراثی که نخواهد برد، نفقه ای که از آن بی بهره است و شرایط و ضوابط وابسته؛ و دوشیزه که بهمه چیز مقید است بلکه در حصار زندگی اما فاحشه به هیچ قانونی دسترسی پیدا نمیکنند که خود را به امید اصلاح به آن نزدیک سازد و برای متعه و فاحشه همین کافی است که یکی در برابر قانون داشتن ناتوان است و دیگری ناتوان است در بی قانونی که این مطلب را در همین جلد تکرار کرده ام اما در اینجا افزوده میشود: و همین عقد کتاب قانونی است که زمان و مکان و نسب و مال و بسیاری مسائل ازدواج در آن به استتار گنجانده شده است.

خ) دو نفر انسان بالغ و عاقل با کمال رضایت حاضر به آمیزشند اما دلها رضایت میدهند که بر احساسات آندو خطبه دلها را پیوند میدهد که اتکاء به قدرت تعیین کننده سرنوشت دارد.

د) رضایت طرفیت در ظل عنایت قدرت کشش های جنسی است و خطبه نیروی خارق العاده و خیره سرالی مرگ الی طلاق.

ذ) هدف ازدواجهای کششی جنسی، کارگیری است یا کام گیری نه تشکیل خانواده و آنجا که اعتقادی نیست هدفها در خواسته های احساساتی گم و جستجو گرشان خطبه.

ر) آنها که معتقد به سنت های خودند کار دل به زبان محکم کنند و یقین دارند جز با مرگ یا طلاق نخواهند توانست گشود و بدون خطبه، عقدی نشده که گره گشائی ضرورتی یابد.

ز) هر متأهلی مجرب است که در ظل عنایت اجرائی سنت

های دینی همینکه لب به خطبه گشوده میشود مجلس پر از روح القدس میگردد پسر چیزی میشود و دختر نیر، آن گرمی احسا میکند و این زندگی.

س) کلام مشتق از کلم بمعنی جراحی زدن است و زبان چه کشتارها که مانع نشده و یا باعث گردیده است و چه شکست ها یا آسایشها که بیمار نیاورده و اصولا- پایه و اساس هر عمل بدون گفتار سراب است و شمشیر و قلم از ملک بر گیرند چه بگذارند و دلاوران و شجاعان منهای دلاوری و شجاعتشان، سعدی و حافظ بدون اشعارشان، خواجه نصیر طوسی و شیخ بهائی بلانور و بهایشان همانند عوامند و هر مدینه فاضله ای در حد اعتلا لا اقسام بهذا البلد و انت حل بهذا البلد بهمان بلد سوگند که محمد در آن است و محمد همیشه اش و بیشترینش به کلام بسته است که مجروح میکند و از دل اولیاء یخرجهم من الظلمات الی النور خارج میسازد و جون به قلب خصم نشنید طعام غلین و چرکهای متعفن یخرجهم من النور الی الظلمات سرازیر میکند. نه کشور تشریح بدون کلام ولایت دارد و نه مملکت بدن بلازمان را روانی است و نه بلاد تکوین منهای زبان مستقر میباشد که هر چیز آفریده شد تسبیح گوید و اول اسلام و بلکه هر دین به زبان است و ازدواج یک مذهب تازه تشریحی متکی بر مذهب بلکه یک زندگینامه جدید و چگونه یکی دیگری را راضی کند و بر یکدیگر باشند و کسیکه در برابر قولوا لا اله الا الله حاضر به جنباندن زبان بود بدنبالش جنباندن ایران و روم حتمی و کلام جراحی آور که همه سلولها با گفتنش میگفتید و هر کس بهر چه میگوید حتی از لحاظ کیفیت های فیزیولوژیکی تمام غدد

مترشحه داخلش و هم بنظر کمیت همه و همه با همان سخن منفعل و دگرگونی نشان میدهند و چه انفعال بزرگی در سرنوشت بنام ازدواج که باید خطبه ای و کلماتی باشد که جای جراحت تا پایان روزگارها بعلامت «زندگی باید کرد» بر پیشانی عروس و داماد داغش باقی نماند.

ش) کسانیکه میگویند آمیزش یک امر وجدانی است و رضایت طرفیت بلا تشریفات کافی بنظر میرسد صحت این مطلب که آمار و ارقام سخن میگویند بهترین پاسخشان باد زیرا تقریباً در تمام آمیزشهایی که به دادگستری یا خاکستر نشینی میرسد همه و همه با رضایت طرفین صورت گرفته و یک زن در برابر یک مرد به اجبار قطعی مورد تجاوز قرار دادن باور نکردنی است و چه میشود که پس از کام گرفتن ها دیگر همه عشقها یخ میزند و تنها با دخالت سه چیز ازدواج صورت قانونی میگیرد: (۱) التماس و تحریک عواطف. (۲) دخالت پلیس و کد خدا. (۳) تهدید، و در غیر اینصورت کشتن و چاقوکشی و تلاشی است یا سوختن و ساختن، و صیغه عقد نوعی سوگند وفاداری است در مستمر ساختن زندگی و جملاتی که هر دو طرف را به متن زندگی وارد میسازد و شیر را دیده اید که مایه میزنند تأسفت و ماست و پنیر شود این خطبه مایه است و سیمان را دیده اید که دو آجر لقی را بهم کوبش میدهد همین خطبه کوبنده است.

درست است که رضایت طرفین بخاطر دل بیکدیگر دادن نوعی رضایت است اما راضی شدن به اینکه جوان مؤدبی به خواستگاری بفرستد و والدین دختر از دختر پرسش کنند و سپس دو فامیل بنشینند



و دو نور چشم خود را به خطبه پیوند زنند غیر از رضایتی است که شکارچی صید خود را خسته و وادار برضایت نماید و اگر رضایت قطعی و راضی باشد باز هم خطبه همانند سوخت های بعدی است که فضانوردان بکار میبرند، آپولو یالونا میلیونها کیلومتر میروند منبع سوخت اولی تمام میشود دومی خود کار بکار میافتد این تمام میشود دیگری تا به مقصد برسد، پسر و دختر نیز در این فاصله بسیار بسیار خطرناک - قصد تا اجرا - نباید چون دو پستاندار یکدیگر را راضی برای جهش کنند و فاصله قصد و اجرا فقط میتواند نزد حیوانات صفر باشد که در اراده فاصله دادن هیچند اما آدمی حیفاست که بین قصد و اجرائش بدون انسانیت و مقررات بهم نزدیک شود و چه مقرراتی بیشتر میتواند دو انسان را محترم بدارد تا در این فاصله قرار داده شود همانا دستور پروردگار خالق عروس و داماد و خالق ازدواج و خطبه و نسل. و این خطبه همان منبع انرژی است که پس از نیروی کشش بجای اینکه عروس و داماد راه به کلانتری برند روشن میشود و بکار میافتد و تا پایان عمر زن و شوهر را با یکدیگر میراند و بر خلافش بسیار دیده ایم که نیروی رضایت جنسی در پشت دیوار ماه عسل مبدل به آب ندامت یا سردی عدم اطلاع یا سعایت خویشاوندان یا وساطت کلانتر و دادگستری شده است.

(ص) مگر برای اینکه مرد و زنی را بتوان در مدتی دراز از عواطف و احساسات مشترک برخوردار ساخت و دلهایشان را

منبع گرمی از حرارت عشق به زندگی نمود راهی جز به اعتقاد هست؟ و اگر جواب ضروری بودن اعتقاد را اثبات میکند، در مورد ازدواج رضایت دلها کافی نیست که دامنه رضایت دل نامحدود است و زبان میتواند آنرا محدود و مقید سازد و مهار کند.

ض) خطبه عقد و تعیین مهر، زن را از محدوده ای که ناچیزش میشمارد و تنها تصور میکند موظف به تولید مثلش میگرداند خارج ساخته به دید دو جانبه مینگرد که دو شخص اند که با یک ارزش بهم پیوند میشوند زیرا باید هر دو طرف راضی باشند و هر دو بلی بگویند، هر دو بر کیان مذهب پیمان بندند.

ط) ازدواج که در اقتران بمعنای آلت و ثقه تلاقی کردن خلاصه شود پایه و اساسش بر تغذیه جسم است و بدنی است که بدنی دیگر را پسندیده و دامنه عملیات تمام اعضاء مادی و محدود است و محدودیت سیر شدن دارد اما جان را که همان روح اطاعت از قانون است و در ازدواج در خطبه عقد خلاصه میشود غیر محدود است و سیر شدن ندارد و خستگی پذیر نیست.

ظ) در خطبه و عقد معیارهائی بزبان میاید که عروس و داماد بر آن مطلعند و کسانی که شاهدند لذا در طول زندگی چنانچه حرفی درباره مهر یا شرایطی شد همه شاهدان گویند این مطلب نیز گفته شد و چه گفتنی که تحت حمایت دستور یک سیستم الهی در آمده و خدشه بردار نیست.

ع) در اجتماعی که مذهب حاکم است و مذهب آرامش دهنده است و مذهب پولادین اتکاء است، ازدواج و اختلاط و هر نوع شرکتی در زندگی نیز باید برای جلوگیری از مدالها و سرزنش

های آینده بر پایه مذهب باشد که اگر فردائی گرایشی به سختی نشان داد تی نزد متجدد ترین افراد وسیله تشنت احوال و ملال خاطر خواهد گردید و روال مذهبی برای اختلاط ازدواج در عقد خلاصه میگردد.

غ) پروردگارا ما را از ملالی بی حد و حصر جهان روز که بدست خودمان ایجاد شده نجات بخش که تو بهترین نجات دهندگانی. پروردگارا ما را از اینکه شکل خاصی از فساد را به ابتکار شخصی خود بر ملاء کنیم و بدست مردم از معنی شکست خورده روزگار بدهیم محفوظ بدار. و چه باید کرد اگر پسر یا دختری این مرحله امیدوار کننده را بنام سر آغاز زندگی دور از یاد تو که ارحم الراحمینی از یاد ببرند و بدون عقد قلب متجدد یک دیگر را نشانه بگیرند که بی یاد تو سرزمین ها سرد و مرده است و آسمان داغ و خشمگین و نتیجه دیر رسیدن و بد رسیدن نسل و زود رسیدن و آتشین رسیدن عذاب.

### مهریه

اسلام با بشریت سر و کار دارد و با عروس و داماد در گفتگوست اما قرآن قوه مقننه ای است که برای پایدار ماندن خود در ضمن وضع قانون، وجوه و بطن هائی از ید و بیضا روشنتر، از عصا اژدها شدن دهشت زاتر، از نفس مسیحا زنده کننده تر، از ... نشان میدهد که همزمان با ذکر مطلب، علت و حکمت موضوع نیز باز شناخته میشود و از جمله ربط دادن مهریه است با شوهر که اسلام (نبی گرامی، ائمه اطهار، روحانیت) بلکه عترت که مفسر و

مروج قرآنند آنرا برای اینکه قابل هضم مردم باشد روشن و معین و صریح نموده دستورات لازمه را صادر مینمایند، اما قرآن که باید معجزه باقیه دائمه باشد نوعی دیگر با عروس و داماد کنار میاید.

Westermarek در کتابش بنام «تاریخ زناشوئی بشر» نشان میدهد که چگونه از قدیم الایام هم بشر برای ازدواج مرد را وادار به نشان دادن قدرت و مهارت میکرده است. روزگاری به شکار حیوانات درنده میفرستادند و بر حسب عقیده ای که داشتند پس از کشتن چند عدد که در نقاط مختلف شمارش معینی داشته لایق سرپرستی میدانسته اند بعد دورانهای ابراز لیاقت و کاردانی از طریق اجیر شدن و کار کردن بعنوان مقدمه استجازت بر خواستگاری پیش آمده است که قرآن کریم نمونه ای از آن را در داستان حضرت موسی و پدر عیالش حضرت شعیت بیان فرموده است توجه فرمائید که قرآن در حجم کنونیش چه ها که نگفته است.

بطور خلاصه راه و رسم انتخاب همسر از قدیم نشان دادن توانائی در جهت تأمین معاش زن و فرزند بوده است و اینکه آیا مرد میتواند از عهده نفقه زن (خوراک، مسکن، لباس) بر آید یا خیر؟ روزگاری که داد و ستد با معاوضه جنس بود مرد باید قدرت تهیه جنس از خود نشان دهد و آن زمان که گله داری و کشاورزی تهیه کنندده و مولد بشمار بود جوان باید اجیر شود تا غروری که در راه ازدواج دارد از هوا و هوسش باز شناخته گردد.

اینک بحث ما از مهریه ای است که اسلام تعیین فرموده است

زیرا هر مسلمانی آشنا به سفارشهای نبی گرامی و ائمه اطهار بوده و میدانند چه بسیار زنی را ستایش کرده اند که مهریه اش سبکتر و زیبایی ظاهر و باطنش (عفتش) زیادتیر میباشد بلکه اشکال های زمان حاضر بر اسلام اینست که مسلمانان را می بینیم صدها هزار تومان مهریه تعیین میکنند و کسی نیست آنها را منع نماید و در سالیان قبل حتی نزدیک به عصر اسلام نیز چنین ارقام و اعدادی در تعیین مهریه ها بکار میرفته است و چرای آخر مردم اینست که از چه روحانیت چیزی نمیگوید؟

روحانیت روز با روحانیت روزگار میرزای شیرازی بدلیل حرمت تنباکو و آنچه مردم کردند آیا مساوی است. اگر مردم همان خواهند بود جمله مراجع گفتند و نوشتند و به در و دیوار و رساله هایشان هم چسباندند که فلان چیز را نخرید و در بازار می بینی هم دکاندار بظاهر مقدس به آنچه بهمان وضع و احل مینگرد و میفروشد که یک چیز دیگر که فروشش کمکی به مردم است و جنبه استجابی دارد و مردم عابر نیز در برابر آن فروشنده بهمان نتیجه میگذرند که از دکان دیگر. یعنی اگر نگاهشان افتاد و لازم داشتند میخرند و لازم نداشتند حلال و حرامش جایی حساب نیست و همه بی تفاوتیها برابر و آشکار میباشد، بعلاوه آنچه مهریه سنگین بین متمکین مرسوم است این خود نوعی مانع از اسرافکاری است و به اجبار نهی از کار حرام انجام دادن. ما در یزد خودمان که ثروتمندان بسیاری دارد میبینیم برخی از آنها عروس یا داماد در این شهر است یک هتر درجه اول تهران را محل جشن اجاره میکنند و عده ای را از چند شهر دعوت مینمایند و

خواننده و خورنده فراوانی که شهرت افزای جشن بحرامند و و سبب ترفیع مقام خاندان طرفین میگردند دعوت مینمایند و چندین ده هزار تومان در هر موردش هزینه دریافت و پرداخت میکنند و اگر مهریه چند صد هزار تومانشان را هم نتوانند برخ مردم بکشند بدون شک در راه فسق و فجورهای اقتراحی و ابتکاری که بزرگداشتی برای خود نشان دادن تصور مینمایند حیف و میل میکنند و این مهریه های سنگین رایج بین متمکین حداقل نوعی ابتذال است که در راه غیر فسق و فجور به محاصره کلمه ای بسیار عالی و متعالی در آمده و محفوظ نگاه داشته شده است و آن کلمه همان «مهر» «مهریه».

اشکال بر مهریه برای فقرا که مطرح نیست و اغلب مهریه هایشان اسلامی است یا اسکلت اسلامی دارد و تنها متوسطین از طبقات مردمند که اکثر جانبداری اسلام را بر خود نمائی و هوی و هوسها ترجیح میدهند و آنچه صداق میکنند وجهی است که از این جیب در آورده به جیب دیگر میگذارند بعلاوه شرکت تعاونی زندگی نزد این طبقه چنین معنی میدهد که مرد سرمایه گذاری میکند و از آن سودی که میبرد نفقه زندگی را میپردازد و ابتدا سرمایه نزد شوهر است و بعد بنام زن و در حقیقت از این کیسه به آن کیسه و در اختیار همان خاندان میباشد.

در عقد دائم (هرجا عقد دائم گفته شده مقصود عقد ازدواج دائم است و بهمین منوال عقد متعه که عقد ازدواج متعه میباشد) مرد باید مهریه (صحیح آن مهر است و فارسی درست آن کابین

و مصطلح روز مهریه) به زوجه خود واگذارد از مال یا ملک خواه عین آنها باشد چون طلا و نقره و پول و خانه و خواه منفعت آنها باشد (حنفی ها منفعت را جایز نمیدانند) یا تعلیم هنر و صنعتی حلال یا یاد دادن سوره ای از قرآن یا همه آن صحیح است (باستثنای سوره حمد یا سوره دیگری که یاد دادنش واجب است).

میزان مهریه در اسلام منوط برضایت زن و شوهر است چه بسیار کم باشد چه از حد متعارف خیلی زیادتر (نه به اندازه ای کم که قیمتی نداشته باشد، مثلاً یک دانه گندم) هر چند یکی از فقها عقیده دارد نباید از مهر السنه تجاوز نماید (پانصد درهم که مساوی پنجاه دینار و برابر ۲۶۲/۵ ریال نقره خالص میباشد).

قال صلی الله علیه و آله افضل نساء امتی اصبحهن وجهاً و اقلهن مهراً (نبی گرامی فرمودند بهترین زنان امتم زنی است که زیبائیش بیشتر و مهرش کمتر باشد).

قال صلی الله علیه و آله اعظم النساء برکه اقلهن مؤنه (پر برکت ترین زنان آن است که هزینه یا مهرش کمتر باشد).

و قال صلی الله علیه و آله لا تنالوا بمهور النساء فانما هی سقیا الله سبحانه (مهرها را سنگین نگیرید مهر و محبت را خدا باید فراهم کند).

و قال صلی الله علیه و آله یا حولا والذی بعثنی بالحق نبیا و رسولا ما من امرأه ثقلت علی زوجها المهر الا اثقل الله علیها سلاسل من نار (نبی گرامی به زنی بنام حولا فرمودند: به آن خدائی که مرا به حق به پیامبری گماشت هر زنی مهر سنگین بعهده شوهر بگذارد خداوند زنجیرهای آتش بر گردنش بگذارد).

و قال علی علیه السلام لا- تنالوا بمهور النساء فتكون عداوه (حضرت علی فرماید: مهرها را سنگین نگیرید که مایه دشمنی خواهد بود).

و قال الصادق علیه السلام الشرم فی ثلاثه: فی المرثه و الدابه و الدار فاما المرثه مكثره مهرها و عقوق زوجها و اما الدابه فسوء خلقها و متعها ظهرها و اما الدار فضیق ساحتها و شر جيرانها و كثره عيوبها (حضرت صادق میفرماید: شومی در سه چیز است: همسر و مرکب و خانه. شومی زن در زیادی مهر و نافرمانی شوهرش است و شومی مرکب بد رفتاری و رام نبودنش و شومی خانه تنگی و بد همسایگی و زیادی عیوبش میباشد) و این روایت را در برابر آنچه نبی گرامی فرمودند که سعادت در سه چیز است: همسر موافق و مرکب راهوار و خانه وسیع، رسا و سازگار میباشد).

و عن الرضا علیه اسلام قال اذا تزوجت فاجتهدان لا- تجاوز مهرها السنه و هو خمسماه درهم فعلی ذلک زوج رسول الله و تزویج نسائه (حضرت رضا فرماید: زمان ازدواج کوشش کن مهر از مهر السنه زیادتر نشود و آن پانصد درهم میباشد همانگونه که نبی گرامی آنرا مهر زنان خود قرار دادند).

پرداخت مهریه که متکی به آیه و اتوا النساء صدقاتهن نحله جزئی از ازدواج میباشد به استواری و استحکامی آنچنان میباشد که هر کس نیت بر عدم پرداخت آن کند مشمول چنین سخنانی از پیشوایان اسلام قرار خواهد گرفت:

قال صلی الله علیه و آله من اراد دینا و هو مجمع ان لا یؤدیه لقی الله عزوجل سارقا و من اصدق امرأه صداقا و هو مجمع ان لا یوفیها ذلک لقی الله



عزوجل زانیا (نبی گرامی فرمودند: آنکه چیزی از کسی قرض کند ولی در دل قصد عدم پرداخت آنرا بنماید با خداوند ملاقات میکند در حالی که دزد قلمداد گردیده و کسیکه چیزی را مهر زنی قرار دهد و در دل قصد عدم پرداخت آنرا بنماید با خداوند ملاقات نماید در حالیکه زناکار محسوب گردیده باشد).

من تزوج امرأه و لم ینوان یوفیها صداقها فهو عند الله زان (از حضرت صادق است: کسیکه با زنی ازدواج کند و قصد پرداخت صداقش نداشته باشد در نزد خدا زناکار محسوب است)

من امهر مہرا ثم لا ینوی قضاء کان بمنزلہ السارق (و باز فرمود کسیکه مهری را تعیین کرد ولی قصد پرداختنش را نداشت بمنزلہ دزد خواهد بود).

در اینقسمت دو مطلب جلب توجه میکنند: دستور پرداخت مهری که نیت پلید در آن راه ندارد؛ مستحب بودن تعیین مهریه های سبک.

مردی که به خواستگاری زنی میرود اگر عشقی صادقانه در میان بود (برای تشکیل خانواده، جهت سر و سامان دادن و حتی برای اینکه از خرابکاریهای احتمالی و فسق و فجور باز داشته شود) هرگز حاضر نیست در وجهی که بعنوان کابین معین مینماید نیت پلیدی راه دهد و قصد بر چپاول آنچه خود بخشوده بنماید و حق اینست اگر مردی خواست زنی را بگیرد و نیت پس گرفتن صداقش کند زناکار درد بحساب آید زیرا:

چهار صفت در مرد یا در زن باشد زمان بحث از خواستگاری منظور و مورد گفتگو جهت قبول یا رد ازدواج بحساب

میاید.

اول غنا و فقر که داشتن مدرکهای مورد پذیرش دولت جهت استخدام نیز گواهی تمکن است و یا داشتن پدر و مادری ثروتمند.

دوم اصالت خانوادگی است که اغلب با ثروت و تمکن از نداشتنش چشم پوشی میگردد.

سوم: زیبایی زن که ثروت بزرگ اوست و نداشته باشد باز ممکن است تمکن پدر و مادر سبب نادیده گرفتنش شود.

چهارم ایمان بخدا و داشتن معتقدات مذهبی که اگر هزار خانه در یک قریه باشد یک الی دو مسجد دارند در بین هزار عروسی هم یک یا دوتای آن جائی و وقعی دارد.

حال مردی است که یک یا دو یا سه صفت فوق الذکر را داراست به خواستگاری زنی میفرستد که دارنده یک یا دو یا سه یا چهار صفت قمداد شده میباشد در صورتیکه زن مرد را رد کرد و فامیل با توجه به تصور و خیالهای مخصوصی که دارند دختر را به اجبار به مرد دادند و مرد از لحاظ ایمان تهی دست بلکه تهی مغز بود احتمال اینکه با بالا بردن نرخ کابین در ضمن آنکه در نیت پلید خود حساب دزدیدن بعدی را دارد زن را راضی کند و بعنوان انتقام زن را مجبور به برگشت دادن مهر نماید یا مردی باشد که در برابر صفت دیگری تحقیر شود یا زجر بیند بر این حساب هر کابینی را که خویشاوندان عروس پیشنهاد کردند پذیرفت و بعد در اثب بی دینی به زجر متقابل اقدام و از زن کابین را باز گیرد و بهر صورت کمتر اتفاق میافتد مردی معتقد و متدین چنین

کاری کند و علت اینکه اسلام در درجه ایمان را در درجه اول قرار داده میفرماید خواستگار مؤمن را رد مکنید یک علتش همین است که حاضر به چنین سمتگری نیست که مهر زن را که حلال ترین وجوهات رد و بدل شده اسلامی است از همسر خود بزور پس بگیرد وانگهی آنکه قبول کند مبلغی را تا بعنوان کابین معین دارند و تعهد بر پرداخت آن نماید تا اینجا به پرداخت و جهی تن در داده و بجان پذیرفته تا سازمان بخشی شود و حصاری محکم اطراف یک زن و مرد بعنوان خانواده جدید کشیده شود و در آنجا زن عورت مرد و مرد عورت زن باشد اما در همان حال نیت کند که از آن حصار بالا رود و آنرا خراب کند و سد بشکند دزدی است که به مقدس ترین حصارها دستبرد زده و وارد شده و به چپاول عورت و زنا پرداخته است. همانکه اسلام فرمود: هر کس مهری را معین کند و بر قصد پس گرفتنش تعهد نماید دزد است و زناکار.

اما قسمت دوم که چرا تعیین مهریه های سبک را مستحب شمرده اند:

یک اصل کلی اسلامی اینست که ایاب و ذهاب ثروت و از این حجره به آن مغازه رفتنش را بدون فعالیت های تولیدی چندان دوست ندارد و تعیین مبلغی کلان که زنی برای تشکیل خانواده اصل مسلم غریزی را پذیرفته تراکم ثروت درست کردنی بر پایه بی پایگی است.

مرد میخواهد ضمانت ادامه زناشوئی را از مردانگیش بخواهند و در سجایایش آنرا جستجو کنند نه آنکه مبلغی بسیار درشت را ضامن اجرای ادامه زندگی بحساب آورند و مردانگیش را

با پول معاوضه نمایند.

تعیین مهرهای سنگین که خود نشان دادن است استشمامی از عدم اطمینان نسبت به آینده و عدم تفاهم کامل دارد که توام با جلوه های پنهان از گردن کشی بحساب میاید.

مرد بدهکار احساس حقارت از طلبکار خود مینماید.

زن یک مرتبه وضع اقتصاد خود را با کابین سنگین تأمین شده تصور مینماید و در نتیجه قدرت تمکین وی از مرد دستخوش کاهش میگردد و ناسازگاری ها بوجود میاید.

زن با داشتن کابین سنگین تفوق طلبی خود را بحالت زنانگی در برابر خویشاوندان شوهر دستاویز بزرگ گزائیها مینماید و بروز اختلافاتی را سبب میشود.

چون کابین ها درست شد دخترهای آشنا به تازه عروس خواستار مهرهای سنگین میشوند و در نتیجه رکود ازدواج پیش میاید که نتیجه این رکود، تحرک فحشاء و ازدیاد آنست.

مهریه های سنگین نشان دهنده نوعی اختلاف طبقاتی متعفن است که زنگش حتی دماغ سوزی خانوادگی بهمراه دارد و بالاخره نوعی صورت خرید و فروش کالا است که رد و بدل شده است و لذا اگر چه مهر سنگین تعیین کردن حرام نیست اما مستحب است مهریه سبک باشد و محبت سنگین و نفی انسان گاه بوسیله انسان است نفی مرد بوسیله مرد، نفی زن بوسیله زن، زن بوسیله مرد و کابین سنگین نوعی نفی مرد بوسیله زن و حال که سخن از مهریه سنگین شد اضافه نمایم: فراموش نفرموده باشید در آنجا که از تساوی زن و مرد بحث بود گفتم هرگز مردان اجازه

تساوی به زنان را نخواهند داد و نهضت زنان به امر مردان تأسیس و بمساعدتشان ادامه یافته و بدستورشان پایان میپذیرد و هرگز اجازه نمیدهند در زنان در بسیاری موارد به پای مردان برسند و از جمله کارتل و تراست شدن که قسمتی از این مابه التفاوت و گوشه ای از آنچه کمتر ارث میبرد باید بصورت مهریه جبران شود و نظر روانشناسان را نیز در جلد قبل آوردم که اختلافات مرد و زن را پایانی نیست و از جمله در امور اقتصادی (۱) و اینکه مرد باید مهر بدهد نه زن هرچند زن ثروتمند باشد خود تن به نفقه دادن و آغاز فضل و سخا کردن و آسایش زن و فرزند را خشت اول نهادن و نوعی دستور عملی که کلید خانه اقتصاد باید بدست سرپرست خانه بودن و رئیس اقتصاد خانه مرد خانه بودن که جز این زیانهای بیار خواهد آورد که تا کنون چند نوبت آورده شده است:

آنچه نباید آورد و اشاره میشود سخن فرصت طلبانی است که نماز را نوعی ورزش و تعیین مهر را نوعی خرید دختر بحساب آورده اند که نه چهار سجده و دو رکوع، آن هم بفواصل با ذکر و دعا و ... نرمشی و ورزشی است بلکه معراج رفتنی است و نه اینکه مهر اسلامی وجهی است که اسلام برای خرید دختری معین کرده باشد که نبی گرامی دستش را میبوسد و سوره ای بنامش نازل میشود و .. و بیشتر لازم نیست گفته شود.

خطبه و عقد و مهر اسلامی نه تنها نشان دهنده قدرت یک سیستم الهی میباشند که توانسته اند اگر برای اغنیا تشریفاتی و گل و شرینی فراوان است برای فقرا قانون معدلتخواهی باشد که در اصل قضایا و جریانهای واجب سه امر مذکور نوعی خاص رفع تبعیضات نژادی شده تساوی بسیار جالب توجهی برقرار سازد خطبه و عقد و مهر تا آنجا که اسلام پسند است نزد فقیر و غنی برابری میکند و نزد هردو یا آوری از اطاعت خدا و تقویت روح قانون نزد پسر جوان و دختر جوانی است که باید متوجه باشند حتی در این زمان وصلت نیز قانون فراموش شدنی نمیشد که جزء مهمی از آن برابری و برادری اسلامی است و چه برابری که اجازه عقد نصف برای مرد است و نصف زن اجازه ایجاد نسل نصف برای مرد است و نصف زن، شیر دادن بچه هم نصف شده است.

خطبه و عقد و مهر اسلامی نوعی ضمانت است که بزبان و عمل (بظاهر و باطن) هر دو طرف تعهد مینمایند تا پایان عمر در تشکیل یک خانواده سعادت‌مند بکوشند و اینکه نام خدا و اطاعت خدا بر جریان عروسی حاکم است هرگز در دل یکی از طرفین اندیشه اینکه بعدها نسبت به طرف خود خیانت کند وارد نگردد.

خطبه و عقد و مهر اسلامی جلب رضایت طرف است در یک مجرای الهی نه با عوامل تحریک کننده ای که جنبه معنویت آن هیچ میباشد و بسیاری مطالب دیگر که شرح داده شد.

## استدراک جلد ۲۱

مربوط به صفحه ۸۰ قسمت پائین صفحه:

تعدیل و تسکین پیچیدگیهای آنی روانی و جسمی و ممانعت از تأثیر معنوی زن مشرکه در زندگی آتس مسلمان نیز مؤثر است.

مربوط به صفحه ۱۴۲ قسمت پائین صفحه

خوشبختانه اقدام شده و از جمله ۵۸/۸/۱۱ صفحه ۲۳ کیهان نوشته بود: به موجب لایحه بی که فردا تصویب میشود «بچه دزدها» اعدام میشوند یا به زندانهای طویل المده محکوم میگردند.

مربوط به صفحه ۱۸۵

بیماری ارثی و بیماریهای فامیلی

بیماری ارثی هم شامل بیماریهای فامیلی میشود هم بیماریهایی که امروز ارثی گویند بدین معنی که بیماری فامیلی آنهاست که در فامیل هست و پنهان میباشد و با ازدواج فامیلی تظاهر پیدا میکند، اما بیماری ارثی آن است که مربوط به ازدواج نیست بلکه مربوط به میراثی است که از بالا به پائین سرازیر و اجباری میرسد و با توجه به این مقدمه اسلام غریزه، اسلام علم، اسلام موفق را دیدید که

فرمود: لا- تنكحوا القرابه القريبه فان الولد يخرج حناويا او نحيفا و نکاح (مرحله فیزیولوژی ازدواج) را به بیماریهای قرابتی و فامیلی مرتبط معرفی نمود.

مربوط به صفحه ۱۸۹:

و اینکه تنها نام ابولهب از جمله اصحاب نبی گرامی در قرآن آورده شده شاید بدین سبب باشد که تنها بنی هاشم مخالف سرسخت نبی گرامی بوده و بوسیله همسرش «ام جمیل» خواهر ابوسفیان که زن رباخوار بزرگی بوده است آتش بیاری و تحریک میشده است.

مربوط به صفحه ۲۹۶:

اشاره به ولود و ودود بودن زن که یکجا وی را نسل آور و خواستار و نگهدارنده نسل محسوب میدارد و جای دیگر ودود و عشق آفرین، و این آیا همان اشاره به دو شخصیت زن (مربوط به نسل - مربوط به مرد و جذب وی) نیست؟



بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقاتی و ترجمانی

اصفهان

# گام‌های

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

